

سال چهارم
شماره پانزدهم
اسفندماه ۱۴۰۰
۶۰ صفحه
۶۰۰۰۰ تومان

۱۵

نوبین
راهبردی



بنا فسیل هسته‌ای ایران را می‌توان
کاهش داد، اما نمی‌توان از بین برد



دولت انقلابی و جغرافیای مقاومت
در گام دوم انقلاب اسلامی



ایران و همگرایی مجدد آمریکا
و اروپا



تحولات سیاست داخلی عراق چه
دلالت‌هایی برای ایران دارد؟

در گفتگوی اختصاصی با دکتر خلیل شیرغلامی:

جهان پس از بحران اوکراین جهانی متفاوت خواهد بود





Tabyin Rahbordi

کاری از اندیشکده راهبردی تبیین

اسفندماه ۱۴۰۰، شماره ۱۵

.....

صاحب امتیاز

حسین شیرمحمدی

مدیرمسئول

حسین شیرمحمدی

سرلیبر

فرهاد وفایی فرد

.....

مدیر اجرایی

علی شیرمحمدی

همکاران این شماره

سالار نامدار وندایی، مهدی آشنا،

حسین افراخته، احسان کیانی،

علی نوری پور، رسول صادقی

.....

چاپ و صحافی: چاپ ترنم

توزیع: اندیشکده راهبردی تبیین

پذیرش و پشتیبانی اشتراک: ۲۶۱۵۳۳۲۹

نشانی: تهران، انتهای اتوبان ارتش، اقدسیه،

خیابان شهید موحد دانش، خیابان نسترن،

پلاک ۳۲، واحد ۷،

اندیشکده راهبردی تبیین

خوانندگان عزیز تبیین راهبردی

جهت ارتباط مستقیم با تحریریه همه روزه (غیر از پنجشنبه و ایام تعطیل) از ساعت ۱۰ الی ۱۲ می توانید با شماره ۲۶۱۵۳۳۲۹ تماس حاصل فرمایید.

در صورت تمایل به چاپ آثار می توانید مطالب خود را مطابق رسم الخط اندیشکده راهبردی تبیین که منطبق با آیین‌های نگارشی فرهنگستان زبان و ادب فارسی است، به آدرس ایمیل مجله ارسال فرمایید. طبیعی است حق تلخیص و ویرایش مطالب برای تبیین آزاد است. لازم به ذکر است برای اطلاع از پذیرفته شدن آثار صرفاً از طریق ایمیل اقدام نمایید.

mag@tabyincenter.ir

تحلیل کوتاه

Short analysis

نزدیکی بیش از پیش رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی | ۴

چین و منافع شکست غرب در اوکراین | ۴

گزارش جدید آژانس بین المللی انرژی اتمی درباره ایران | ۵

تحولات قزاقستان و انقلاب‌های رنگی | ۵

تلاش آمریکا برای ایجاد توازن در روابط با اعراب خلیج فارس | ۶

نبرد شیوه و پاسخ به شبهه رسانه‌های عربی و غربی | ۶

تأثیر بحران اوکراین بر مذاکرات وین | ۷

فضای پرتنش پیش‌انتخاباتی در لبنان | ۷

امارات؛ نخستین صادرکننده کالا به ایران | ۸

ویژگی‌های حداقلی یک توافق مطلوب | ۸

تحولات منطقه‌ای

Regional developments

بهبود روابط جنبش فلسطینی فتح با سوریه؛ اهداف و پیامدها | ۱۰

ارزیابی اختلافات امارات و عربستان

در پرتو تحولات جدید | ۱۴

تحولات سیاست داخلی عراق چه دلالت‌هایی برای ایران دارد؟ | ۱۹

تحولات فرامنطقه‌ای

Transregional developments

واکنش ایالات متحده نسبت به بحران اوکراین؛
نخواستن یا نتوانستن؟ | ۲۴

ایران و همگرایی مجدد آمریکا و اروپا | ۲۷

سیاست خارجی چین در غرب آسیا در دولت بایدن | ۳۰

جهان پس از بحران اوکراین،

جهانی متفاوت خواهد بود | ۳۵

گفتگوی اختصاصی با دکتر خلیل شیرغلامی

در شعاع خورشید

In the sun's radius

دولت انقلابی و جغرافیای مقاومت

در گام دوم انقلاب اسلامی | ۴۲

ترجمه اختصاصی

Exclusive translation

پتانسیل هسته‌ای ایران رامی‌توان کاهش داد،

امانمی‌توان از بین برد | ۴۸

ترجمه اختصاصی

راهبرد جدید اسرائیل؛

چرا خاورمیانه پساً آمریکا به معنی نقش بیشتر

{اسرائیل} در امنیت منطقه‌ای است؟ | ۵۱

ترجمه اختصاصی مقاله منتشر شده در تارنمای

فان افروز

معرفی کتاب

Book Introduction

مهندسی افکار

دیپلماسی عمومی آمریکا در برخورد با جمهوری

اسلامی ایران | ۵۶



به استقبال نظم نوین و دلالت‌های آن برای ایران



فرهاد
وفایی فرد
سر دبیر

سال‌های دهه ۱۹۹۰ میلادی و روزهای پس از فروپاشی شوروی و ورود دنیا به نظام تک قطبی، شاید کمتر تحلیل‌گری تصور می‌کرد که نظم بین‌الملل لیبرال، صلح دموکراتیک و جهان آزاد، کمتر از سه دهه بعد چنین در معرض تهدیدات متنوع و گسترده ناراضیان و البته بی‌تفاوتی حامیان قرار گیرد. امروز در بسیاری از عرصه‌ها مفاهیم، معیارها و الگوهای رفتاری دهه ۱۹۹۰ تبدیل به کلماتی خالی از محتوا و اعتقاد گویندگان و شنوندگان شده است. از جمله چندجانبه‌گرایی، سازوکارهای حقوق بین‌الملل، نقش مؤثر و میانجی‌گرانه سازمان ملل و احترام به مرزهای بین‌المللی. آمریکا و چین خارج از سازوکارهای سازمان تجارت جهانی به رویارویی اقتصادی می‌پردازند و دعاوی خود را دو جانبه در معرض حل و فصل قرار می‌دهند. قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد در باره بحران‌های مهمی چون سوریه و یمن به مرحله اجرایی رسند و تصمیم‌گیری شورادر بسیاری از بحران‌های جهانی عملاً ففل شده است. آمریکا بدون پذیرش هرگونه مسئولیت فراملی و حمایت‌گرانه از افغانستان خارج می‌شود و عرصه را به گروهی واگذار می‌کند که دو دهه پیش از آن برای نابودی اش به آن جا حمله کرده بود و در نمونه اخیر چنین وضعیتی نیز روسیه یک جانبه به خاک اوکراین لشکرکشی می‌کند تا مانع از گسترش ناتو به نزدیکی مرزهای خود شود.

اینها نمونه‌های روشنی از حرکت جهان در مسیر نظم نوین و احتمالاً متفاوت از نظم برخاسته از سال‌های پس از فروپاشی شوروی است. اینکه سمت و سوی نظم آتی دنیا دقیقاً چگونه است البته چندان روشن نیست و ما هم اکنون با وضعیتی سیال و متغیر روبه‌رو هستیم.

آنچه اما تاکنون مشخص شده اینکه ژئوپلیتیک به صحنه روابط بین‌الملل بازگشته است؛ دولت‌های ملی همچنان موجودیتی قدرتمند محسوب می‌شوند؛ قدرت سخت و اراده به کارگیری قدرت نظامی دوباره اهمیت یافته است؛ معمای امنیت پیچیده‌تر شده است و دولت‌ها بیش از گذشته به اصل خودیاری در نظام بین‌الملل توجه دارند؛ رقابت قدرت‌های بزرگ تشدید شده و عرصه سیاسی و اقتصادی در حال دوباره شدن میان آمریکا و چین است.

اینها البته بخشی از روندهایی است که به نظر می‌رسد در سطوح کلان جهان امروز پیش می‌رود. اما پرسش اساسی این است که اگر جدا شدن دنیا از نظم تک قطبی پس از جنگ سرد و حرکت به سمت نظم نوین مفروض دانسته شود، پیام‌ها و دلالت‌های این وضعیت برای ایران چیست؟ ایران به عنوان کشوری محصور در منطقه‌ای پر آشوب، باید چگونه سیاست‌ورزی کند؟ صورت‌بندی نظم منطقه‌ای در غرب آسیا در فضای جدید جهانی چگونه خواهد بود؟

روشن است که پاسخ به این پرسش‌ها چندان آسان نیست و اساساً مسیر آینده کشور از درون چنین پرسش و پاسخ‌هایی بیرون می‌آید. شاید گام نخست، شناخت وضعیت جدید و مؤلفه‌های آن باشد. بدون تردید نظم آتی دنیا مانند هر وضعیت دیگری، مجموعه‌ای از چالش‌ها و فرصت‌ها را برای ایران به همراه خواهد داشت. برای مثال یکی از روندهای فعلی که طی سال‌های اخیر پیش رفته است، کاهش مداخله آمریکا در تحولات غرب آسیاست. این مسئله از یک سو به دلیل رویکرد خصمانه و اشتگتن در قبال تهران و همچنین اتکای بازیگران منطقه‌ای به حمایت آمریکا برای ایران نوعی فرصت محسوب می‌شود. در سوی مقابل اما به نظر می‌رسد شکل‌گیری ائتلاف‌های جدید میان اسرائیل با برخی کشورهای عربی در چنین فضایی اتفاق افتاده که طبیعتاً می‌تواند برای تهران چالش‌زا باشد.

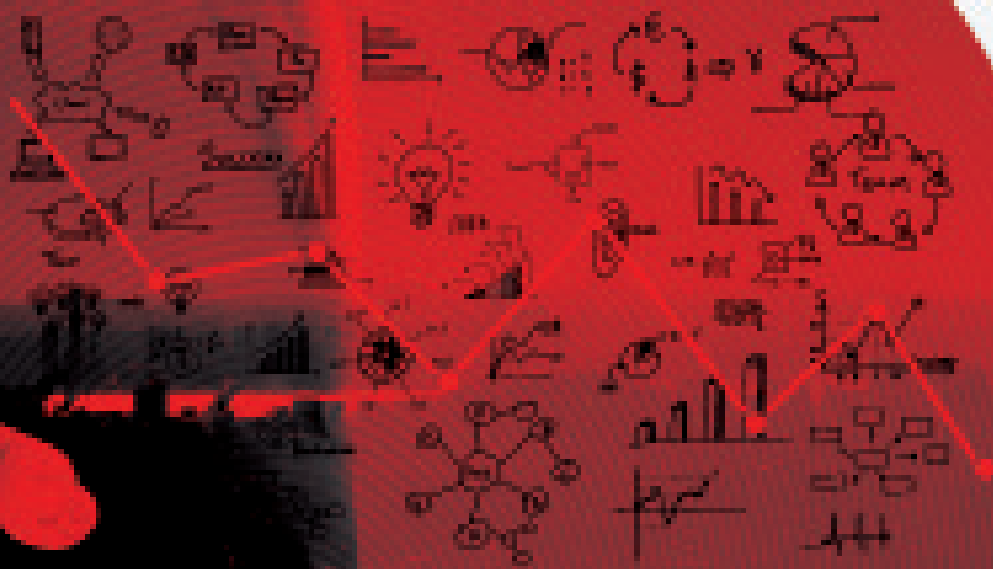
یکی دیگر از روندهایی که طی سال‌های اخیر مشاهده می‌شود، رویکرد تهاجمی دولت‌ها، کاهش سازوکارهای مسالمت‌آمیز حل و فصل منازعات و تشدید بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در سطح منطقه غرب آسیاست. در همین دو سال اخیر تقریباً تمام محیط امنیتی ایران، بحران‌زای بوده است. از جمله: فققاز، افغانستان، خلیج فارس، یمن، عراق و شامات. بنابراین سیر شکل‌گیری و تشدید منازعات در محیط امنیتی ایران فزاینده بوده است.

روابط قدرت‌های جهانی به نظر می‌رسد همچنان ترکیبی از منازعه و همکاری است. در پویش‌های امنیتی غرب آسیا، آمریکا همچنان مهم‌ترین بازیگر فرامنطقه‌ای محسوب می‌شود، اما نقش و جایگاه واشنگتن نسبت به دهه ۱۹۹۰ افول داشته است. روسیه در مقابل توانسته نقش ویژه‌تری برای خود تعریف کند. روابط مسکو با عربستان، امارات و لبنان در سال‌های اخیر فزاینده بوده است. چین اما همچنان در عرصه اقتصادی و سرمایه‌گذاری به غرب آسیا نزدیک می‌شود. روابط روبه‌گسترش پکن با عراق و برخی دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس در این زمینه قابل اشاره است.

در این میان، آنچه باید نسبت به آن هوشیار بود، قرار نگرفتن در بازی این سه قدرت است. چین، آمریکا و روسیه عرصه‌های همکاری و منازعه بسیاری در نقاط مختلف دنیا با یکدیگر دارند. هر کشوری که به زمین بازی این بازیگران تبدیل شود، مسیر دشواری پیش رو خواهد داشت. مانند آنچه افغانستان یا حتی اوکراین تجربه کردند.

تحلیل کوتاه

کارشناسان اندیشکده راهبردی تبیین، علاوه بر نگارش مقالات و گزارش‌های راهبردی که عمدتاً در وبگاه این اندیشکده منتشر می‌شوند، می‌کوشند تا ارزیابی خود از وقایع روز را، با تدوین تحلیل‌های کوتاه ارائه دهند.



چین و منافع شکست غرب در اوکراین

حمایت چین از نگرانی‌های امنیتی روسیه در مسئله اوکراین که در بیانیه مشترک دو کشور در جریان سفر پوتین به پکن نمایان شد، نشان می‌دهد که پکن منافع مهمی در عقب‌نشینی ناتو برابر روسیه در بحران اوکراین دارد. این منافع را می‌توان چنین برشمرد.

۱- جلوگیری از نزدیکی روسیه به غرب

تشدید تنش مسکو با آمریکا و اروپا، در شرایطی که کاخ سفید اولویت راهبردی را مهار چین می‌داند، از افزایش تمرکز آمریکا برای مقابله با چین می‌کاهد. در حالی که برخی صاحب‌نظران آمریکایی به کاخ سفید توصیه کرده‌اند با توجه به برخی اشتراکات فرهنگی و تمدنی غرب با جامعه روسیه، این کشور را به سمت خود جذب کند و مانع نزدیکی پکن و مسکو شود.

۲- زمینه‌سازی برای الحاق تایوان

در صورت موفقیت روسیه در الحاق بخش‌های دیگری از خاک اوکراین به روسیه و یا حداقل اخذ



خودمختاری

آن مناطق، حزب کمونیست

چین نیز بیش از پیش با مشاهده تزلزل آمریکا در دفاع از متحدانش، بر ادعاهای خود در ارتباط با تایوان پافشاری خواهد کرد. بدین ترتیب ادعاهای غرب مبنی بر تغییرناپذیری مرزهای جغرافیایی در این مناطق، کم‌رنگ خواهد شد.

۳- شکاف میان آمریکا و متحدانش

منفعت دیگر برای چین، کاهش اعتماد متحدان غرب از جمله ژاپن، کره جنوبی و تایوان به توان نظامی آمریکا در حفظ امنیت متحدانش در شرق آسیا است که مسیر تسلط نظامی چین بر دریای چین جنوبی را هموار می‌کند. این شکاف، مسیر همراهی کشورهای اروپایی با آمریکا علیه چین را نیز دشوارتر خواهد ساخت.

۴- افزایش اختلاف نظر درباره چرخش به شرق

مزیت احتمالی دیگر برای پکن آن است که درون ساخت سیاسی آمریکا و میان‌نخبگان این کشور نیز در صورت «چرخش به شرق» تردید ایجاد خواهد شد. لزوم تقویت دفاعی اروپا برابر روسیه و هم‌چنین توجه بیشتر به غرب آسیا با توجه به سیاست‌های منطقه‌ای مسکو، از توجیهات در این زمینه خواهد بود.

نزدیکی بیش از پیش رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی

در هفته‌های اخیر چندین رویداد به وقوع پیوست که نشان از نزدیکی بیش از پیش رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی پس از توافقات عادی‌سازی روابط دارد.

سفر رئیس رژیم صهیونیستی به ابوظبی در بحبوحه حملات پهپادی و موشکی یمن علیه امارات نخستین رویداد بود که با هدف مخابره پیام‌هایی مبنی بر تعمیق روابط این رژیم با امارات و شکل‌دهی به ترتیبات امنیتی جدید در منطقه انجام شد.

رویداد دیگر حضور ارتش رژیم صهیونیستی در رزمایش دریایی با مشارکت آمریکا، عربستان سعودی، مصر، امارات، بحرین و عمان در دریای سرخ بود که با محوریت ارتش آمریکا و در چارچوب سنتکام انجام می‌شود و تا اواسط ماه فوریه میلادی ادامه خواهد داشت.

علاوه بر این‌ها، می‌توان به امضای یادداشت تفاهم امنیتی رژیم صهیونیستی و بحرین در جریان سفر بنی گانتز، وزیر دفاع اسرائیل به منامه و دیدار با همتای بحرینی خود



اشاره

کرد. به این ترتیب، بحرین به عنوان نخستین کشور حاشیه خلیج فارس، توافقی امنیتی با اسرائیل امضا کرد.

در همین حال اخباری مبنی بر فرود یک هواپیمای ارتش اسرائیل در فرودگاه دوحه برای دومین بار طی چند روز اخیر منتشر شده است. این در حالی است که مقامات قطر رسماً اعلام کرده‌اند بدون حل‌وفصل مسئله فلسطین عادی‌سازی روابط با اسرائیل در کار نخواهد بود.

این رویدادها نشان‌دهنده وارد شدن روابط رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی به فاز دیگر، بعد از عادی‌سازی روابط سیاسی است. در واقع اکنون شاهد عادی‌سازی روابط امنیتی-نظامی کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی هستیم که هدف اصلی آن ایجاد موازنه برابر ایران و بازیگران همسو است.

هدف آمریکا و رژیم صهیونیستی از چنین اقداماتی با توجه به مقطع زمانی آن، کاهش نگرانی امنیتی کشورهای عربی در خصوص احتمال خروج نظامی آمریکا از منطقه و ارسال پیام حمایت‌نظامی-امنیتی و به تبع آن کسب دستاوردهای ویژه در شرایطی است که این کشورهای عربی خود را درگیر تهدید جدی می‌بینند.

گزارش جدید آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درباره ایران

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در تازه‌ترین گزارش مربوط به ایران، بیان داشته که طبق آنچه از سوی تهران اعلام شده، قرار است بخشی از برنامه‌های مربوط به تولید و مونتاژ قطعات سانتریفیوژها به جای سایت تسای کرج در اصفهان انجام شود. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی خبر داده است که دوربین‌های نظارتی خود را در این مجتمع جدید در اصفهان نصب کرده است.

با توجه به سابقه خراب‌کاری در سایت تسای کرج، انتقال فعالیت‌ها از این مرکز به مکانی دیگر، اقدامی حفاظتی و در راستای کاهش احتمال خراب‌کاری دوباره در این مرکز است. چنان‌که پس از انفجار مرکز مونتاژ سانتریفیوژها در نطنز نیز، تجهیزات به بخش دیگری از نیروگاه منتقل شدند.

نکته دیگر اینکه با وجود نصب دوربین‌های نظارتی، فعالیت مجدد در این مرکز هم‌چنان آغاز نشده است.



این امر می‌تواند ناشی از حساسیت مرحله کنونی مذاکرات باشد. شاید در صورت حصول توافق در ایام پیش‌رو در نتیجه بازگشت تدریجی ایران به اجرای کامل برجام، نیازی به فعالیت این مرکز احساس نشود.

با وجود بی‌اعتمادی به آژانس، یک امکان می‌توانست عدم نصب دوربین‌ها در مکان جدید به دلیل سابقه خراب‌کاری در مراکز پیشین باشد. این اقدام علاوه بر یک هشدار امنیتی، اهم فشاری نیز در دست تیم مذاکره‌کننده ایرانی بود تا طرف مقابل را به انعطاف بیشتر در مواضعش وادار سازد. به‌ویژه که در شرایط لغو نظارت‌های ذیل پروتکل الحاقی، ایران ضرورتی به نصب دوربین در مراکز تولید سانتریفیوژ ندارد و این برخلاف قانون الزام راهبردی مجلس است.

با این حال، به نظر می‌رسد رویکرد تنش‌زدایی با آژانس و جلوگیری از اجماع و اتحاد آمریکا با اروپا در فرآیند مذاکرات، سبب شده تا همان روال پیشین مبنی بر نصب دوربین و ضبط حافظه آن‌ها نزد ایران تا احیای برجام، تداوم یابد.

تحولات قزاقستان و انقلاب‌های رنگی

رئیس‌جمهور روسیه چندی پیش اعلام کرد وقوع انقلاب رنگی در همسایگی این کشور، خط قرمز است. این سوال مطرح است که آیا به راستی در قزاقستان، انقلابی رنگی در جریان بود؟ شباهت و تفاوت‌های این حوادث با انقلاب‌های رنگی اروپای شرقی را می‌توان اینگونه برشمرد:

مهم‌ترین شباهت، اشتراک هدفی سلبی است. در قزاقستان مانند گرجستان، اوکراین، قرقیزستان و بلاروس، معترضان در صدد سقوط دولت مورد حمایت مسکو بودند. با این حال، تفاوت‌های مهمی نیز میان این رخدادها وجود دارد:

۱- در کشورهای مذکور، اعتراضات به بهانه خدشه در فرآیند رقابت‌های انتخاباتی رخ داد و کمتر مانند مورد قزاقستان، زمینه نارضایتی‌های معیشتی داشت.

۲- در آن موارد، یک حزب یا جریان سیاسی قوی، به عنوان آلترناتیو دولت مستقر ظهور کرد که از پشتیبانی رسانه‌ای، مالی و دیپلماتیک غرب برخوردار بود. ولی در قزاقستان، مخالفان فاقد



نمایندگی معین در سطح نخبگان سیاسی بودند.

۳- اعتراضات مذکور عمدتاً مسالمت‌آمیز و با ایجاد یک نشانه خاص همراه بوده ولی در قزاقستان بخشی از مخالفان به صورت مسلح وارد عمل شدند.

درباره ورود روسیه به بحران اخیر قزاقستان برخلاف مواردی چون گرجستان (۲۰۰۳)، اوکراین (۲۰۰۴) و قرقیزستان (۲۰۰۵) می‌توان به دو دلیل اشاره کرد: اولاً رشد اقتصادی و نظامی روسیه نسبت به گذشته و ثانیاً ضعف آمریکا و متحدان اروپایی‌اش در مقابله با مسکو که پیش‌تر در بحران کریمه هم نمود پیدا کرد.

چنان‌چه در تنش‌های بلاروس نیز حمایت روسیه از مهم‌ترین موانع موفقیت مخالفان دولت بود. علاوه بر این، عضویت قزاقستان در «سازمان امنیت جمعی» مجوز لازم برای ورود نظامی روسیه به اعتراضات را فراهم آورد.

اینکه پوتین درباره گرجستان و اوکراین نیز پس از سال‌ها به ترتیب در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۴ وارد عمل شده و نیروهای تحت حمایتش را تقویت کرد، نشان می‌دهد خط قرمز روسیه در ارتباط با اقمار اتحاد جماهیر شوروی، جدی است و اجازه نفوذ غرب در عمق راهبردی‌اش را نمی‌دهد.

نبرد شبوه و پاسخ به شبهه رسانه‌های عربی و غربی

چند روزی است که تیتز بسیاری از رسانه‌های عربی و غربی بازپس‌گیری کامل استان شبوه در یمن توسط نیروهای وابسته به امارات از انصارالله است. این رسانه‌ها با استناد به این خبر تلاش می‌کنند این انگاره را به مخاطب القا نمایند که سیر شکست‌های انصارالله در یمن آغاز شده و مثلاً پس از شبوه، نوبت مأرب و... است. در این ارتباط چند نکته قابل ذکر است:

در ارتباط با وضعیت نبرد در استان شبوه گفتنی است که به‌رغم پیش‌روی‌های گسترده نیروهای عمالقه وابسته به امارات در این استان، نبردها پایان نیافته و بر خلاف آنچه در این رسانه‌ها تکرار می‌شود همه مناطق استان شبوه توسط این نیروها تصرف نشده است. به عنوان نمونه همچنان تأسیسات نفتی شبوه، از مهم‌ترین مناطق موجود در این استان، به دست نیروهای عمالقه نیفتاده است.

نکته دوم این‌که در تحلیل تحولات میدانی یمن، فهم



تلاش آمریکا برای ایجاد توازن در روابط با اعراب خلیج فارس

بر اساس اعلام پنتاگون، وزیر دفاع آمریکا در تماس تلفنی با ولیعهد امارات از تصمیم کشورش برای استقرار هواپیماهای جنگنده نسل پنجم آمریکا در امارات، همکاری در حوزه پدافند هوایی و ارسال ناوشکن یواس اس کول مجهز به موشک هدایت‌شونده خبر داد.

این خبر در حالی منتشر می‌شود که در سفر امیر قطر به آمریکا، قرارداد خرید یک سفارش بزرگ از بوئینگ به ارزش ۳۰ میلیارد دلار منعقد شد. همچنین در جریان این سفر بایدن طی نامه‌ای از کنگره درخواست کرد تا قطر را در فهرست متحدین غیر ناتوی آمریکا درج نماید.

بنابراین به نظر می‌رسد روابط قطر با آمریکا در دوره بایدن بهبود فزاینده‌ای خواهد یافت. زیرا از سویی دموکرات‌ها به طور سنتی روابط حسنه‌ای با اخوانی‌ها دارند و از طرفی آمریکا برای پیگیری چند پرونده -از جمله تأمین گاز اروپا در صورت توقف صادرات از سوی روسیه و همچنین پرونده ایران و افغانستان- به کمک و همراهی قطر نیاز دارد.



در این میان که روابط

قطر با آمریکا هر روز گسترده‌تر می‌شود دیگر بازیگران همسوی واشنگتن در منطقه مانند امارات احساس تنهایی بیشتری می‌کنند. به ویژه در شرایط کنونی که حملات مستمری توسط یمنی‌ها علیه این کشور انجام می‌شود و سران ابوظبی راه حل قابل اعتمادی برای حل کامل این چالش پیش‌رو ندارند.

مهم‌تر این‌که واکنش روزهای ابتدایی آمریکایی‌ها نیز نشان داد آن‌ها هیچ اقدام چشمگیری چه در حوزه سیاسی و چه در حوزه امنیتی در دفاع از امارات انجام نخواهند داد. حمایت و نزدیکی واشنگتن به رقیب امروز و دشمن دیروز اماراتی‌ها (قطر) بیش از پیش بر این تلقی منفی سران ابوظبی دامن زده است.

این احتمال هر روز تقویت می‌شود که آمریکا به مرور از امارات و عربستان فاصله می‌گیرد و احتمالاً این دو کشور به جای آمریکا به سوی روسیه (در حوزه‌های نظامی و امنیتی) و چین (در حوزه اقتصادی) سوق پیدا می‌کنند. به نظر می‌رسد در چنین شرایطی وزیر دفاع آمریکا با این تماس سعی داشته تا کمی از این نگرانی بکاهد و تلاش کند تا نوعی توازن بین همپیمانان آمریکا در خلیج فارس ایجاد نماید.

این مسئله برای مخاطب ضروری است که دست به دست شدن مناطق توسط طرف‌های مختلف امری عادی در نبرد هفت ساله یمن بوده است. به عنوان مثال همین استان شبوه طی دو الی سه ماه اخیر توسط نیروهای انصارالله فتح شد و امروز به دلایل مختلف در سیر نبردهای متعددی که در مناطق مختلف یمن در جریان است، بخش‌های عمده آن از دست انصارالله خارج شده است.

نکته مهم و پایانی این‌که تحولات یمن را باید روندی فهم و تحلیل کرد. به این معنا که باید سیر تحولات سیاسی و میدانی را در یک بازه زمانی حداقل یک ساله و به صورت یک روند بررسی کرد. اگر به تحولات یک سال اخیر یمن به صورت گذرا بنگریم، می‌بینیم که انصارالله عملاً استان مأرب را فتح کرده و وارد مرحله پسمأرب در عرصه میدانی شده، در جبهه‌های غربی نیز تقریباً کل سواحل غربی را پاکسازی کرده و بر بنادر الحديد مسلط شده است. در نتیجه سیر تحولات نشان می‌دهد که انصارالله دست برتر را در یمن دارد.

تأثیر بحران اوکراین بر مذاکرات وین

با آغاز حمله روسیه به اوکراین، گمانه‌زنی‌ها درباره تأثیر این بحران بر مذاکرات وین آغاز شده است. با تشدید تنش میان روسیه و غرب، با توجه به اینکه این طرف‌ها از بازیگران مذاکرات وین هستند نحوه کنش آنها در مذاکرات اهمیت یافته است. در این خصوص دو نکته مهم قابل ذکر است:

روسیه و آمریکا تاکنون تلاش کرده‌اند میان پرونده‌های اختلافی خود تا حدی تفکیک قائل شوند. برای مثال در پرونده‌های هسته‌ای ایران، کنترل تسلیحات، گسترش ناتو به شرق و یا افغانستان و سوریه، رویکرد یکسانی اتخاذ نکرده‌اند و رویکرد آنها به اقتضای شرایط پیش آمده در هر یک از این پرونده‌ها متفاوت بوده است.

به عنوان مثال، مذاکرات برجام در سال ۲۰۱۴ با همراهی روسیه و آمریکا در حالی در جریان بود که دولت اوباما در جریان بحران کریمه، روسیه را تحت تحریم قرار داده و در بحران سوریه نیز مسکو



قطعنامه‌های پیشنهادی آمریکا رو و تو کرده بود.

نکنه دیگر اینکه این دو قدرت هسته‌ای بر جلوگیری از رفع انحصار تسلیحات اتمی قدرت‌های بزرگ و مهار برنامه هسته‌ای ایران در راستای سیاست‌های عدم اشاعه، دارای اشتراک نظر هستند. همین اشتراک نظر سبب شد تا دولت اوباما بتواند روسیه و چین را به رأی مثبت به قطعنامه‌های تحریمی شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران مجاب نماید.

با این وصف، حتی در صورت تفاهم طرفین بر مفاد توافق، احتمال تأخیر در احیای برجام وجود دارد. هم از این منظر که ایران درصدد کسب همراهی بیشتر مسکو برای مطالباتی مانند ضمانت و راستی‌آزمایی برآید و هم از این جهت که روسیه خواستار حفظ اهرم انرژی برای فشار بر غرب و جلوگیری از افزایش سهم ایران در بازار نفت پس از احیای برجام باشد.

فضای پرتنش پیش‌انتخاباتی در لبنان

براساس اعلام ریاست جمهوری لبنان قرار است انتخابات پارلمانی این کشور در ماه مه سال ۲۰۲۲ میلادی (۲۵ اردیبهشت سال ۱۴۰۱) برگزار شود. تحولات فعلی اما نشان می‌دهد لبنان انتخابات پرتنشی را پیش رو دارد.

۱- با اعلام کناره‌گیری سعد الحریری از فعالیت سیاسی و مشارکت در انتخابات آتی، احتمالاً بازیگران خارجی به‌ویژه عربستان به دنبال تشکیل ائتلافی از نیروهای اهل سنت هستند که تمایل و توان بیشتری برای مقابله با حزب الله داشته باشند که در این میان شاید نام افرادی مانند نواف سلام و فؤاد سنیوره مطرح شود. به نظر می‌رسد بهاء الحریری نتواند حمایت داخلی و خارجی چندانی کسب کند. در سال‌های اخیر، مهم‌ترین معیار حمایت عربستان، توان مهار حزب الله بوده که با آن الحریری منزوی و جعجع به ریاض نزدیک شده است.

۲- طرح ۱۰ محوری کویت و پاسخ مثبت لبنان که براساس گفته وزیر خارجه این کشور بدون مشورت با حزب الله ارائه شده، از جمله تحولاتی است که احتمالاً به تشدید شکاف



میان نخست‌وزیر و

رئیس‌جمهور از یک سو و حزب الله از

سوی دیگر منتهی شود. اگرچه این طرح عملیاتی به نظر نمی‌رسد اما کارکرد تقابل نیروهای سیاسی را خواهد داشت. بنابراین توقف دوباره جلسات هیئت دولت به دلیل خروج وزرای وابسته به حزب الله و جنبش امل، دور از ذهن نیست.

۳- مذاکرات لبنان با صندوق بین‌المللی پول طی روزهای اخیر آغاز شده است. بخشی از این مذاکرات برای تأمین هزینه انتقال انرژی به لبنان است. رئیس‌جمهور لبنان همچنین از آمادگی بیروت برای تداوم مذاکره درباره ترسیم خطوط مرزی با تل‌آویو خبر داده است. هر دو این پرونده‌ها ظرفیت تشدید شکاف را میان حزب الله و متحدان مسیحی‌اش دارد.

شرایط اقتصادی و اجتماعی لبنان به سطح بی‌سابقه‌ای از مهاجرت نخبگان، فقدان سرمایه‌گذاری خارجی و انسداد سیاسی رسیده است. لبنان ظرفیت تنش و ناآرامی در سطحی بالاتر از شرایط فعلی را ندارد و به نظر می‌رسد فارغ از امکان یا عدم امکان بهبود شرایط، این کشور ماه‌های پرتنشی را پیش رو خواهد داشت.

ویژگی های حداقلی يك توافق مطلوب

طبق اخباری که از منابع نزدیک به مذاکرات هسته‌ای منتشر می‌شوند، فرایند مذاکرات پیشرفت قابل توجهی داشته و طرفین به حصول توافق بیش از هر زمان دیگری نزدیک هستند. پرسشی که در این مرحله مطرح می‌شود این است که توافق احتمالی چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد تا مطلوبیت‌های ایران تأمین شوند؟

۱- توافق باید موجب لغو تحریم‌ها به صورت موثر شود؛ موضع اساسی ایران در دور جدید مذاکرات که جهت به اصطلاح «احیای برجام» انجام می‌شوند، لغو تحریم‌هایی است که طرف غربی به ویژه ایالات متحده متعهد به لغو آنها بوده است. لذا یکی از ویژگی‌های توافق جدید باید لغو موثر تحریم‌های ضدایرانی به گونه‌ای قابل راستی‌آزمایی باشد.

۲- توافق باید تضمین‌های مناسب را ارائه دهد؛ بنابراین تجربه، یکی از اثرات نامطلوب توافق احتمالی هسته‌ای، شرطی‌سازی فضای جامعه به ویژه در حوزه اقتصادی است. هرگونه نقض عهد مجدد از سوی طرف غربی، ضربه‌ای به مراتب بیشتر



بر پیکره اقتصاد ایران وارد خواهد کرد. کنترل این پیامد نامطلوب علاوه بر پرهیز از «مدیریت برجامی» در فضای داخل، اخذ تضمین‌های مناسب از طرف مقابل برای جلوگیری از نقض عهد یا حداقل افزایش هزینه‌های آن رامی‌طلبد.

۳- توافق باید ظرفیت هسته‌ای کشور را حفظ کند؛ باید توجه داشت که مذاکرات نه برای محدودسازی ظرفیت هسته‌ای ایران، بلکه به منظور ایجاد اطمینان نسبت به ماهیت صلح‌آمیز آن است. لذا هر توافقی باید با فرض بهره‌مندی کامل ایران از حقوق خود طبق معاهده عدم اشاعه هسته‌ای باشد.

۴- اجرای موثر توافق نباید منوط به تسری به دیگر حوزه‌ها باشد؛ توافق هسته‌ای باید هسته‌ای باشد و اجرای موثر آن منوط به اقدام یا مذاکره در دیگر حوزه‌ها مانند سیاست‌های منطقه‌ای ایران نباشد. به ویژه طرف‌های مقابل باید متعهد شوند که به بهانه مسائل منطقه‌ای و غیره اقدامات خصمانه‌ای انجام ندهند که انتفاع ایران از توافق را تحت الشعاع قرار دهد.

با یک دید واقع‌بینانه، ویژگی‌های بیان شده، حداقلی و برای انتفاع ایران ضروری هستند. هرگونه توافقی بدون این ویژگی‌ها سرنوشتی به غیر از برجام نخواهد داشت.

امارات؛

نخستین صادرکننده کالا به ایران

براساس گزارش گمرک، میزان صادرات قطعی کالاهای غیرنفتی ایران طی ۹ ماهه سال جاری به ۳۵ میلیارد دلار و میزان واردات نیز به ۳۹ میلیارد دلار رسیده است.

فارغ از تحلیل این آمار، یکی از مهم‌ترین داده‌های تجارت خارجی کشور در سال ۱۴۰۰، افزایش قابل توجه واردات کالا از امارات است. طی ۹ ماهه امسال، امارات با حدود ۵/۱۱ میلیارد دلار صادرات کالا به ایران، نخستین کشور طرف معامله واردات ایران بوده و بیش از ۳۱ درصد از کل ارزش واردات کالا به ایران را به خود اختصاص داده است.

روابط اقتصادی ایران و امارات اگرچه در دوره فشار حداکثری دولت سابق آمریکا کاهش چشمگیری را تجربه نکرد، اما به نظر می‌رسد دو کشور اکنون در مسیر گسترش همکاری‌های اقتصادی قرار گرفته‌اند. تجارت ایران با امارات در ۹ ماهه سال جاری ۱۵ میلیارد دلار بوده است. حال آنکه این عدد طی ۱۲ ماهه



سال ۱۳۹۹ برابر ۵/۱۴ میلیارد دلار و در سال ۱۳۹۷ برابر ۶/۱۲ میلیارد دلار بود.

تراز تجاری ایران با امارات در ۹ ماهه سال جاری، منفی ۸ میلیارد دلار است. این عدد برای سال گذشته منفی ۵ میلیارد دلار و برای سال ۱۳۹۷ برابر منفی ۶/۰ میلیارد دلار بود. بنابراین سهم عمده افزایش تجارت دوجانبه میان تهران و ابوظبی، صادرات امارات به ایران است. امارات با وجود گسترش همه‌جانبه روابط خود با رژیم صهیونیستی توانسته مناسبات خود با تهران را از آسیب‌های آن دور نگه دارد.

اگرچه گسترش روابط اقتصادی با همسایگان باید در اولویت باشد، اما عدم توازن در روابط تجاری (چه مثبت مانند عراق و چه منفی مانند امارات) می‌تواند آسیب‌هایی به دنبال داشته باشد.

پ.ن: براساس مصوبات کمیته مقابله با تحریم‌های وزارت امور اقتصاد و دارایی، اطلاعات مربوط به سال ۱۳۹۸ محرمانه بوده و تاکنون منتشر نشده است.

منطقه‌ای تحوّلات



پهپود روابط جنبش فلسطینی فتح با سوریه؟

اهداف و پیامدها



روابط فتح با سوریه به گونه‌های مختلف می‌تواند باعث تغییر سمت و سوی تحولات فلسطین و تقویت موضع فلسطینی‌ها برابر رژیم صهیونیستی شود.



مهدی
آشنا

کارشناس
مسائل فلسطین

و دولت سوریه پرداخته می‌شود.

فراز و فرود روابط سوریه با فتح و تشکیلات خودگردان

سوریه هم به دلیل مجاورت جغرافیایی و هم به دلیل مواجهه مستقیم با رژیم صهیونیستی همیشه نقش مهمی در مسئله فلسطین داشته است. از اوایل استقلال سوریه تا دوره بعث، مسئله فلسطین یکی از اولویت‌های مهم این کشور بوده است. با این حال روابط بین دمشق و نیروهای سیاسی فلسطین همیشه فراز و فرود داشته است. گروه‌های سیاسی فلسطینی در طول منازعه علیه رژیم صهیونیستی، از حمایت سوریه برخوردار شده و اغلب دوایری در قلمرو این کشور ایجاد کرده‌اند. سنتا جنبش‌های چپ، ملی‌گرا و بعثی فلسطین بودند که به دمشق نزدیک بودند اما با برجسته شدن حماس و جهاد در دهه ۹۰ و برقراری روابط نزدیک با ایران آن‌ها هم مورد حمایت سوریه قرار گرفتند. انواع کمک‌های سوریه به گروه‌های فلسطینی در سطحی بوده است که هیچ کشور عربی دیگری چنین حمایتی برای آن‌ها ارائه نمی‌کرد.

اخیرا هیئتی از جنبش فتح به ریاست جبرئیل رجب دبیر کمیته مرکزی این جنبش و چند عضو دیگر این کمیته به دمشق سفر کرد و پیام مکتوب محمود عباس رئیس تشکیلات خودگردان را به بشار اسد رساند. در دیدار این هیئت با فیصل مقداد وزیر امور خارجه سوریه ضمن تحویل نامه محمود عباس طرفین سازوکارهای تقویت روابط دو جانبه در زمینه‌های مختلف را مورد بحث و بررسی قرار دادند و طی یک کنفرانس مطبوعاتی جبرئیل رجب از سفر قریب‌الوقوع عباس به سوریه خبر داد که نشان‌دهنده تحرک فلسطینی‌ها هم‌زمان با تشدید بی‌سابقه اقدامات اسرائیل علیه فلسطینی‌هاست. این در حالی است که بعد از تیرگی روابط حماس و سوریه در پی آغاز بحران سوریه، روابط سوریه با حماس هنوز به حالت عادی بازنگشته است. همچنین این دیدارها در حالی صورت می‌گیرد که کشورهای عربی در حال عادی کردن روابط خود با سوریه هستند و گفته می‌شود قرار است در نشست آتی اتحادیه عرب در مورد بازگشت سوریه به این اتحادیه تصمیم‌گیری شود. بر این اساس در این نوشتار به علل، اهداف و پیامدهای نزدیکی جنبش فتح

اما این روابط نزدیک بین سوریه و گروه‌های متعدد سیاسی فلسطینی سبب محدودیت روابط با رهبران رسمی فلسطینی مخصوصاً در دوره یاسر عرفات، رئیس سابق جنبش فتح و

**تحولات بهار عربی
و آغاز جنگ داخلی
سوریه تأثیر زیادی بر
روابط گروه‌های فلسطینی
با این کشور گذاشت.**

تظاهرات مردمی «سوریه را ترک کند. بر این اساس سوریه نیز همه دفاتر حماس در سوریه شامل دفتر خالد مشعل رهبر وقت این جنبش را تعطیل کرد. این جنبش

سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) شد. روابط فتح با سوریه در سال ۱۹۸۳ وقتی اعضای جدا شده جنبش فتح به رهبری «سعید موسی مراغه» که مخالف یاسر عرفات بودند با کمک سوریه کنترل دفاتر این جنبش در دمشق را به دست گرفتند و جنبش فتح انتفاضه را شکل دادند قطع شد. بر اساس یک تحلیل، دولت سوریه از «فتح

انتفاضه» حمایت کرد تا به یاسر عرفات که مقرر ساف را از لبنان به مصر و سپس تونس و الجزایر و نه دمشق منتقل کرد ضربه بزند. به هر حال، سوریه علیه مسیر سیاسی عرفات ایستاد و به شکاف‌ها در جنبش فتح دامن زد. در همین سال چند ساعت پس ورود یاسر عرفات به دمشق از لبنان، دولت سوریه او را عنصر نامطلوب اعلام کرد و به او دستور داده شد ظرف سه ساعت سوریه را ترک کند.

مقامات سوری دلیل این تصمیم را «تهدمت‌های عرفات علیه سوریه و فداکاری‌های آن» اعلام کردند. این قطع روابط با امضای توافق اسلو ۱۹۹۳ با اسرائیل که توسط سوریه محکوم شد ادامه یافت. بحران در روابط سوریه با فتح و تشکیلات خودگردان نهایتاً با مرگ یاسر عرفات و روی کار آمدن محمود عباس پایان یافت. از آن زمان سوریه با این نگرانی که تشکیلات خودگردان می‌تواند به اردن و مصر نزدیک‌تر شود و نفوذ سوریه را در مسئله فلسطین از بین ببرد برای تجدید روابط با فتح تلاش کرده است.

در این میان تحولات بهار عربی و آغاز جنگ داخلی سوریه تأثیر زیادی بر روابط گروه‌های فلسطینی با این کشور گذاشت. جریان‌های چپ و ملی‌گرای نخبگان سیاسی فلسطین - مانند جبهه دموکراتیک آزادی فلسطین و جبهه مردمی آزادی فلسطین - حمایتشان از دمشق را حفظ کردند و اعلام کردند که انقلاب سوریه یک توطئه صهیونیستی است. فتح به طور قابل توجهی ساکت ماند و مقامات آن چند بار به سوریه سفر کردند. حماس اما یک موضع بسیار متفاوت اتخاذ کرد. بعد از مشورت‌های داخلی حماس تصمیم گرفت که به عنوان «راهی برای نشان دادن اعتراض به سرکوب بی‌رحمانه

به محور مخالف سوریه مورد حمایت کشورهای عربی پیوست؛ روابطش با سوریه را قطع کرد و در نتیجه ایران نیز حمایت‌های خود از این جنبش را کاهش داد.

با این رویداد ادبیات فتح نسبت به سوریه عوض شد. به عبارتی بعد از تعطیلی دفاتر حماس در دمشق، روابط فتح به عنوان بزرگ‌ترین گروه ساف با سوریه بهبود یافت. در واقع در سال ۲۰۱۳، فتح خود را از دسته‌بندی‌های سیاسی در قبال بحران سوریه، یعنی محور اخوان المسلمین، محور مقاومت و محور عربی دور نگه داشت. اندکی پس از آن، در همین سال دولت سوریه مراسم جشن سالگرد تأسیس فتح را از تلویزیون ملی خود پخش کرد. در ۲۰۱۵ فتح و سوریه فصل جدیدی از روابط دوجانبه را آغاز کردند و درباره افتتاح دفاتر جنبش فتح در دمشق توافق کردند. در ژانویه ۲۰۱۹ شرکت رادیو و تلویزیون فلسطین دفتر خود را در دمشق افتتاح کرد. در همین سال محمود عباس اولین رهبر عربی بود که از احیای فعالیت‌های سوریه در اتحادیه عرب حمایت کرد. شایان ذکر است که وزرای خارجه کشورهای عربی در نوامبر ۲۰۱۱ بعد از عدم اجرای طرح صلح مورد پیشنهاد اتحادیه عرب توسط دولت سوریه، تصمیم گرفته بودند که فعالیت‌های نمایندگی این کشور در جلسات اتحادیه عرب را تعلیق کنند و تحریم‌هایی اقتصادی و سیاسی علیه حکومت سوریه اعمال کردند.

در اکتبر ۲۰۲۰ یک هیئت از جنبش فتح به رهبری جبرئیل رجوب به سوریه سفر کرد و با فیصل مقداد معاون وقت وزیر خارجه این کشور و همچنین با نمایندگان جبهه مردمی آزادی فلسطین، جبهه دموکراتیک آزادی فلسطین، جهاد اسلامی فلسطین، فرماندهی کل جبهه مردمی و صاعقه دیدار کرد. شایان ذکر است که دو هفته پیش از این دیدار، مقامات فتح در استانبول بارهبران حماس گفتگوهایی انجام دادند. این دیدارها در شرایطی بود که دولت ترامپ با حمایت همه از جانبه از رژیم صهیونیستی، به رسمیت شناختن

آنجا که این دیدار قبل از نشست شورای مرکزی ساف بود یکی از اهداف آن هماهنگی با گروه های فلسطینی برای برگزاری این نشست بود. محمود عباس امیدوار بوده است که مشارکت این گروه ها در نشست شورای مرکزی ساف، موضع او را در میان فلسطینی ها تقویت کند. به طور



قدس به عنوان پایتخت اسرائیل و انتقال سفارت خود به این شهر، ارائه طرح معامله قرن و پیشبرد عادی سازی با کشورهای عربی باعث افزایش فشارها علیه فلسطینی شده بود و تشکیلات خودگردان و فتح این دیدارها را راهی به عنوان مقابله با رویکرد آمریکا و اسرائیل در قبال مسئله فلسطین

می پنداشتند. سفر اخیر هیئت فلسطینی به سوریه در ادامه این روند بهبود روابط طرفین صورت می گیرد. کلی محمود عباس و جریان فتح تلاش می کنند در سه سطح داخلی، منطقه ای و بین المللی به تقویت موضع خود بپردازد. بهبود روابط با سوریه در چارچوب سطح منطقه ای است و با توجه به حضور گروه های مختلف فلسطینی در سوریه می تواند در سطح داخلی نیز به جنبش کمک کند.

می پنداشتند. سفر اخیر هیئت فلسطینی به سوریه در ادامه این روند بهبود روابط طرفین صورت می گیرد.

اهداف جنبش فتح از نزدیکی به سوریه

در ابتدا انگیزه فتح برای ایجاد روابط گرم با سوریه علاوه بر رقابت با حماس مقابله با فشارهای آمریکا و رژیم صهیونیستی در زمان ترامپ از طریق گسترش روابط با محورهای مختلف منطقه ای و نشان دادن میل به پیگیری وحدت ملی میان فلسطینی ها بود. اگرچه فشارهای دولت آمریکا در دولت جدید تا حدودی کاسته شده است اما دولت جدید رژیم صهیونیستی همچنان فشارها بر فلسطینی ها را ادامه داده و دولت آمریکا نیز حاضر نیست اقدامی به نفع فلسطینی ها صورت دهد. انگیزه دیگر یعنی رقابت با حماس هم همچنان

اهداف سوریه از بهبود روابط با جنبش فتح و تشکیلات خودگردان

همانطور که پیش تر گفته شد سوریه به لحاظ تاریخی جایگاه، نقش و نفوذ عمده ای در مسئله فلسطین داشته است. با شروع جنگ سوریه و قطع روابط با حماس این جایگاه سوریه به شدت افت پیدا کرد. در واقع نفوذی که سوریه به واسطه پشتیبانی از حماس در میان

فلسطینی ها داشت به طور زیادی کاهش یافت. مواضع جنبش فتح و محمود عباس پس از قطع روابط با حماس این امکان را به سوریه داد تا بتواند نقش تاریخی خود در مسئله فلسطین باز یابد. سوریه همچنین با توجه به انزوای سیاسی دوران جنگ در این کشور و مشکلات اقتصادی و نیاز به بازسازی کشور، با توجه به اظهار تمایل کشورهای

اگرچه فشارهای دولت آمریکا در دولت جدید تا حدودی کاسته شده است اما دولت جدید رژیم صهیونیستی همچنان فشارها بر فلسطینی ها را ادامه داده و دولت آمریکا نیز حاضر نیست اقدامی به نفع فلسطینی ها صورت دهد. انگیزه دیگر یعنی رقابت با حماس هم همچنان پابرجاست

پابرجاست. علاوه بر این کشورهای عربی مانند امارات متحده عربی، مصر و... تمایلشان را به احیای روابط با سوریه نشان داده اند. بنابراین طبیعی است که فتح نیز دنبال حفظ و بهبود روابط خود با سوریه باشد. انگیزه خاص با توجه به بازه زمانی سفیر اخیر هیئت فلسطینی به سوریه را نیز می توان تلاش ها برای در دستور کار قرار دادن مسئله فلسطین در نشست سران عرب در ماه مارس آینده در الجزایر دانست. همچنین از

عربی به بهبود روابط با این کشور متقابلاً دنبال بهبود روابط خود با این کشورها است و برقراری روابط مناسب با فتح و تشکیلات خودگردان را عاملی سودمند در این راستا می‌بیند.

حضور روسیه در سوریه نیز عامل

حضور روسیه در سوریه نیز عامل مهمی در حفظ روابط گرم با فتح و عدم بازگشت روابط این کشور با حماس به سطح قبل از جنگ است

با روسیه تلاش خواهد کرد مانع از شکل‌گیری چنین روندی شود.

عامل دیگر آوارگان و گروه‌های فلسطینی ساکن سوریه است. در سفر اخیر هیئت فلسطینی به سوریه این هیئت به دلیل نادیده گرفتن

مشکلات فلسطینی‌های ساکن سوریه از سوی تشکیلات خودگردان مورد انتقاد واقع شده است. گروه‌های فلسطینی ساکن سوریه مانند جبهه مردمی، جبهه دموکراتیک، جهاد اسلامی و... نیز با توافقات اسلو مخالف هستند و مکرراً از رهبری تشکیلات خودگردان خواسته‌اند روابطش با اسرائیل را تعلیق کند. این وضعیت ممکن است بهبود روابط جنبش فتح با سوریه را با چالش مواجه کند.

با این حال بهبود روابط فتح با سوریه به گونه‌های مختلف می‌تواند باعث تغییر سمت و سوی تحولات فلسطین و تقویت موضع فلسطینی‌ها در برابر رژیم صهیونیستی شود. سوریه نیز ضمن تقویت روابط با جنبش فتح می‌تواند تا حدی نقش خود در مسئله فلسطین را بازیابد و اثرگذاری خود را که به واسطه قطع روابط با حماس کاهش یافته بود تقویت کند. علاوه بر این بهبود روابط فتح با سوریه می‌تواند زمینه را برای نزدیکی این جنبش به ایران در صورتی که این جریان فلسطینی بخواهد در نوع روابط خود با رژیم صهیونیستی تجدیدنظر کند فراهم کند.

نتیجه‌گیری

نوشتار حاضر تلاش کرد تا با توجه به سفر اخیر هیئتی از جنبش فلسطینی فتح به سوریه و پیام کتبی محمود عباس به بشار اسد، ضمن بررسی مختصری از پیشینه روابط دو طرف، اهداف نزدیکی اخیر فتح و دمشق را تحلیل کند. همچنین به نظر می‌رسد بهبود روابط فتح و سوریه پیامدهایی در سطح گروه‌های فلسطینی، حامیان آن‌ها و حتی واکنش رژیم صهیونیستی به دنبال داشته باشد که در یادداشت حاضر به برخی از آن‌ها اشاره شد.

مهمی در حفظ روابط گرم با فتح و عدم بازگشت روابط این کشور با حماس به سطح قبل از جنگ است. در واقع روسیه با توجه به حضور ایران در سوریه و با توجه با تلاش برای حفظ روابط مناسب با رژیم صهیونیستی، تقویت روابط سوریه با حماس را باعث افزایش بیش از حد قدرت ایران در این سوریه و همچنین مایه نگرانی رژیم صهیونیستی می‌بیند. شاید به همین دلیل بوده است که سوریه علی‌رغم وساطت‌های ایران و حزب الله راضی نشده است سطح روابط خود با حماس را افزایش دهد. در این میان با توجه به تجربه تاریخی، سوریه به این نتیجه رسیده است که برقراری توازن در روابط خود با گروه مختلف فلسطینی بهتر می‌تواند به ارتقاء جایگاه این کشور در مسئله فلسطین کمک کند.

چشم‌انداز روابط طرفین و پیامدهای آن

از آنجا که سوریه تمایلی به بازگرداندن سطح روابط خود با حماس به سطح پیش از خروج حماس از دمشق در سال ۲۰۱۲ نشان نداده است انتظار می‌رود تنش‌زدایی و روند بهبود روابط بین این کشور و جنبش فتح ادامه یابد. با این حال موانعی چند پیرامون تقویت روابط فتح و سوریه وجود دارد. مانع نخست مواضع حامیان مالی تشکیلات خودگردان و تلاش فتح برای راضی نگه داشتن برخی کشورهای عربی مانند عربستان به منظور حفظ حمایت مالی آن‌ها و مخالفت این کشورها با نزدیکی فتح و تشکیلات خودگردان به سوریه به دلیل نوع روابط این کشور با ایران است.

عامل دیگر رژیم صهیونیستی است. اگر چه این رژیم مایل نیست روابط حماس و سوریه بهبود یابد و در این راستا بهبود روابط فتح با سوریه را مفید می‌داند اما در صورتی که این روابط به سمتی گرایش پیدا کند که همان کارکردهای روابط حماس و سوریه را انجام دهد و تبدیل به اهرم فشاری علیه اسرائیل شود در آن صورت رژیم صهیونیستی با ابزارهای مختلف از جمله روابطش

ارزیابی اختلافات امارات و عربستان در پرتو تحولات جدید



اختلافات عربستان و امارات از دهه‌ها قبل در موضوعاتی مانند اختلافات سرزمینی آغاز شده و طی سال‌های اخیر به رقابت در پرونده‌هایی مانند یمن و مدیریت بازار نفت نیز کشیده است.



حسین
افراخته
کارشناس
مسائل غرب آسیا

عربستان و امارات به عنوان دورأس اصلی با ایجاد ائتلاف عربی در سال ۲۰۱۴ تهاجم سراسری به یمن را با نام «عاصمه الحزم» و با هدف سرکوب کامل انصارالله و اخراج آن‌ها از صنعا و بازگرداندن منصور هادی به قدرت انجام دادند. در ابتدا این دو کشور اهداف و رویکردها مشترکی داشتند و نتوانستند تا مدتی نیز با یکدیگر کنار بیایند؛ اما از دوره‌ای به بعد زمینه‌های اختلافات بین ابوظبی و ریاض در یمن ایجاد شد و هر چه جلوتر رفت نیز بر شدت و عمق آن افزوده شد؛ تا جایی که امارات در سال ۲۰۱۹ به طور رسمی از ائتلاف موسوم به عربی بیرون آمد.

اختلافات امارات و عربستان به اینجا نیز ختم نشد و عوامل نیابتی هر دو کشور در یمن به طور آشکار به تقابل

عربستان و امارات به عنوان دو همسایه، به‌رغم همسویی مواضع و نقاط اشتراک بسیاری که دارند از گذشته در برخی حوزه‌ها دچار اختلافاتی نیز هستند. قدیمی‌ترین اختلاف این دو همسایه به اختلافات مرزی آن‌ها بر می‌گردد که در طول سال‌های متمادی حل نشده باقی مانده است. اما با تغییر نقش امارات و افزایش کنشگری این کشور کوچک در سطح منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای بالتبع گستره و عمق اختلافات این دو کشور نیز افزایش پیدا کرده و به حوزه‌های مختلف سرایت نموده و هم اکنون به سطحی رسیده که به طور آشکار در مقابل دیدگان افکار عمومی قرار گرفته است.

زمینه‌های اختلافات در یمن

با یکدیگر پرداختند و نبردهای خونینی را در شهرهای جنوبی به ویژه عدن برای به دست گرفتن تسلط سیاسی و امنیتی انجام دادند که در نهایت این طرفداران امارات بودند که توانستند عوامل سعودی را شکست داده و بر مناطق جنوبی مسلط شوند. حتی پس از یک سال پیگیری و فشارهای عربستان که منجر به توافق موسوم به ریاض به منظور تقسیم قدرت در یمن بین طرفداران امارات و سعودی شد نیز طرفداران امارات مانند شورای انتقالی جنوب در عمل حاضر نشدند به اصل اساسی توافق یعنی تقسیم برابر قدرت در مناطق تحت نفوذ رضایت دهند و اجرای این توافق ماه‌ها به تعویق افتاد و در عمل نیز به درستی اجرا نشد. به طور کلی عربستان و دولت منصور هادی همواره از امارات و سیاست‌های آن در یمن ناراضی بوده و معتقدند در بسیاری از موضوعات به آن‌ها خیانت شده است.

واکاوی اختلافات دو کشور در موضوع نفت و اوپک پلاس

علنی شدن اختلاف امارات و عربستان به ماجرای نشست اوپک پلاس باز می‌گردد که اعضا برای کاهش تولید به منظور افزایش قیمت نفت توافق کردند اما نماینده امارات به صراحت با این تصمیم به مخالفت برخاست و اعلام کرد امارات بنایی برای کاهش تولید خود بر مبنای سهمیه اوپک پلاس ندارد که این موضوع با واکنش تند نماینده عربستان و تنش لفظی این دو در جلسه منجر شد.

در این ارتباط شاهزاده عبدالعزیز بن سلمان، وزیر انرژی عربستان سعودی در مصاحبه‌ای با تلویزیون بلومبرگ با اشاره به ضرورت تمدید توافق کاهش تولید میان اعضا عنوان کرد که چنین تصمیمی باعث بهبود شرایط خواهد شد. این شاهزاده سعودی در بخش

دیگری از گفت‌وگویش به جدی بودن اختلافات دیپلماتیک و انزوای ابوظبی در اتحاد اوپک پلاس پرداخت و گفت: «اینکه یک کشور در برابر کل گروه اوپک پلاس قرار گرفته، برایم ناراحت کننده است، اما واقعیت دارد». در مقابل سهیل المزروعی، وزیر انرژی

امارات نیز در گفت‌وگو با بلومبرگ گفت: «امارات طرفدار افزایش بی‌قید و شرط تولید است؛ چیزی که بازار به آن نیاز دارد. با این حال تصمیم‌گیری برای تمدید توافق تا پایان سال ۲۰۲۲، در حال حاضر ضرورتی ندارد.» اماراتی‌ها از سال گذشته به سهمیه تولید خود معترض بودند و آن‌گونه که المزروعی در این گفت‌وگو نیز عنوان کرد در واقع به آن‌ها بیشترین میزان کاهش تولید در توافق تحمیل شده است و مقامات این کشور حتی در برهه‌ای دیگران را تهدید به خروج از اوپک کردند. المزروعی درباره سهمیه امارات گفت: «با توجه به اینکه به عرضه نفت بیشتری نیاز داریم، این سهمیه کاملاً ناعادلانه است». او همچنین گفت: «امارات فعلاً برنامه‌ای برای ترک اوپک ندارد و متعهد است که حداقل تا زمان انقضای توافق کنونی در ماه آوریل به آن پایبند باشد.»

آنچه روشن است اعتراض قاطع و یک‌تنه امارات به تصمیم اوپک پلاس دقیقاً نشانگر تلقی جدید امارات از جایگاه خود در منطقه است که البته موجب آشکار شدن اختلافاتش با عربستان شد. این عیان شدن اختلافات در تضاد کامل با روش دو کشور در حل و فصل اختلافات در پشت صحنه است.

اختلافات دامنه‌دار مرزی

عربستان سعودی اختلافات زیادی در مرزهای مشترک خود با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس دارد که این اختلافات بخصوص پس از اکتشاف نفت در این مناطق حتی به نزاع و درگیری بین آنها نیز کشیده شده است. صحرای البریمی منطقه مورد اختلاف بین دو کشور است که ۹۸۵ کیلومتر مربع وسعت دارد و خلیج فارس را از خلیج عمان جدا می‌کند. البریمی بین کشورهای عربستان، امارات و عمان قرار داشته و به دلیل ذخایر فراوان نفت و آب‌های زیرزمینی همیشه مورد نزاع بین آن‌ها بوده است.

شیخ زاید بن نهیان رئیس آن زمان دولت تازه تاسیس امارات در سال ۱۹۷۴ (سه سال پس از استقلال این کشور) به عربستان سفر

عربستان و دولت منصور هادی همواره از امارات و سیاست‌های آن در یمن ناراضی بوده و معتقدند در بسیاری از موضوعات به آن‌ها خیانت شده است.



این کشور به طور کامل قطع رابطه کردند و تمامی مرزهای دریایی، زمینی و هوایی خود را به روی این کشور بستند و عملاً آن را به محاصره درآوردند. این اقدام که با هماهنگی و همراهی دولت ترامپ در آن موقع صورت گرفت عملاً با هدف سرنگونی خاندان سلطنتی در این کشور و تصرف آن توسط این کشورها انجام شد که البته با کمک کشورهایمانند ایران و ترکیه و البته صبر و تدبیر خود قطریها در نهایت به رفع عملی محاصره از این کشور انجامید و در پایان نیز پس از گذشت حدود چهار سال و در آستانه روی کار آمدن دولت بایدن در آمریکا با ابتکار محمد بن سلمان، با برگزاری نشست شورای همکاری در شهر ابوالعلاء عربستان و حضور امیر قطر به آشتی این کشورها ختم شد.

اما در موضوع آشتی و عادی سازی روابط با قطر نیز بین عربستان و امارات اختلاف جدی به وجود آمد. زیرا عربستان عقیده داشت در آستانه استقرار دولت جدید در آمریکا و تغییر رویکردها قطعاً اقدام چهار کشور در محاصره قطر با مخالفت تند دولت بایدن مواجه می شود و این مسئله زمینه تنش میان آمریکا و کشورهای عربی خواهد شد. از طرفی بن سلمان می خواست پیش از استقرار بایدن شورای همکاری را به هر نحو ممکن یکدست و متحد نموده تا برابر دولت جدید آمریکا موضع مطلوب تری داشته باشد. اما امارات به دلایل مختلفی از جمله اختلافات جدی با قطر بر سر موضوعاتی چون اخوان المسلمین یا عملکرد شبکه الجزیره مخالف این سیاست جدید بود و مخالفت خود را با حضور در سطحی پایین در اجلاس العولاء (سران) نشان داد و بر خلاف بیشتر اعضا، «محمد بن راشد» حاکم دبی از طرف امارات در این اجلاس حاضر شد. بعد از اجلاس نیز امارات بر خلاف عربستان روند عادی سازی

کرد و دو کشور توافقنامه ای سری و مخفیانه را موسوم به «توافقنامه جده» بدون اطلاع قطر درباره اختلاف های خود در مناطق البریمی امضا کردند. براساس این توافق، عربستان مناطق ساحلی شرقی خور العدید را بدست آورد و در مقابل از منطقه البریمی که اکنون العین گفته می شود عقب کشید؛ منطقه ای که از قرن ۱۹ میلادی تاکنون منطقه اختلاف بین عربستان، عمان و امارات بوده است.

بعدها با روی کار آمدن خلیفه بن زیاد حاکم جدید امارات به توافق قبلی اعتراض شد و دولت امارات در سال ۲۰۰۹ شورای را با نام شورای تعیین مرزها تشکیل داد تا موضوع توافق مرزی با عربستان در سال ۱۹۷۴ را مورد بررسی قرار دهد.

عربستان پیش از این نیز در سال ۲۰۰۶ میلادی با احداث خط لوله «دلفین» برای انتقال گاز قطر به امارات مخالفت و ادعا کرده بود که این خط لوله از آب های سرزمینی عربستان (منطقه ای به نام گذرگاه خور العدید) عبور می کند. عربستان بر این باور است که بر اساس توافقنامه ۱۹۷۴ جده منعقد شده بین عربستان و امارات، این منطقه نیز به عربستان تعلق دارد. خور العدید دارای ذخایر نفتی فراوانی است که در امتداد خط ساحلی به طول ۲۵ کیلومتر به سواحل خلیج فارس در حد فاصل مرزهای خاکی ابوظبلی و قطر به خاک عربستان قرار دارد. ۸۰ درصد ذخایر نفتی منطقه «خیز الشبیه» که طبق برآوردها بیش از ۱۵ میلیارد بشکه

ذخایر قطعی نفت و حدود ۶۵۰ میلیون متر مکعب گاز طبیعی است در این منطقه قرار دارد.

نوع رابطه با قطر

چهار کشور عربستان، امارات، بحرین و مصر در سال ۲۰۱۷ با اتهام کمک های همه جانبه قطر به تروریسم با

اعتراض قاطع و یک تنه امارات به تصمیم اوپک پلاس دقیقاً نشانگر تلقی جدید امارات از جایگاه خود در منطقه است که البته موجب آشکار شدن اختلافاتش با عربستان شد.



روابط با قطر را بسیار کند پیش برد.

نوع مواجهه با اخوان المسلمین در منطقه

هر دو کشور عربستان و امارات به سبب دیدگاه‌های ایدئولوژیک و نوع جهان بینی با تفکر اسلام سیاسی مشکل داشته و همواره با آن به مخالفت پرداخته‌اند. جنبش اخوان المسلمین

نیز قدیمی‌ترین و منسجم‌ترین جنبش اسلامی در منطقه است که به طور آشکار پیگیر پروژه اسلام سیاسی است. نقطه عطف اقدامات و فعالیت‌های اخوان نیز دوره انقلاب‌های بهار عربی بود که در طی آن دست کم در دو کشور مهم عربی یعنی مصر و تونس با برکناری دیکتاتورها دولت‌های اخوانی بر سرکار آمدند و این مقطع جایی بود که عربستان و امارات به عنوان دو بال اصلی بلوک ارتجاع منطقه به مقابله با اخوان برخاستند و در نهایت با مجموعه‌ای از اقدامات و انجام کودتا محمد مرسی و دولت اخوانی او را در مصر سرنگون کردند و در ادامه در سال ۲۰۲۱ با اقدام شبه کودتایی رئیس جمهور تونس آخرین دولت اخوانی منطقه را نیز ساقط کردند.

اما این دو کشور در مواجهه با همه مصادیق اخوانیسم در منطقه موضع واحد و مشترکی نداشته و ندارند و بعضاً در عمل کاملاً در تضاد کامل با یکدیگر عمل می‌کنند. مثلاً عربستان و امارات در نحوه تعامل با ترکیه به عنوان یک کشور اثرگذار اخوانی که به طور آشکار از همه جریان‌های اخوانی در منطقه از قطر، حماس، تونس و مصر حمایت کرده به شکل واحدی مواجهه نداشته‌اند. گرچه هر دو کشور از عاملان و پشت پرده‌های کودتای ۲۰۱۶ ترکیه بودند و برای سرنگونی اردوغان تلاش کردند ولی بعد از گذشت چند سال و تغییر مناسبات در منطقه، مشاهده شد که امارات که نوک پیکان مقابله با اخوان

عربستان و امارات در نحوه تعامل با ترکیه به عنوان یک کشور اثرگذار اخوانی که به طور آشکار از همه جریان‌های اخوانی در منطقه از قطر، حماس، تونس و مصر حمایت کرده به شکل واحدی مواجهه نداشته‌اند.

در منطقه است و در این موضوع از سعودی نیز پیش‌تازتر است به طور آشکار به سوی عادی‌سازی روابط با ترکیه رفت و محمد بن زاید طی سفری به ترکیه و دیدار با اردوغان و انعقاد قراردادهای اقتصادی این پروژه را تکمیل نمود و این در حالی است که عربستان تنها به چند دور مذاکرات پنهانی با ترکیه به منظور

بهبود روابط بسنده کرد. این تفاوت و اختلاف در رویکرد و عملکرد را حتی می‌توان در موضوع عادی‌سازی روابط با قطر اخوانی نیز مشاهده کرد که در آنجا عربستان به سرعت به دنبال عادی‌سازی کامل روابط با دوحه رفت ولی امارات چنین نکرد.

مسئله دیگری که موجب اختلاف دیدگاه و عملکرد این دو کشور در مواجهه با اخوان شد، یمن است. عربستان به واسطه جبهه‌بندی‌های داخلی این کشور، همپیمان حزب اخوانی اصلاح است چرا که این حزب متحد اصلی دولت منصورهادی است. مقتضیات بحران یمن، سعودی مخالف اخوان را به حمایت از یکی از قدیمی‌ترین و شاخص‌ترین گروه‌های اخوانی در منطقه سوق داده است. اما در مقابل امارات با حمایت از جریان‌هایی مانند شورای انتقالی جنوب در عمل مقابل حزب اصلاح و دولت منصورهادی قرار دارد.

رقابت‌ها در شمال آفریقا

تحولات پرفراز و نشیب کشورهای شمال آفریقای سال‌های اخیر و تلاش قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی به منظور اثرگذاری بر آن و ایجاد نفوذ در این کشورها همواره جزو موضوعات مورد بررسی در عرصه تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. در این میان تنها کشوری که شاید بتوان ردپای آن را در تحولات همه کشورهای

این منطقه به روشنی دید، امارات متحده عربی است. همانگونه که گفته شد امارات هم در ماجرای کودتای مصر و سرنگونی مرسی یک پای اصلی ماجرا بود و هم در ماجرای سرنگونی دولت اخوانی در مصر از طرف های تأثیرگذار ماجرا بود.

همچنین امارات با ایجاد شبکه ای از شبه نظامیان و تجهیز و تسلیح آن ها توانست در جنگ داخلی لیبی دولت مورد حمایت بین المللی را به طور اساسی به چالش بکشد و هم در ماجراهای کودتای سودان و برکناری عمر البشیر و استقرار یک دولت نظامی بازیگر اصلی تحولات بود. همانگونه که روشن است امارات در راستای سیاست خود مبنی بر ایجاد و بهره مندی از گروه های شبه نظامی همسو توانسته در مجموعه ای از تحولات منطقه از یمن تا شمال آفریقا اثرگذاری جدی داشته باشد و در این مسیر برادر بزرگتر و همپیمان خود یعنی عربستان را به روشنی کنار بزند. کاملاً واضح است که امروز عربستان در بسیاری از این مناطق مورد اشاره در رقابت کامل با امارات است و نتوانسته خود را به رقیب و برادر کوچکتر خود برساند.

عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی

در موضوع عادی سازی روابط با رژیم صهیونیستی نیز دو کشور دارای اختلاف نظر و تفاوت دیدگاه و عملکرد هستند. امارات به عنوان نخستین کشور عربی به طرح عادی سازی روابط با رژیم و پیمان موسوم به ابراهیم پیوست و به سرعت روابط سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود را با این رژیم آغاز کرد. اما در مقابل سعودی به رغم فشار طرف های مختلف تا این لحظه دست کم به صورت

رسمی به پروژه عادی سازی تن نداده و ظاهراً شروط و تحفظاتی را مدنظر دارد. حتی به نظر می رسد عربستان از سرعت عمل امارات در برقراری و تعمیق رابطه با رژیم صهیونیستی نیز چندان خشنود نیست. شدت عمل امارات در پروژه عادی سازی و ترغیب کشورهای عربی دیگر مانند بحرین، سودان و... برای پیوستن به این مسیر به نوعی عربستان را نیز برای اتخاذ موضع در قبال این موضوع تحت فشار گذاشته است. زیرا

سران ریاض یا باید مانند بقیه به طور علنی به مسیر عادی سازی بپیوندند که مغایر با سیاست اعلامی آن هادر حمایت از مسئله فلسطین است یا باید به ناچار با فشارها و محذوریتهای عدم همراهی با این پروژه کنار بیایند. بر این اساس می توان گفت اقدام امارات در عادی سازی و کیفیت آن به نوعی عربستان را دچار چالش کرده و این مسئله از محورهای اختلافات دو کشور به حساب می آید.

نتیجه گیری

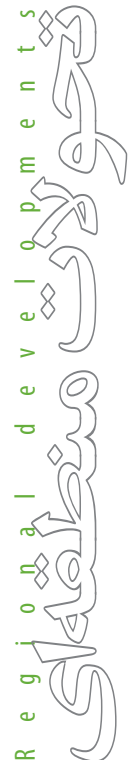
به نظر می رسد علت اصلی اختلافات بین امارات و عربستان به سبب تغییر ادراک امارات از جایگاه خود به عنوان یک قدرت منطقه ای است. این وضعیت جدید بیانگر این نکته است که ابوظبی نمی خواهد به بازیگران دیگر از جمله عربستان اجازه نادیده گرفتن منافع خود را بدهد. اعتراض امارات در اوپک پلاس و مخالفت آشکار با تصمیم عربستان دقیقاً در این راستا ارزیابی می شود که البته با مشی شناخته شده دو کشور در تضاد است. هر دو دولت در حال تکامل و درک بهتر روابط با یکدیگر هستند و به طور فزاینده ای در چندین حوزه رقابت می کنند، اما در عین حال هنوز به یکدیگر احتیاج دارند.

علت دیگر این اختلافات و آشکار شدن آن تا حد زیادی به دلیل عدم موفقیت نهادهایی چون شورای هماهنگی عربستان و امارات (در سال ۲۰۱۶ تأسیس شده) و شورای همکاری خلیج فارس (GCC) است. البته تمایل کشورهای حاشیه خلیج فارس در شخصی سازی روابط را نیز نباید از نظر دور داشت.

اگر اختلافات دو کشور کنترل نشود همانند گلوله

برفی بر کل تحولات منطقه تأثیر منفی می گذارد. ولی شرایط هنوز به مرحله ای نرسیده که چنین تأثیراتی در منطقه رخ دهد. علاوه بر اینکه اختلافات دو کشور از سطح رقابت های مرسوم به کارزارهای رسانه ای در سطح نخبگان در فضای مجازی کشیده و شخصیت های هر دو کشور حملات تندی را علیه کشور مقابل انجام می دهند.

به نظر می رسد علت اصلی اختلافات بین امارات و عربستان به سبب تغییر ادراک امارات از جایگاه خود به عنوان یک قدرت منطقه ای است. این وضعیت جدید بیانگر این نکته است که ابوظبی نمی خواهد به بازیگران دیگر از جمله عربستان اجازه نادیده گرفتن منافع خود را بدهد.



تحولات سیاست داخلی عراق چه دلالت‌هایی برای ایران دارد؟



به نظر می‌رسد عراق در معرض تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متعددی قرار دارد که شناخت آن‌ها برای تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران ایرانی ضروری است.



فرهاد
وفایی فرد
کارشناس
مسائل غرب آسیا

ملی‌گرایی و عرب‌گرایی در عراق فزاینده است. اینکه این خصلت‌های جدید دقیقاً چه حدود و ثغوری دارند، چندان روشن نیست اما به نظر می‌رسد نسل جدید در عراق تصویری مثبت از گذشته این کشور در ذهن دارد. در این میان اینگونه القامی شود که ایران از جمله مهم‌ترین کشورهایایی است که در مقابل قدرت‌یابی دوباره عراق قرار دارد. پیشینه جنگ هشت ساله میان دو کشور نیز بر اثرگذاری این انگاره‌ها افزوده است.

۲- جمعیت عراق جوان و روبه رشد است و بخش مهمی از این افراد اساساً متولد دوران پساصدام هستند. این جوانانی که اکنون در دوره ورود به بازار کار و دریافت خدمات اجتماعی و رفاهی قرار دارند، نسبت به احزاب سنتی و سیاستمداران این کشور نگاه مثبتی ندارند. در این میان، برنامه‌های فرهنگی متنوع در عراق که حامیان مالی غربی دارد، به تدریج در حال گسترش است. هم در بعد رسانه، هم از منظر ارتباط بانخبگان و نیز از جنبه اثرگذاری بر افکار عمومی، آمریکایی‌ها فرسنگ‌ها

فارغ از اینکه نتایج انتخابات زودهنگام پارلمانی در عراق قانونی و صحیح دانسته شود یا اینکه به مجموعه‌ای از رویدادهای بیرون از انتخابات از جمله دخالت برخی کشورها یا تقلب نسبت داده شود، به نظر می‌رسد تحلیل وضعیت سیاست داخلی در عراق، مؤلفه‌های رفتارشناسی هم در عرصه رسمی و هم در عرصه عمومی، سیاست‌ورزی بازیگران داخلی و خارجی و به صورت کلی سمت و سوی سیاست داخلی در عراق از منظر منافع کلان جمهوری اسلامی ایران حائز اهمیت باشد. نوشتار پیش‌رو تلاش می‌کند به برخی از مهم‌ترین نکات و تحلیل‌های قابل توجه در این باره اشاره کند.

۱- عراق در تاریخ خود همواره واجد خصلت قومیت‌گرایی بوده است. طی دهه‌های میانی قرن بیستم و بارشد ملی‌گرایی در دنیای عرب به‌ویژه در مصر و سوریه، انگاره‌های ملی‌گرایانه نیز در جامعه عراق رشد داشت. به نظر می‌رسد بعد از یک دوره کوتاه پس از فروپاشی نظام سیاسی در سال ۲۰۰۳، در سال‌های اخیر دوباره

دارد. برای مثال فقط رصد رسانه‌های نزدیک به جریان صدر نشان می‌دهد که حجم تبلیغات ضد ایرانی طی ماه‌های اخیر به شدت افزایش داشته است. اصلی‌ترین مفهومی که در غالب این محتواهای ضد ایرانی به کار برده می‌شود، دخالت ایران در امور داخلی عراق است. این انگاره

تقریباً میان بخش مهمی از جامعه عراق تثبیت شده است. علاوه بر این، عراق قربانی نزاع ایران و آمریکا دانسته شده و حتی متحدان سنتی ایران در عراق نیز گهگاهی به این مضمون اشاره می‌کنند.

۴- موازنه مثبت و کاهش تنش با بازیگران خارجی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از اولویت‌های سیاست خارجی عراق طی سال‌های اخیر بوده است. عراق به دنبال روابط

**سیاست ورزی
ایران به ویژه در بعد
رسانه‌ای در عراق نیز به
نحوی بوده که میان افکار
عمومی این کشور، ناکامی،
فساد و بی‌برنامه‌گی برخی
از احزاب سنتی این کشور
به ایران نسبت داده
می‌شود.**

پیش‌تر از ایران در حال فعالیتند. بخشی از نتایج تلاش واشنگتن و شرکای غربی‌اش در اعتراضات اکتبر ۲۰۱۹ و سپس انتخابات پارلمانی ۲۰۲۱ مشاهده شد. البته سیاست‌ورزی ایران به ویژه در بعد رسانه‌ای در عراق نیز به نحوی بوده که میان افکار عمومی این کشور، ناکامی، فساد و بی‌برنامه‌گی برخی از احزاب سنتی این کشور به ایران نسبت داده می‌شود.

۳- تحرکات و اقدامات ضد ایرانی در عراق طی سال‌های اخیر افزایش داشته است. شعارهای ضد ایرانی، حمله به مراکز دیپلماتیک ایران، اظهارنظرهای گوناگون در عرصه رسمی و همچنین تولید محتواهای رسانه‌ای نشان از پیچیدگی و ظرافت‌های جامعه عراق



سیاسی همه‌جانبه با ایران، ترکیه و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است و به‌ویژه در نظر دارد سال‌های دوری از دولت‌های عربی پس از سقوط صدام را به سرعت جبران کند. این روند حداقل از زمان سفر مقتدی صدر به عربستان و امارات شکل ویژه پیدا کرد و با انتخابات پارلمانی اخیر و توسعه روابط بغداد با پایتخت‌های عربی تشدید شده است.

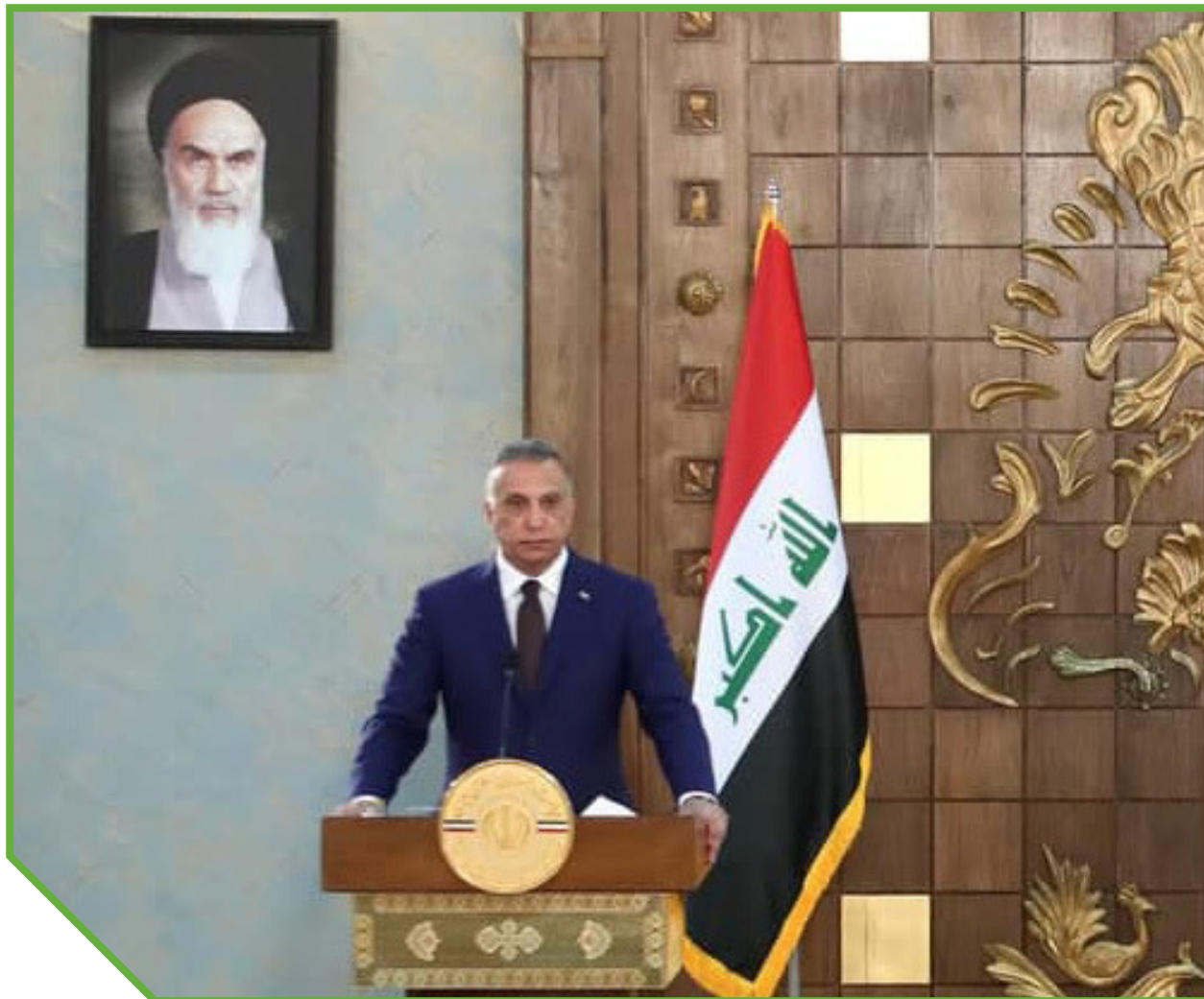
فارغ از اینکه اساساً نخست‌وزیر آینده به چه جریانی تعلق داشته باشد، اقتصاد کلان عراق در مسیر کاهش وابستگی به ایران، حمایت از بخش‌های تولیدی داخلی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و توسعه همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای است.

اقتصادی عراق نیز بر این موضوع تأکید کرده است. نکته مهم اینکه این روند تابع سمت و سوی دولت جدید در عراق نیست. به عبارت دیگر فارغ از اینکه اساساً نخست‌وزیر آینده به چه جریانی تعلق داشته باشد، اقتصاد کلان عراق در مسیر کاهش وابستگی به ایران، حمایت از بخش‌های تولیدی داخلی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و توسعه

همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای است. همه این‌ها در نهایت به تشدید رقابت در بازار عراق منتهی خواهد شد.

۶- مجموعه احزاب و نیروهای نزدیک به محور مقاومت در عراق که رابطه مناسبی با ایران دارند، در

۵- تنوع بخشی به مبادی تأمین نیازهای اقتصادی از راهبردهایی است که به صورت جدی در عراق دنبال می‌شود. تلاش برای تأمین واردات برق از کشورهای عربی و پروژه شام جدید با حضور مصر و اردن بخشی از برنامه عراق در این زمینه است. سند راهبردی



تهران نیازمند نوعی سیاست ورزشی سیال و منعطف در نسبت به خرده جریان‌های جدید در عراق است. ابزار رسانه و مراودات فرهنگی در این عرصه بسیار تعیین کننده خواهد بود.

تحولات اخیر در جامعه عراق و افول تدریجی و نسبی احزاب سنتی در سایه برآمدن جریان‌ها و چهره‌های جدید، فرصت‌ها و آسیب‌هایی برای ایران داشته که به نظر می‌رسد آسیب‌های آن تاکنون بیشتر بوده است. از این منظر، تهران نیازمند

نوعی سیاست ورزشی سیال و منعطف در نسبت به خرده جریان‌های جدید در عراق است. ابزار رسانه و مراودات فرهنگی در این عرصه بسیار تعیین کننده خواهد بود.

۱۰- آینده روابط اقتصادی تهران و بغداد نسبت مستقیمی با شناخت شرایط پیچیده و دگرگون شونده عراق دارد. راهبردهای سنتی صادرات کالا به عراق نمی‌تواند در بلندمدت تقویت شود و با توجه به رقابتی‌تر شدن بازار عراق احتمال تضعیف آن نیز وجود دارد. بنابراین تثبیت روابط اقتصادی و توسعه آن به سمت اهداف کلان، نیازمند ابتکار و ایده‌ها نو است. پژوهش‌های مبتنی بر شناخت بازار و رقبا و همچنین تقویت ارتباط بخش خصوصی ایران با بازار عراق می‌تواند در این مسیر مؤثر باشد.

نتیجه‌گیری

سیاست داخلی عراق در سال‌های اخیر در معرض رویدادها و تحولات مهمی از جمله اعتراضات اکتبر ۲۰۱۹، انتخابات پارلمانی زودهنگام، راهبردهای اقتصادی بغداد و مواردی مشابه بوده است. فهم این تحولات برای ایران که روابط سیاسی و اقتصادی مهمی با عراق دارد، ضروری است. زیرا به نظر می‌رسد عرصه سیاسی و اقتصادی عراق هم در فضای رسمی و هم در فضای عمومی در مسیر تغییر و دگرگونی است. نوشتار پیش رو تلاش کرد تا برخی از مهم‌ترین نکات را از جنبه منافع ملی ایران و با هدف شناخت بهتر کشور عراق ارائه کند. طبیعتاً فهم عراق جدید و باید‌ها و نبایدهای روابط تهران-بغداد در عصر نوین نیازمند پژوهش‌های متعددی در حوزه‌های گوناگون است.

سیاست ورزشی دچار نوعی نقص و کج کارکردی هستند. این روند حداقل از سال ۲۰۱۸ ظهور و بروز داشته و تحولاتی مانند اعتراضات اکتبر ۲۰۱۹، روند انتخاب جانشین عادل عبدالمهدی، تصویب بودجه سال ۲۰۲۱ و انتخابات پارلمانی اخیر را

می‌توان نمونه‌های روشن اضمحلال سیاست ورزشی میان این جریانات شیعه دانست. در این میان، احزاب و جریان‌های رقیب یعنی صدری‌ها و اهل سنت به خوبی - حداقل تاکنون - توانسته‌اند از این خلأ بهره ببرند. پیروزی مقتدی در انتخابات اخیر و برآمدن الحلبوسی در سپهر سیاسی عراق، در این زمینه قابل اشاره است.

۷- از جمله تحولات جدیدی که در فضای سیاسی عراق اتفاق افتاده، بروز شکاف میان خود جریانات سیاسی نزدیک به محور مقاومت است. به نظر می‌رسد جریاناتی از جمله کتائب حزب الله از نوع مواجهه فتح و شخص‌هادی‌العامری با مسئله نخست‌وزیری الکاظمی و عملکرد وی ناراضی بوده و به همین دلیل از نخست‌وزیری المالکی حمایت می‌کنند؛ زیرا وی را شخصیتی با قاطعیت بیشتر برابر مخالفان داخلی ارزیابی می‌کنند.

۸- علاوه بر اختلافات داخلی گروه‌های سیاسی نزدیک به محور مقاومت، این گروه‌ها در سال‌های اخیر نسبت به عملکرد تهران نیز منتقد بوده‌اند. واکنش تهران به ترور فرمانده نیروی قدس سپاه که از دیدگاه این گروه‌ها ناکافی بود و همچنین حمایت تهران از نخست‌وزیری الکاظمی از زمینه‌های اختلاف میان تهران و گروه‌های مقاومت عراقی است. تا جایی که قیس الخزعلی در گفت‌وگو با خبرنگار BBC به نوعی از شکاف میان نهادهای مختلف ایرانی درباره پرونده عراق انتقاد می‌کند.

۹- سیاست سنتی ایران در عراق بیشتر متکی بر ارتباط با احزاب و گروه‌های سیاسی بوده است و تهران از این منظر موفقیت‌هایی در ارتباط با گروه‌های شیعه، سنی و کرد داشته است. با وجود این، تغییر و

فرا منطقه‌ای تحوّلات



واکنش ایالات متحده نسبت به بحران اوکراین؟

نخواستن یا نتوانستن؟



سالار
نامدار وندایی
دانشجوی دکتری
روابط بین الملل

اگر بعد ثابت سیاست خارجی ایالات متحده در عدم ورود اولیه به جنگ، ناشی از عدم وجود اراده و «نخواستن» باشد، بعد دوم مربوط به عدم وجود توان و «نتوانستن» است.

از زمان آغاز بحران اوکراین، یکی از سوالاتی که

به طرق مختلف مطرح می شد این بود که «واکنش

ایالات متحده آمریکا بعنوان حامی و متحد دولت غرب

گرای مستقر در کیف در قبال حمله روسیه چه خواهد بود؟».

با وقوع حمله نظامی روسیه و ورود نظامیان روس به اوکراین، مشاهده شد که نه تنها از ورود نظامی ایالات متحده خبری نیست، بلکه دولت این کشور حتی در سطح اعلام موضع نیز با انفعال مواجه است.

این رفتار ریشه در ابعاد ثابت و متغیر سیاست خارجی ایالات متحده دارد که بخشی مربوط به عدم وجود اراده یا «نخواستن» و بخش دیگر ناظر بر عدم وجود توان یا

جنگ و سیاست خارجی ایالات متحده

سیاست خارجی ایالات متحده چه نسبتی با جنگ دارد؟ به عبارتی دیگر از منظر تاریخی ایالات متحده در چه جنگ هایی مشارکت داشته است؟ پاسخ به این سوال احتمالاً بخشی از دلایل عدم ورود نظامی ایالات متحده در حمایت از اوکراین را توضیح خواهد داد. از سال ۱۶۷۵ تا به اکنون ایالات متحده در ۳۵ مورد ورود مستقیم به جنگ داشته است. بسیاری از این جنگ ها در مقیاس کوچک اتفاق افتاده اند، اما جنگ های اول

و دوم جهانی، جنگ های دوران جنگ سرد، و جنگ های قرن بیست و یکم، در گستره وسیعی ایالات متحده را درگیر کرده اند. لذا جنگ هایی که ایالات

از سال ۱۶۷۵ تا به اکنون ایالات متحده در ۳۵ مورد ورود مستقیم به جنگ داشته است.

دوم نیز کشورهای متحد به سرعت در حال پیشروی بودند. غیر از جنگ هایی مانند تهاجم علیه افغانستان و عراق، ایالات

متحده بصورت رسمی «اعلان جنگ» کرده است، از ۱۱ مورد متجاوز نیست.

در جنگ جهانی اول ایالات متحده ابتدا رسماً اعلام بی طرفی کرد. این تصمیم بصورت گسترده با حمایت افکار عمومی داخلی مواجه شد. در حالی که ایالات متحده تجارت پرسودی را با طرف های درگیر در جنگ به ویژه انگلستان انجام می داد، سیاست بی طرفی کاملاً منطبق با منافع این کشور بود. تنها انگلستان در پایان جنگ نزدیک به ۴ میلیارد دلار به ایالات متحده بدهکار بود که آخرین مرحله از پرداخت این بدهی در سال ۲۰۱۵ انجام شد. تنها پس از تهدید خطوط کشتیرانی و تجاری با انگلستان و تلفات انسانی ایالات متحده بود که معادله بی طرفی تغییر پیدا کرد. غرق شدن کشتی انگلیسی توسط زیردریایی آلمانی که موجب کشته شدن حدود ۲۰۰۰ نفر از جمله ۱۲۸ آمریکایی شد، در کنار کشف تلگراف زیرمن مبنی بر اتحاد مکزیک و آلمان، باعث شد که وودرو ویلسن از کنگره بخواهد که علیه آلمان اعلان جنگ کند. لذا ورود ایالات متحده به جنگ جهانی اول زمانی اتفاق افتاد که اولاً منافع این کشور بصورت ملموسی مورد تهدید قرار گرفت و ثانیاً آلمان در حال غلبه بر دیگر کشورها و تسلط بر اروپا بود.

در جنگ جهانی دوم نیز ایالات متحده در ابتدا سیاست بی طرفی را اتخاذ کرده بود و تا زمانی که بصورت مستقیم مورد حمله واقع نشده بود، از ورود

به جنگ اجتناب می کرد. اتفاقی که در دسامبر ۱۹۴۱ با حمله ژاپنی ها به بندر پرل هاربر و کشته شدن بیش از ۲۳۰۰ آمریکایی به وقوع پیوست و ایالات متحده بصورت رسمی وارد جنگ جهانی دوم شد. بعلاوه در جنگ جهانی

ورود ایالات متحده به جنگ جهانی اول منافع این کشور بصورت ملموسی مورد تهدید قرار گرفت و ثانیاً آلمان در حال غلبه بر دیگر کشورها و تسلط بر اروپا بود.

متحده نسبت به ورود جنگی که توسط دیگران آغاز شده با احتیاط برخورد داشته است. این مشی احتیاطی در مواردی که ورود به جنگ الزاماً مواجهه با یکی از رقبای اصلی این کشور را می طلبد، پررنگ تر بوده است. بعنوان مثال بهنگام تهاجم شوروی علیه افغانستان، ایالات متحده و متحدان اروپایی آن، صرفاً در چارچوب دکترین مهار خود، به شدت از این اقدام شوروی انتقاد کرده و رو به اقداماتی مانند حمایت از مجاهدان افغانستانی برای مقاومت در برابر متجاوزین پرداختند. در این رابطه بر خورده ای هر دو کشور از تسلیحات نابودگر هسته ای و عدم تمایل برای رویارویی مستقیم نیز موثر بوده است.

لذا ورود ایالات متحده در جنگ هایی که دیگران به راه انداخته اند، بصورت تاریخی مرسوم و معمول نیست. تنها در مواقعی که منافع مستقیم این کشور مورد تهدید قرار گرفته و یا موازنه در سطح کلان در معرض تهدید قرار داشته، ایالات متحده اعلان جنگ کرده است. در مورد جنگ روسیه علیه اوکراین نیز مادامی که منافع مستقیم یا موازنه کلان بین المللی را مورد تهدید قرار ندهد، انتظار ورود ایالات متحده و پشتیبانی مستقیم نظامی وجود ندارد. این یکی از وجوه ثابت سیاست خارجی ایالات متحده است که در نسبت با جنگ های خارجی تعریف می شود. وجه متغیر سیاستی است که دولت کنونی مستقر در واشنگتن تحت عنوان «سیاست خارجی برای طبق متوسط» اتخاذ کرده است و در ادامه مورد بررسی قرار می گیرد.

پایان جنگ های بی پایان

برای بیش از دو دهه است که سیاست خارجی ایالات متحده با جنگ گره خورده است. بصورت

اقتصادی علیه روسیه بسنده کرده است.

لذا اگر بعد ثابت سیاست خارجی ایالات متحده در عدم ورود اولیه به جنگ، ناشی از عدم وجود اراده و «نخواستن» باشد، بعد دوم

مربوط به عدم وجود توان و «نتوانستن» است. هیئت حاکمه ایالات متحده با آگاهی نسبت به ضعف وافول این کشور طی سالیان گذشته، تمرکز و توان خود را بر تقویت مکانیسم‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با محوریت طبقه متوسط این کشور قرار داده اند.

غیر از جنگ‌هایی مانند تهاجم علیه افغانستان و عراق، ایالات متحده نسبت به ورود جنگی که توسط دیگران آغاز شده با احتیاط برخورد داشته است.

مشخص جنگ علیه افغانستان در سال ۲۰۰۱ و عراق در سال ۲۰۰۳، هزینه‌های هنگفت مالی و تلفات سنگین انسانی بر این کشور تحمیل کردند. در حالی که نه تنها نسبت به دستاوردهای این دو تهاجم بزرگ در سطح افکار

عمومی تردید وجود دارد، نخبگان ایالات متحده نیز به صراحت از جنگ‌های بی پایان سیاست خارجی این کشور انتقاد می‌کنند.

این واقعیت که «جنگ» سیاست خارجی ایالات متحده را بسیار پر هزینه کرده است، باعث شد تا ایده «سیاست خارجی برای طبقه متوسط» شکل بگیرد و در دولت جو بایدن بعنوان یک رویکرد محوری دنبال شود. ایده سیاست خارجی برای طبقه متوسط، ریشه در چالش‌های داخلی و خارجی ایالات متحده دارد. پیش فرض اساسی این ایده، اول؛ شناسایی ارتباط بین تقویت جامعه داخلی با توانایی رقابت در سطح خارجی و دوم؛ پذیرفتن وضعیت نابسامان و ضعیف شده مکانیسم‌های اجتماعی و اقتصادی داخلی است. در این چارچوب لیست بلند بالایی از چالش‌هایی که موجب تضعیف جامعه آمریکایی شود وجود دارند. مواردی مانند شرایط ناشی از همه‌گیری ویروس کرونا، زیرساخت‌ها، توسعه تکنولوژی‌های سبز و برنامه‌های متعدد اجتماعی در این لیست وجود دارند. در این چارچوب «طبقه متوسط» بعنوان محرک و پیشران جامعه ایالات متحده از اهمیت برجسته‌ای برخوردار است و مورد توجه قرار گرفته است. شعار «پایان جنگ‌های بی پایان» و پیگیری ایده «سیاست خارجی برای طبقه متوسط» منجر به یک

واکنش انفعالی ایالات متحده نسبت به بحران اوکراین از دو منظر قابل بررسی است؛ اول اینکه نسبت سیاست خارجی این کشور با جنگ به گونه‌ای است که در طول تاریخ به ندرت در جنگ‌هایی که دیگران به راه انداخته اند ورود کرده است. این ورود نیز آنگونه که در جنگ‌های جهانی اول و دوم اتفاق افتاد زمانی بوده که تحت تاثیر تحولات جنگ منافع مستقیم ایالات متحده مورد تهدید قرار گرفته و یا اینکه موازنه در سطح کلان تغییر پیدا کند. دوم مربوط به بعد متغیر سیاست خارجی ایالات متحده است که طی سال‌های گذشته در قالب شعار پایان جنگ‌های بی پایان و ایده سیاست خارجی برای طبقه متوسط متجلی شده است. در این چارچوب توانایی نقش آفرینی ایالات متحده در جهان خارجی منوط به تقویت مکانیسم‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این کشور در داخل با تمرکز بر طبقه متوسط

شعار «پایان جنگ‌های بی پایان» و پیگیری ایده «سیاست خارجی برای طبقه متوسط» منجر به یک رویکرد انقباضی در سیاست خارجی ایالات متحده شده است.

مفروض قرار داده می‌شود. لذا ورود به بحران اوکراین نه تنها با این ایده تعارض دارد، بلکه موجب تضعیف بیش از پیش مولفه‌های اقتصادی و حتی سیاسی و اجتماعی قدرت ایالات متحده خواهد شد.

رویکرد انقباضی در سیاست خارجی ایالات متحده شده است. این رویکرد موجب شده که واکنش این کشور نسبت به بحران اوکراین انفعالی و حداقلی باشد. در همین چارچوب است که دولت بایدن صرفاً به اعمال تحریم‌های

ایران و همگرایی مجدد آمریکا و اروپا



سر نوشت مذاکرات وین در حاله‌ای از ابهام است. آمریکا و اروپا به سوی همگرایی مجدد پیش می‌روند؟



علی
نوری پور
پژوهشگر
مسائل بین‌الملل

در جریان نشست اخیر سران گروه ۲۰ در رم ایتالیا،

روسای جمهور آمریکا و فرانسه به همراه نخست‌وزیر بریتانیا و صدراعظم آلمان جلسه‌ای در ارتباط با ایران برگزار کردند. این چهار کشور پس از جلسه، بیانیه‌ای مشترک منتشر کرده و گام‌های هسته‌ای ایران نظیر تولید اورانیوم با درصد غنای بالا و تولید اورانیوم فلزی غنی شده را تحریک‌آمیز خواندند. صدور بیانیه مشترک توسط آمریکا و اروپا در مورد ایران در سال‌های اخیر و به خصوص پس از خروج آمریکا از برجام اتفاقی است که به ندرت انجام شده است و این گمانه را تقویت می‌کند که

امکان همگرایی آمریکا و اروپا

باید این نکته را در نظر گرفت که کشورهای اروپایی و آمریکا در دوره ریاست جمهوری ترامپ، دوره‌ای از واگرایی را در برخی موضوعات بین‌المللی تجربه کردند. خروج دولت آمریکا از برجام را می‌توان نمونه‌ای از واگرایی در روابط دوطرف برشمرد. با وجود اینکه آمریکا و کشورهای اروپایی در پرونده هسته‌ای دارای هدف مشترک هستند اما رویکرد و گفتمان دولت ترامپ از یک

سو و تعهدات این کشورها ذیل برجام و احتمال ضربه به حیثیت بین‌المللی آنها در صورت خروج از برجام از سوی دیگر، مانع از آن شد که کشورهای اروپایی با اقدامات ترامپ همراه شوند؛ هر چند در عمل به مقابله با آن

باید این نکته را در نظر گرفت که کشورهای اروپایی و آمریکا در زمان ریاست جمهوری ترامپ، دوره‌ای از واگرایی را در برخی موضوعات بین‌المللی تجربه کردند.

آمریکا و اروپا بار دیگر به سوی همگرایی در موضوع ایران به طور عام و در پرونده هسته‌ای به طور خاص حرکت می‌کنند. بررسی امکان این همگرایی و پیامدهای احتمالی آن، در مقطع فعلی و در شرایط روند کند احیای برجام حائز اهمیت به

این مذاکرات ساختگی باشد، می‌توانیم بر جام را پوچ و بی‌معنی ارزیابی کنیم. آمریکا آماده بازگشت به میز مذاکره از نقطه‌ای است که در دور قبلی مذاکره حاصل شده بود. پس آمریکایی‌هایی می‌توانند فوراً به توافق برسند. ما نیز از ۲۹ نوامبر (۸ آذرماه) و روزهای بعد از آن متوجه خواهیم شد آیا ایران هم چنین خواسته‌ای دارد یا نه».

در مقابل، اگر مذاکرات هسته‌ای به احیای برجام منجر شود تداوم رویکرد موجود توسط کشورهای اروپایی محتمل‌تر به نظر می‌رسد که شامل استقبال از احیای توافق در کنار انتقادات جسته و گریخته از رویکرد ایران و همچنین چشم‌دوختن به مواضع و اقدامات آمریکا در قبال توافق است. البته به نظر می‌رسد پیگیری توافقی موقت جهت ایجاد فرصت برای رسیدن به توافق نهایی نیز گزینه‌ای است که با همراهی اروپا و آمریکا در حال پیگیری باشد اما چنین مسیری نیز چندان وضع موجود و رویکرد کشورهای اروپایی را دستخوش تغییر نخواهد کرد. شاید این سناریو نیز مطرح شود که کشورهای آلمان، فرانسه و بریتانیا دچار شکاف خواهند شد و برای مثال بریتانیا موضعی متمایز از دو کشور دیگر اتخاذ خواهد کرد. اما تجارب پیشین نشان داده است حتی بریتانیا با وجود استقلال از اتحادیه اروپا، در موضوع هسته‌ای ایران رویکردی هم‌راستا با دو کشور دیگر در پیش می‌گیرد.

همگرایی در پرونده‌های منطقه‌ای

با کاهش نیروهای آمریکایی در منطقه که به طور مشخص می‌توان به خروج نیروها از افغانستان در تابستان گذشته و خروج نیروهای رزمی از عراق تا پایان سال ۲۰۲۱ اشاره کرد، زمینه برای نقش‌آفرینی بیش از پیش بازیگران منطقه‌ای و کشورهای اروپایی فراهم شده است. هر چند هر یک از این بازیگران در مسائل منطقه‌ای منافع خود را پیگیری می‌کنند اما کنشگری کاملاً مستقل کشورهای مهم اروپایی و کشورهای عرب منطقه بدون هماهنگی با آمریکا دور از ذهن به

اقدامات نپرداختند. اکنون با حضور بایدن در کاخ سفید و ابراز تمایل برای بازگشت به برجام، امکان همگرایی آنها در موضوع ایران افزایش یافته است.

هر چند دولت بایدن یکی از اولویت‌های خود را بازسازی روابط با متحدان اعلام کرده بود، اما پیگیری برخی اقدامات همچون پیمان آکوس، بازسازی اتحاد دو سوی آتلانتیک را با دشواری‌هایی مواجه ساخته است. از طرف دیگر، پافشاری آلمان به نهایی ساختن پروژه نورد استریم ۲ و تأکید فرانسه به استقلال استراتژیک اروپا بر پیچیدگی این مسئله افزوده است. شاید این ادعا که پرونده هسته‌ای ایران موضوعی استثنائی در صحنه روابط بین‌الملل بوده و آمریکا و اروپا در این رابطه اختلاف چندان با یکدیگر ندارند، سطحی از صحت را به همراه داشته باشد اما نمی‌توان اشتراک منافع ایران و اروپا در حوزه‌های اقتصادی و برخی موضوعات منطقه‌ای را انکار کرد. عدم همراهی اروپا با طرحی که از آن به عنوان برنامه شماره ۲ آمریکا در صورت شکست مذاکرات یاد شده است را می‌توان در این راستا دانست.

پرونده هسته‌ای

اگر پیش‌فرض ما این باشد که دولت بایدن به دنبال احیای توافق هسته‌ای است و در صورت به نتیجه نرسیدن مذاکرات نیز برنامه‌ای مشخص مدنظر دارد، کشورهای اروپایی می‌توانند در این دو سناریو نقش‌آفرینی کنند: ۱- شکست مذاکرات هسته‌ای ۲- احیای برجام. در صورتی که مذاکرات روبه‌فرسایش گذاشته و دورنمای شکست نمایان شود احتمال همگرایی اروپا و آمریکا بیش از گذشته خواهد بود. مصادیق این همگرایی می‌تواند فعال‌سازی مکانیسم ماشه و بازگشت قطعنامه‌های سازمان ملل و همچنین

صدور قطعنامه علیه ایران در شورای حکام باشد. اظهارات اخیر لودریان وزیر خارجه فرانسه را می‌توان در این راستا ارزیابی کرد. وی خواستار ارسال پیامی محکم به ایران در جلسه شورای حکام شده است. او گفته است: «اگر

در صورتی که مذاکرات روبه‌فرسایش گذاشته و دورنمای شکست نمایان شود احتمال همگرایی اروپا و آمریکا بیش از گذشته خواهد بود.

نظر می‌رسد. بنابراین منافع کشورهای اروپایی در منطقه را می‌توان متأثر از دو مولفه «حوزه نفوذ تاریخی این کشورها در منطقه» و «منافع کلان غرب در بستر تحولات منطقه‌ای» دانست.

در این فضا نفوذ و تحرکات منطقه‌ای ایران می‌تواند موجبات نگرانی این کشورها را فراهم کند. البته در برخی پرونده‌ها زمینه‌های همکاری میان ایران و کشورهای اروپایی وجود دارد اما از دیدگاه کلان، تعدد بازیگران

در کنار عدم تمایل آمریکا به درگیری مستقیم در منازعات منطقه‌ای، تعاملات دو طرف را با پیچیدگی‌هایی همراه می‌کند. اروپا از یکسو می‌تواند رویکردی مستقل‌تر در منطقه اتخاذ کند اما از سوی دیگر بدون دخالت آمریکا از قدرت چندانی برای مانوردهی موثر برخوردار نیست. بنابراین همچنان ذیل برنامه طراحی شده توسط آمریکا علیه ایران تعریف می‌شود.

می‌توان از مواضع مقامات اروپایی چنین برداشت کرد که در صورت احیای توافق هسته‌ای، احتمال بالایی وجود دارد که کشورهای اروپایی همراه با آمریکا، کشورهای عربی را به مذاکره با ایران در رابطه با منازعات منطقه‌ای سوق دهند. همچنانکه گفتگوهایی میان ایران و عربستان مرتبط با اختلافات فی مابین در جریان است. هر چند بدون احیای توافق هسته‌ای، تعامل در پرونده‌های منطقه‌ای بعید به نظر می‌رسد اما حتی در صورت به نتیجه نرسیدن مذاکرات هسته‌ای نیز تغییر رویکرد کشورهای اروپایی در قبال تحولات منطقه‌ای دور از انتظار می‌نماید. هر چند در آن صورت این کشورها همراهی بیشتری با رویکرد آمریکا در قبال ایران خواهند داشت.

پیامدهای همگرایی آمریکا و اروپا

مذاکرات احیای برجام از اهمیت بالایی برای آمریکا و کشورهای اروپایی برخوردار است و به نظر می‌رسد این کشورها حداکثر تلاش خود را برای رسیدن به

اگر مذاکرات هسته‌ای به احیای برجام منجر شود تداوم رویکرد موجود توسط کشورهای اروپایی محتمل‌تر به نظر می‌رسد که شامل استقبال از احیای توافق در کنار انتقادات جسسته و گریخته از رویکرد ایران و همچنین چشم‌دوختن به مواضع و اقدامات آمریکا در قبال توافق است.

اهداف خود در پرونده هسته‌ای به کار می‌گیرند تا پس از آن مذاکرات منطقه‌ای را پیگیری نمایند. هر چه مذاکرات به درازا کشیده و افق دستیابی به توافق دور از دسترس شود احتمال همگرایی آمریکا و اروپا نیز افزایش خواهد یافت. این همگرایی به معنای یکسو شدن ابزار و وسائل در راستای اهداف مشترک در قبال ایران است که می‌تواند پیامدهای گوناگونی داشته باشد.

اولین پیامد این همگرایی اتخاذ مواضع متحد علیه ایران و افزایش فشارهای رسانه‌ای است. همچنین اقدامات هماهنگ در نهادهای بین‌المللی پیامد دیگر این مسئله خواهد بود. این اقدامات می‌تواند شامل گزارش‌های منفی آژانس علیه برنامه هسته‌ای، صدور قطعنامه در شورای حکام، فعال‌سازی مکانیسم ماشه توسط کشورهای اروپایی، همراه شدن این کشورها با آمریکا در اعمال تحریم‌ها و بازگشت تحریم‌های سازمان ملل باشد. البته همانطور که اشاره شد میزان این همگرایی نسبت مستقیمی با فرسایشی شدن مذاکرات احیای برجام دارد. متعاقباً این همگرایی می‌تواند خود را در پرونده‌های منطقه‌ای نیز نشان دهد. توجه به این نکته نیز ضروری است که تجربیات ادوار پیشین مذاکرات هسته‌ای و مواضع اخیر روسیه و چین نشان می‌دهد در صورت همگرایی آمریکا و کشورهای اروپایی در موضوع ایران می‌توان انتظار همراهی این دو کشور با مواضع کلی گروه ۵+۱ را نیز داشت. بنابراین این همگرایی از یکسو می‌تواند موجب ایجاد اجماع علیه ایران شود و از سوی دیگر فرصت‌های کنونی برای مقابله با تحریم‌ها را نیز از میان بردارد. تحولات آتی نشان خواهد داد که امکان همگرایی آمریکا و اروپا در موضوع ایران تا چه میزان با واقعیات منطبق بوده و کیفیت این همگرایی چگونه خواهد بود.

سیاست خارجی چین در غرب آسیا در دولت بایدن



با کاهش مداخله‌گرایی نظامی آمریکا در غرب آسیا و تمرکز توجهات به سوی چین، پکن چه مسیری برای توسعه نفوذش در این منطقه برمی‌گزیند.



احسان

کیانی

کارشناس

سیاست خارجی

خواهد کرد کمترین تنش سیاسی و امنیتی را با منافع آمریکا در این منطقه داشته باشد.

منافع راهبردی چین

پکن در شرایط امروزین، دارای منافع اقتصادی و سیاسی پیوسته‌ای در منطقه غرب آسیاست. پیوستگی این منافع از منظر راهبردی، نشان از انسجام دستگاه تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی حزب کمونیست و دولت چین دارد. امنیت دسترسی به انرژی، بازاریابی کالا، سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی و شاید مشهورتر از همه پیگیری پروژه «یک کمربند، یک جاده» مهم‌ترین منافع اقتصادی استراتژیک چین در این منطقه

سیاست پایان جنگ‌های بی‌پایان و کاهش حضور نظامی آمریکا در غرب آسیا که در افغانستان و سپس عراق نمایان است، نشان از آن دارد که اراده جدی ایالات متحده برای تمرکز منابع و بودجه به سمت مهار چین، در اولویت قرار گرفته است. انعقاد قرارداد آوکیس نیز نشان از تلاش آمریکا برای محاصره چین در جنوب شرق آسیا دارد. در عین حال ارزیابی اینکه چین چه مسیری را برای شکست این محاصره برمی‌گزیند، می‌تواند محل توجه باشد. چین چه با چندجانبه‌گرایی مانند سازمان شانگهای چه با توافق‌های دوجانبه در چابچوب «یک کمربند، یک جاده» بخشی از برنامه گسترش نفوذ در غرب آسیا را به پیش خواهد برد و از سوی دیگر سعی

می‌باشند. هم‌چنین از قطع حمایت از اویغورها، ایجاد وابستگی اقتصادی، موازنه‌سازی منطقه‌ای و نهایتاً تعمیق نفوذ دیپلماتیک و فروش تسلیحات می‌توان به عنوان اهداف سیاسی چین در منطقه یاد نمود.

اولین منفعت استراتژیک چین در غرب آسیا، امنیت انتقال انرژی است.

امنیت دسترسی به انرژی، بازاریابی کالا، سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی و شاید مشهورتر از همه پیگیری پروژه «یک کمربند، یک جاده» مهم‌ترین منافع اقتصادی استراتژیک چین در این منطقه می‌باشند.

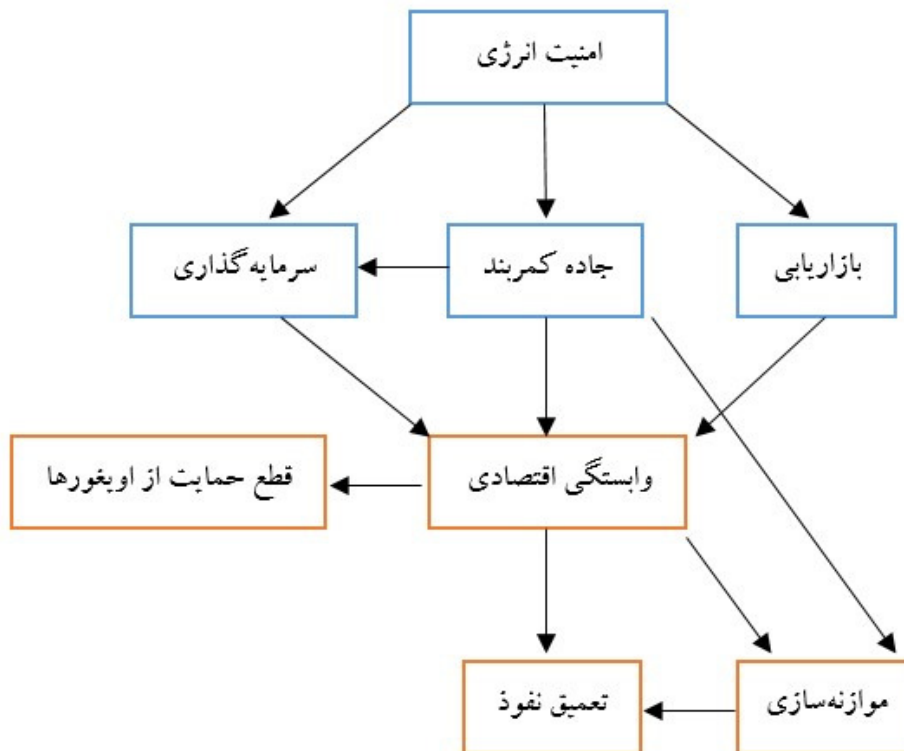
هم‌چنین سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، افزایش وابستگی اقتصادی کشورهای منطقه به چین خواهد بود. این نکته هر چه تنوع مبادی واردات کالا و سرمایه در کشورهای مقصد کمتر باشد، تشدید خواهد شد. از مهم‌ترین اهداف چین در ایجاد این ارتباط مستحکم

اقتصادی و تجاری، جلوگیری از شکل‌گیری حمایت‌های سیاسی، مالی یا احتمالاً نظامی از گروه‌های مخالف پکن در منطقه سین‌کیانگ با جمعیت مسلمانان اویغور است. حساسیت بالای چین نسبت به ثبات سیاسی در افغانستان که نویدبخش افزایش همکاری‌های تجاری با گروه طالبان شده، همین مسأله می‌باشد. عربستان، امارات و ترکیه نیز از کشورهای مسلمان منطقه هستند که با همکاری پکن، عمده نیروهای غیربومی اویغور را از کشور خود اخراج نمودند.

علاوه بر هدف داخلی مذکور، دو هدف منطقه‌ای مهم در سیاست‌های اقتصادی چین در غرب آسیا مشهود است. اول تلاش برای موازنه‌سازی است. این تعبیر مربوط به ژئوپلتیکی می‌شود که زمینه‌های توازن بخشی میان اراده‌های متفاوت و حتی متضاد از سوی بازیگر ثالث وجود داشته باشد. دوگانه‌های متضاد در منطقه غرب آسیا را در مهم‌ترین مورد می‌بایست میان محور مقاومت و محور سازش‌گرای متحد غرب ترسیم نمود که البته در سطح خرد میان بازیگرانی مانند ایران با رژیم صهیونیستی، ایران با عربستان، ایران با امارات، ایران با ترکیه، عربستان با لبنان و موارد مشابه مشاهده می‌شود. ایالات متحده به این دلیل که در اغلب موارد در یک سوی این دوگانه‌ها ایستاده قدرت موازنه‌سازی منطقه‌ای را ندارد. ولی چین به دلیل آنکه کمتر از ایالات متحده درگیر تضادهای ایدئولوژیک و رقابت‌های ژئوپلتیک غرب آسیا شده، امکان برقراری روابطی مساعد با عموم بازیگران را دارد. از سوی دیگر بازیگران قدرتمند منطقه نیز برای حل

چین هم‌چنان برای تداوم رشد اقتصادی پایدار و توسعه فرآیندهای تولید کالاها و خدمات خود به سوی دیگر کشورهای اعم از صدور کالا یا ایجاد خطوط تولید، به انرژی ارزان و امن نیاز دارد. این منطقه مهم‌ترین منبع دریافت نفت چین می‌باشد. در سال ۲۰۲۰، عربستان با ۱۵ درصد، روسیه با ۱۵ درصد و ایران با ۱۰ درصد، مهم‌ترین منابع نفت چین بوده‌اند. چین در قبال دریافت انرژی، اولاً با صدور کالا و خدمات، بازاری بی‌نظیر و بعضاً بی‌رقیب در برابر اروپا و آمریکا برای خود گشوده است. ثانیاً این منطقه به دلیل سابقه دیرینه توسعه نیافتگی، مستعد سرمایه‌گذاری خارجی چین در پروژه‌های زیربنایی مانند نفت و گاز، پتروشیمی، حمل و نقل جاده‌ای و ریلی است. پکن علاوه بر خرید نفت سعی نموده با سهام‌داری در میادین نفتی از یک سو و مشارکت در ساخت پالایشگاه و استخراج نفت از سوی دیگر، امنیت تأمین انرژی‌های فسیلی خود را افزایش دهد و مسیر تثبیت‌شده تری در دریافت نفت را سامان ببخشد. عراق از مهم‌ترین نمونه‌های اخیر این سیاست است. بخشی از این پروژه‌ها به ویژه طرح‌های مواصلاتی می‌توانند ذیل کلان‌پروژه «یک کمربند، یک جاده» تعریف شوند که اتصال راهبردی چین به اروپا و آفریقا را محقق می‌کند. به بیان دیگر منطقه غرب آسیا نقش مهمی در احیای گذرگاه راهبردی «راه ابریشم» تحت عنوان «یک کمربند، یک جاده» به عنوان مسیر دیرینه تجاری میان شرق و غرب دارد.

از اولین تبعات خرید انرژی، بازاریابی کالاها و



صهیونیستی دانست. ایران به عنوان شریکی راهبردی است که یکی از مهم‌ترین تأمین‌کنندگان نیازمندی‌های چین در حوزه انرژی می‌باشد. هم‌چنین مذاکرات تهران و پکن در راستای امضای قرارداد راهبردی ۲۵ ساله نشان از سرمایه‌گذاری بلندمدت چین در زمینه‌های انرژی، حمل‌ونقل و صنایع بنیادی در ایران دارد. چین اکنون بزرگ‌ترین خریدار نفت ایران و عامل مهمی در کاهش تأثیر تحریم‌های آمریکا علیه جمهوری اسلامی بوده است. ایران به دلیل جایگاه ژئوپلیتیک در دسترسی به آب‌های آزاد و موقعیت آن در اتصال غرب آسیا به اروپا، نقش مهمی در پروژه «یک جاده، یک کمربند» دارد. هم‌چنین نیاز چین به امنیت آب‌راه‌های حیاتی خلیج فارس و دریای عمان، نقش مهم ایران در سیاست منطقه‌ای چین در غرب آسیا را افزون‌تر می‌سازد. و

این علاوه بر بازار بزرگ ایران برای کالاهای چینی است.

اهمیت عربستان برای چین علاوه بر تأمین انرژی، در موقعیت این کشور در میان کشورهای

«معمای امنیت» در آنارشی این منطقه از تحکیم روابط سیاسی و اقتصادی با پکن و حفظ توازن منطقه‌ای به نفع خود، بهره می‌برند. هدف دوم گسترش فروش تسلیحات چینی به کشورهای منطقه و تقویت نفوذ نظامی در غرب آسیاست که از ۲۰۱۶ به این سوروندی افزایشی داشته است. بر اساس گزارش اخیر موسسه مطالعات صلح بین‌المللی استکهلم، فروش تسلیحاتی در خاورمیانه طی سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ حدود ۲۵ درصد افزایش یافته است. نکته مهم این است که در این مدت، چین به یکی از مهم‌ترین فروشندگان تسلیحات به خاورمیانه تبدیل شده است. بر اساس این آمارها، حجم فروش تسلیحات چین به عربستان سعودی و امارات متحده عربی در این بازه زمانی، به ترتیب ۳۸۶ و ۱۶۹ درصد افزایش یافته است.

مهم‌ترین بازیگران منطقه‌ای در سیاست خارجی چین در غرب آسیا را می‌توان ایران، عربستان، ترکیه و رژیم صهیونیستی دانست.

اهمیت بازیگران منطقه‌ای

مهم‌ترین بازیگران منطقه‌ای در سیاست خارجی چین در غرب آسیا را می‌توان ایران، عربستان، ترکیه و رژیم



از یک سو و تمایل این رژیم به سرمایه گذاری خارجی چین، یک نیازمندی متقابل و دوسویه میان این دو بازیگر ایجاد کرده است. در عین حال روابط نزدیک تهران و پکن از یک سو عامل نگرانی رژیم صهیونیستی در ارائه فناوری های تسلیحاتی و امنیتی به چین بوده و از سوی دیگر نارضایتی آمریکا از تقویت روابط این دو نیز، عامل دیگری در ممانعت از تعمیق مبادلات تجاری و سرمایه گذاری های اقتصادی چین در برخی زیرساخت های سرزمین های اشغالی بوده است.

سنی مذهب نهفته است. چین برای کاهش حمایت ها نسبت به مسلمانان اویغور به تقویت روابط سیاسی و دیپلماتیک با عربستان نیازمند است. هم چنین تمایل عربستان به تأمین نیازمندی های تسلیحاتی از چین پس از پایان دوران ترامپ، با توجه به مواضع انتقادی برخی دمکرات های کاخ سفید نسبت به ریاض، محل توجه است. علاوه بر اینکه زمزمه هایی در خصوص سرمایه گذاری پکن در برنامه هسته ای ریاض نیز به گوش می رسد.

رویکرد پکن

راهبرد اصلی سیاست خارجی بایدن مبنی بر «چرخش به شرق آسیا» که جدیدترین نمونه اش تهدید چین از طریق فروش زیردریایی های هسته ای به استرالیا بوده، پکن را بیش از پیش نگران ساخته است. تلاش برای محاصره اژدهای زرد در اقیانوس آرام، پکن را به تسریع در توسعه نفوذش در دیگر مناطق ژئوپلتیک از جمله غرب آسیا وادار ساخته است. این منطقه در مقایسه با اروپا و آمریکای لاتین، برای نفوذ سیاسی و اقتصادی چین مستعدتر است. زیرا اولاً چین به دلیل دریافت بالای انرژی از این منطقه روابط مساعدی با عمده کشورهای نفت خیز و صادرکننده نفت دارد و ثانیاً نیازمندی های

ترکیه و چین از ۲۰۱۲ با دیدار متقابل شی و اردوغان از کشورهای یکدیگر رو به فزونی نهاد و به عضویت ناظر آنکارا در سازمان همکاری شانگهای انجامید. با این حال، عضویت بخشی از اویغورها در گروه های تروریستی فعال در سوریه مانند احرار الشام و حمایت ترکیه از این گروه ها در کنار مواضع انتقادی آنکارا درباره رفتار چین با مسلمانان سین کیانگ، مانعی در مسیر توسعه عمیق روابط طرفین بوده است. گرچه ترکیه یکی از مسیرهای اصلی پروژه «یک جاده، یک کمربند»

می باشد و قراردادهای تجاری در این خصوص به قوت خود باقی است.

نیازمندی چین به تکنولوژی های موجود در فلسطین اشغالی و به خصوص دریافت فناوری های روز آمریکا از طریق روابط اقتصادی با رژیم صهیونیستی

تلاش برای محاصره اژدهای زرد در اقیانوس آرام، پکن را به تسریع در توسعه نفوذش در دیگر مناطق ژئوپلتیک از جمله غرب آسیا وادار ساخته است.

توسعه‌ای کشورهای این منطقه در زیرساخت‌هایی مانند تولید انرژی، حمل‌ونقل و صنایع تولیدی و کشاورزی، فراتر از آن است که صرفاً با کمک‌های اقتصادی دیگر قدرت‌ها به خصوص آمریکا و اتحادیه اروپا تأمین گردد.

بر این مبنا به نظر می‌رسد رویکرد سیاست خارجی چین در غرب آسیا که حفظ نقش موازنه‌گر در روابط میان دوگانه‌های متضاد و عدم مداخله در تنش‌های منطقه‌ای به نفع یکی از طرفین بوده، به مرور زمان تغییراتی داشته باشد. چین برخلاف روسیه نه در سرکوب موج تروریسم داعش و نه در نوع مواجهه محور مقاومت با رژیم صهیونیستی مداخله‌ای نداشته است. ولی با کاهش مداخله نظامی آمریکا در دولت بایدن، این سیاست می‌تواند رو به افول بگذارد. چین پیش از این با ایفای نقشی فعال‌تر در احیای برجام و کاهش تنش‌ها در خصوص برنامه هسته‌ای ایران، گرایش به تقویت ثبات و امنیت منطقه‌ای را به نمایش گذاشته است. این مسأله ممکن است نگرانی رژیم صهیونیستی از نزدیکی تهران و پکن را نیز کاهش داده و از موانع روابط چین و این رژیم بکاهد. تلاش برای ورود به اختلافات ایران و کشورهای عربی و هم‌چنین منازعات قفقاز می‌تواند از جمله اهداف منطقه‌ای پکن در آینده باشد. ولی درباره مسأله فلسطین هم به دلیل تمایز فرهنگی و مذهبی با طرفین بحرانی که بیشتر حیثیتی و ایدئولوژیک بوده و هم فقدان اهرم‌های فشار کافی، زمینه ورود پکن چندان مهیا نیست. به خصوص که محور کانال سوئز از مهم‌ترین کریدورهای پروژه «یک کمربند، یک جاده» می‌باشد و به همین دلیل توسعه روابط حسنه با اردن، مصر و رژیم صهیونیستی برای پکن اهمیت بالایی دارد.

از سوی دیگر پکن خواستار آن است تا با تنوع مبادی انرژی‌اش در منطقه از شوک‌های بازار انرژی مصون مانده و مانع تسلط دولت بایدن بر دریافتی انرژی چین از محدوده خلیج فارس گردد. تلاش چین بر سرمایه‌گذاری در میادین نفتی الاحدب، حلفایه و رملیه عراق و سرمایه‌گذاری در پروژه‌های بزرگ عربستان و

امارات در این چارچوب می‌گنجد.

در عین حال ورود چین به بازسازی سوریه علاوه بر اینکه با هدف راهبردی افزایش توسعه به منظور کاهش زمینه‌های بنیادگرایی تکفیری هم‌راستا است و در راستای سیاست داخلی چین در منطقه سین کیانگ محسوب می‌شود، با هدف تکمیل خلأ قدرت آمریکا پس از خروج نظامی از این دو کشور نیز هم‌خوانی دارد. هر چه ایالات متحده منابع مالی و توجهات نظامی‌اش را از غرب آسیا به سوی شرق این قاره متمرکز کند، چین سعی خواهد داشت علاوه بر همکاری و حتی هژمونی اقتصادی در صدد نفوذ سیاسی و امنیتی نیز برآید.

این نه فقط در مقابله با آمریکا بلکه در ایجاد توازن با نفوذ منطقه‌ای روسیه نیز برای چین اهمیت دارد. مسکو گرچه در مقابله با بخشی از فشارهای غرب به‌ویژه در زمینه قدرت تسلیحاتی و مسائل حقوق بشری با چین هم‌راستا باشد ولی آسیای مرکزی، اروپای شرقی و غرب آسیا عرصه رقابت اقتصادی و دیپلماتیک آنهاست. حضور نظامی چین در خلیج فارس و دریای سرخ؛ فروش تسلیحات به کشورهای منطقه و همکاری در برنامه هسته‌ای این کشورها سه حوزه مهم رقابت چین و روسیه در غرب آسیا محسوب می‌شود. با توجه به شباهت‌های تمدنی روسیه با غرب، این نگرانی که مسکو در منازعه واشنگتن با پکن، با اخذ امتیازاتی در بلندمدت در سوی مقابل بایستد، به‌ویژه با توجه به توصیه‌های اندیشکده‌های آمریکایی به کاخ سفید، محتمل است. چین اکنون یک پایگاه نظامی در جیبوتی دارد و تعدادی ناو نیز در دریای عمان و خلیج عدن برای مقابله با دزدی دریایی مستقر کرده است. با این حال تا گسترش هژمونی نظامی و امنیتی‌اش در منطقه پرآشوب با پوشش‌ها و شگفتی‌سازهای بسیار، مسیری طولانی در پیش دارد که سعی خواهد کرد با ورود به برنامه تسلیحاتی و هسته‌ای، آن را هموارتر سازد.

دکتر خلیل شیرغلامی:

جهان پس از بحران اوکراین، جهانی متفاوت خواهد بود

دکتر شیرغلامی معتقد است بحران اوکراین تأثیرات مهمی را بر نظم بین‌المللی موجود خواهد گذاشت و جهان پس از این بحران، جهانی متفاوت خواهد بود.



علی
نوری پور
پژوهشگر
مسائل بین‌الملل



با حملات گسترده روسیه به اوکراین، سوالات بسیاری در مورد دلایل این حمله و تبعات و پیامدهای آن مطرح شده است. روسیه پس از استقرار نیروهای خود در مرز با اوکراین در پاییز گذشته، درخواست‌هایی را مطرح کرد که مهم‌ترین آن اخذ تضمین عدم عضویت اوکراین در ناتو بود. این درخواست‌ها با پاسخ مثبت کشورهای غربی مواجه نشد و سرانجام پس از گمانه‌زنی‌های بسیار، روسیه پس از رسمیت شناختن دو جمهوری خودمختار لوهانسک و دونتسک، حملات خود را به اوکراین آغاز کرد. کشورهای غربی نیز تحریم‌های وسیعی را علیه اشخاص و نهادهای روسی وضع کردند. مطلوبیت‌های ایران در این بحران نیز از موضوعاتی است که حائز اهمیت به نظر می‌رسد. در خصوص موارد فوق، مصاحبه‌ای با دکتر خلیل شیرغلامی کارشناس ارشد مسائل بین‌المللی انجام داده‌ایم. آقای شیرغلامی علاوه بر اینکه آثاری مانند کتاب «جنگل باز می‌گردد» را برت کیگان را ترجمه کرده‌اند، تالیفات متعددی نیز در حوزه سیاست خارجی دارند. همچنین ایشان مأموریت‌های متعددی را به عنوان دیپلمات در خارج از کشور از جمله در کشورهای اروپایی داشته‌اند. متن پیش‌رو مصاحبه ایشان با فصلنامه تبیین راهبردی در ارتباط با بحران اوکراین است.

ریشه‌های بحران اوکراین چه مواردی است و نزاع روسیه و غرب در این بحران بر سر چیست؟

به نظر من ریشه اصلی بحران، عدم درک سیاستمداران اوکراین از موقعیت این کشور و نیز سیر تحولات داخلی اوکراین است. این بحران نقطه جوش اجتناب‌ناپذیر تحولاتی است که از سال ۲۰۱۴ کلید خورد. اوکراین حائل میان روسیه و ناتو است و کشورهای حائل، سیاستی که الزاما باید اتخاذ کنند بی طرفی و عدم سوگیری به نفع یکی از طرف‌ها است. اصرار غرب به گسترش هر چه بیشتر ناتو به سوی روسیه و ورود امنیتی به قلمروی آن و سناریوی آمریکا برای خارج کردن اوکراین از محور مسکو و ادغام آن با غرب این وضعیت را ایجاد کرد. هنری کسینجر در مقاله ۱۰ مارس ۲۰۱۴ در واشنگتن پست به همین مساله اشاره می‌کند که «اگر اوکراین می‌خواهد دوام و بقا داشته باشد نباید به پایگاه یکی علیه دیگری تبدیل شود.» او به روسیه توصیه می‌کند که «بپذیرد تلاش برای کشاندن اوکراین به وضعیت اقماری و تغییر مرزهای روسیه، مسکو را به ورطه تکرار تاریخ و زورآزمایی با اروپا و آمریکا می‌اندازد.» به غرب هم توصیه می‌نماید که «دریابد اوکراین برای روسیه هرگز یک کشور خارجی نیست. تاریخ روسیه با نام کی‌یف-روسیه آغاز شد و تاریخ روسیه و اوکراین به هم گره خورده است.» کسینجر در همان مقاله تأکید می‌کند که اوکراین نباید به ناتو بپیوندد.

مساله دیگر، به هم ریختن توازن داخلی میان شرق و غرب اوکراین و در نتیجه آرایش نامتوازن هیأت حاکمه در کی‌یف بود. انتقال قدرت انحصاری به منتهی‌الیه غرب اوکراین پس از جریانات انقلاب ۲۰۱۴ و فرار یانوکوویچ، توازنی را بهم زد که نتیجه محتوم آن وضعیت فعلی بود و از دست رفتن کریمه را می‌توان اولین پیامد آن عدم توازن دانست. نه تنها حاکمیت در اوکراین در اختیار جریانات غرب گرا و ملی‌گرای افراطی قرار گرفت، بلکه روس سستیزی به عنوان یک جریان سیستماتیک حاکم شد. این وضعیت شکاف بزرگی را در داخل اوکراین میان شرق و جنوب شرق که روس تبارها را شامل می‌شود و

جمعیت بیشتری دارد و غرب ملی‌گرا و اروپاگرا ایجاد کرد. طبق نظرسنجی‌ها، طرح پیوستن به پیمان ناتو در غرب اوکراین ۶۴ درصد طرفدار داشت ولی در جنوب و شرق این کشور فقط حدود ۱۲ درصد از مردم خواهان آن بودند. چنین آرایش نامتوازن سیاسی در اوکراین، در هر کشوری شکل‌گیر ثبات سیاسی را

فرومی‌باشد.

قابل پیش‌بینی بود که انقلاب ۲۰۱۴ که به سقوط ویکتور یانوکوویچ روس‌گرا و قدرت گرفتن ملی‌گرایان افراطی انجامید و آمریکا هم نقش فعالی در آن داشت دو پیامد حاد تجزیه اوکراین و خصمانه شدن رابطه روسیه با آمریکا و اروپا و احیای شکلی جدید از جنگ سرد را در پی خواهد داشت. تجربه تاریخی هم نشان داده که هر گاه روسیه با احساس خطر ژئوپلیتیکی مواجه شود، از ابزارهای نظامی و قهری استفاده می‌کند. گسترش روند غرب‌گرایی اوکراین بدون توجه به واقعیت‌ها و الزامات ژئوپلیتیکی صورت گرفت و زمینه واکنش شدید روسیه و نهایتاً بحران فعلی را به وجود آورد.

اصرار غرب به گسترش هر چه بیشتر ناتو به سوی روسیه و ورود امنیتی به قلمروی آن و سناریوی آمریکا برای خارج کردن اوکراین از محور مسکو و ادغام آن با غرب این وضعیت را ایجاد کرد.

به هر حال غرب روسیه را در شرایطی قرار داد که چاره‌ای جز واکنش قهرآمیز نداشت. اگر روسیه به نفوذ روزافزون ناتو در حوزه پیرامونی خود بی‌اعتنا می‌بود، خود را در معرض تهدید جدی امنیتی می‌دید و اگر وارد جنگ می‌شد ناگزیر بود هزینه‌های گزاف آن را هم بپذیرد. روسیه راه دوم را برگزید و احتمالاً برداشت مسکو این بوده که هزینه جنگ کمتر از پذیرش حضور ناتو در حیات خلوت آن است ولی شواهد نشان می‌دهد امکان فرسایشی شدن بحران و افزایش هزینه‌های آن برای روسیه کاملاً محتمل است.

اثرات این بحران بر نظم بین‌المللی چه خواهد بود و آیا می‌توان آن را سرآغاز شکل‌گیری نظمی نوین دانست؟

در یک جمله می‌توان گفت جهان بعد از این بحران و قبل آن، تفاوت اساسی با هم خواهد داشت. این بحران بسته به دامنه و گستره‌ای که پیدا کند و مدت زمانی که به طول بینجامد، می‌تواند تصویر فعلی از نظم بین‌المللی را دگرگون سازد. اولین تأثیر این بحران بر تصور از تهدید (Threat Perception) میان قدرت‌های بزرگ است. شرایط جدید، معمایی امنیت را تا حدت‌ترین درجه مجدداً به عنوان دغدغه اصلی بسیاری از کشورها به ویژه در اروپا مطرح کرده است. به بیان دیگر سیاست بالا (High Politics) مجدداً در راس

اصرار غرب به گسترش هر چه بیشتر ناتو به سوی روسیه و ورود امنیتی به قلمروی آن و سناریوی آمریکا برای خارج کردن اوکراین از محور مسکو و ادغام آن با غرب این وضعیت را ایجاد کرد.

قرار گرفته است. در این وضعیت، نیاز به موازنه‌های جدیدی احساس خواهد شد و آرایش بازیگران تغییر خواهد کرد. اتحادها و ائتلاف‌ها با چسبندگی بیشتری دنبال خواهد شد. ناتو پس از سال‌ها، مجدداً فلسفه وجودی معنادار پیدا خواهد کرد.

نتیجه نهایی این بحران، در تعیین جایگاه بازیگران اصلی یعنی روسیه، امریکا و اروپا اثر سرنوشت‌ساز خواهد

داشت. پیروز این بحران جایگاه خود را در نظام بین‌الملل تثبیت خواهد کرد و بازنده آن، یک یا چند پله سقوط را در سلسله مراتب قدرت در نظام بین‌الملل تجربه خواهد نمود.

احتمالاً برداشت مسکو این بوده که هزینه جنگ کمتر از پذیرش حضور ناتو در حیات خلوت آن است ولی شواهد نشان می‌دهد امکان فرسایشی شدن بحران و افزایش هزینه‌های آن برای روسیه کاملاً محتمل است.

به نظر می‌رسد که امریکا و اروپا از قبل بر این تحلیل بودند که روسیه به اوکراین حمله نظامی خواهد کرد لذا فرصت را غنیمت شمرده و با استفاده از ابزارهای مختلف جنگ روانی، رسانه‌ای و کمک تسلیحاتی، سیاست فرسایشی کردن جنگ را برنامه‌ریزی کردند. بدین معنی که خود وارد درگیری نظامی با روسیه نشوند، اما روسیه را در یک تله بزرگ نظامی و اقتصادی و سیاسی بیاندازند. اولویت غرب این است که حمله نظامی روسیه به شکست بیانجامد و یا تبدیل به جنگ فرسایشی و طولانی شود تا نهایتاً این حمله را برای مسکو تبدیل به یک شکست همه‌جانبه کنند و به دوران اقتدارگرایی پوتین خاتمه دهند. تا این لحظه الگوی رفتاری آمریکا و ناتو در قبال حمله روسیه به اوکراین نشان داده که این قدرت‌های بزرگ تمایلی به رویارویی نظامی با یکدیگر ندارند. البته نباید نادیده گرفت که تحولات یک دهه گذشته هم نشان داده که آمریکا اراده همراه با عمل برای ایفای نقش هژمون را ندارد در حالی که در دوران جنگ سرد این اراده وجود داشت و این مسأله هم مبانی توازن قدرت‌های بزرگ را دچار تحول کرده است.

پیامدهای این بحران برای اروپا چه خواهد بود؟

به باور من اروپا یکی از بازندگان این بحران خواهد بود. اولویت اروپا این است که حمله نظامی روسیه به شکست بیانجامد یا تبدیل به جنگ فرسایشی و طولانی شود تا توان روسیه رو به فرسایش رفته و قدرت و اقتدار

احتمالاً برداشت مسکو این بوده که هزینه جنگ کمتر از پذیرش حضور ناتو در حیات خلوت آن است ولی شواهد نشان می‌دهد امکان فرسایشی شدن بحران و افزایش هزینه‌های آن برای روسیه کاملاً محتمل است.

پوتین در هم شکسته شود. اما حتی اگر بخشی از مطلوبیت‌های اروپا درباره روسیه محقق نشود، اروپای بعد از این بحران، اروپای قبل نخواهد بود. سال‌های زیادی بود که اروپا دغدغه امنیتی مهمی نداشت و در بستر این احساس آرامش، روند همگرایی خود را تعمیق می‌کرد و قائل به ایفای نقش مستقل برای خود به عنوان یک قدرت در تراز جهانی

بود. این فضای آرام با حمله روسیه به اوکراین در حال تغییر است. بهشت امنیتی که نزدیک به سه دهه بر اروپا حاکم بود و به دولت‌های اروپایی فرصت می‌داد فارغ از دغدغه امنیت توجه خود را بر توسعه و پیشرفت اقتصادی متمرکز کنند، عملاً رنگ باخته است. اگر غرب به سیاست کنونی خود در تحریک روسیه ادامه دهد اوضاع برای اروپا حادتر هم خواهد شد. سیاست غرب در فضا دادن به اوکراین برای عضویت در ناتو و سرشاخ شدن با روسیه، اکنون اوکراین را در پرتگاه تجزیه و نابودی همه زیرساخت‌های اقتصادی و دفاعی قرار داده است. در صورت حادتر شدن فضا میان اروپا و روسیه و ایجاد شکلی از مواجهه نظامی میان آنها، حتی با وجود حمایت آمریکا از کشورهای اروپایی، این کشورهای اروپایی خواهند بود که هزینه سنگین ناامنی و ویرانی را خواهند پرداخت. اثرات این ناامنی تا سال‌ها سایه خود را بر اروپا حفظ خواهد کرد.

مشکل دیگر اروپا این است که از طرفی به شدت وابسته به نفت و گاز روسیه است و متأثر از تحریم‌های روسیه، هزینه‌های سربار زیادی در حوزه انرژی و نهایتاً در اقتصاد بر آن بار خواهد شد و از طرف دیگر امنیت خود را به شدت در معرض خطر از جانب روسیه می‌بیند. اروپا برای فرار از روسیه باید به دامان آمریکا پناه برد و بیش از گذشته به واشنگتن وابسته شود. زیر سوال رفتن امنیت انرژی اروپا و افزایش قیمت نفت و گاز موجب تورم بیشتر در اروپا می‌شود. بنابراین می‌بینیم که اروپا در هر حالت از بازندگان این وضعیت جدید است.

این تحولات در شرایطی است که مشروعیت و کارآمدی لیبرال دموکراسی از قبل هم دچار چالش‌های جدی بود و عملکرد خیره‌کننده چین در حوزه اقتصاد و مهار بحران کرونا و سیاست تهاجمی مسکو در حوزه پیرامونی در کنار تشتت در اردوگاه غرب، این وضعیت را حادتر کرده بود. اکنون بحران اوکراین آوردگاه خطرناکی برای غرب است که پیروزی یا شکست در آن می‌تواند تکلیف نظام لیبرال دموکراسی را روشن نماید. البته باید

آمریکا و کشورهای اروپایی چه گزینه‌هایی در مقابل روسیه در اختیار دارند؟

آمریکا در بحران‌های قبلی و در بحران اوکراین نشان داد که شرکای ژئوپلیتیک خود را در شرایط خطر تنها می‌گذارد و اقدام موثری انجام نمی‌دهد. گزینه تحریم گسترده روسیه، گرچه آسیب‌های جدی به اقتصاد روسیه وارد می‌کند، اما تأثیر چندانی در کاهش آسیب‌ها به اوکراین ندارد و اوکراین بازنده شماره یک این بحران است. در شرایط فعلی، تشدید فشار اقتصادی و سیاسی آمریکا و اروپا بر روسیه و تبلیغات سنگین رسانه‌ای به سود اوکراین، عامل مهمی است که دولت اوکراین را به عدم تمکین از خواسته‌های مسکو تشویق می‌کند و آن را بیشتر در ورطه جنگ و ویرانی می‌اندازد.

از آن طرف با حمله نظامی به اوکراین، بعید نیست برخی از همسایگان روسیه و کشورهای اروپایی با عزم بیشتری به دنبال عضویت در ناتو باشند و این پیمان نظامی که در محاق بود بار دیگر زنده شود. تحریم‌های اقتصادی و بانکی آمریکا و غرب، در درازمدت موجب تضعیف روسیه و به خطر افتادن حکومت پوتین و تضعیف نفوذ آن بر همسایگان و چه بسا هموار شدن مسیر گسترش ناتو خواهد شد.

از منظری دیگر، تهاجم روسیه به اوکراین و بی‌عملی غرب، موجب تحقیر آمریکا و متحدانش شد. اما فراتر از این فضای روانی، نتایج اقتصادی و سیاسی در درازمدت اهمیت بیشتری دارد. متاثر از این بحران، اتحادیه اروپا بیش از گذشته به آمریکا وابسته خواهد شد. روسیه با توجه به تحریم‌های آمریکا و غرب، تضعیف خواهد شد و اقتصاد ضعیف روسیه موجب می‌شود مسکو از رقابت استراتژیک با آمریکا باز بماند. با تضعیف روسیه، امکان پیوستن برخی کشورهای جدید به ناتو دور از ذهن نیست. اما به حاشیه رفتن سیاست ایندوپاسیفیک^۱ و تمرکز بر مهار چین که تهدید اصلی آتی برای جایگاه هژمونیک آمریکا در جهان محسوب می‌شود، باعث خواهد شد که آمریکا نیز از این بحران دچار خسارات راهبردی شود.

در کل، گزینه‌های غرب در مقابل روسیه، عمدتاً محدود به فشارهای اقتصادی و تحریک و تشجیع اوکراین است که اگر روسیه بتواند این فشار را در میان مدت تحمل کند، قادر خواهد بود دستاوردهای راهبردی قابل توجهی در چارچوب اهداف خود کسب نماید.

^۱ Indo-Pacific

در نظر داشت که با تغییر بسیاری از معادلات امنیتی و ژئوپلیتیکی اروپا، همبستگی فرآتلانتیک که در دوره ترامپ به محاق کامل رفته بود، می‌تواند احیا شود.

اهداف روسیه از این حمله چیست؟

روسیه به دنبال بازگرداندن توازن در حوزه پیرامونی خود است که در سال‌های اخیر از دست رفته بود. گفته می‌شود پوتین به شدت تحت تأثیر رساله «وظیفه ما» اثر ایوان ایلین، فیلسوف سیاسی و متفکر روسی است. او ابداع‌گر انگاره روسیه ملی‌گرای مبتنی بر روح ارتدوکس مسیحی است که باید مجدداً به کالبد نیمه‌جان روسیه، جان ببخشد و در همه سرزمین‌های روس نشین جاری شود. قولی مشهور از پوتین وجود دارد که او بعد از رسیدن به قدرت در سال ۲۰۰۰ گفته بود هر کس که دلش برای اتحاد جماهیر شوروی تنگ نشود، قلب ندارد و هر کس که بازگشت آن را بخواهد، عقل ندارد و اکنون به نظر می‌رسد او با حمله به اوکراین به قلبش مراجعه کرده است.

اولویت اروپا این است که حمله نظامی روسیه به شکست بیانجامد یا تبدیل به جنگ فرسایشی و طولانی شود تا توان روسیه رو به فرسایش رفته و قدرت و اقتدار پوتین در هم شکسته شود.

به نظر می‌رسد هدف اولیه روسیه در این جنگ، این است که پس از چند سال جنگ نیابتی و حمایت از روس تباران شرق و جنوب اوکراین، با اشغال مناطق روس تبار یا همسوس با روسیه، هم‌قدرت و یکپارچگی اوکراین را از بین ببرد و هم منطقه حائل جدیدی میان اوکراین غربگرا و سرزمین روسیه ایجاد نماید و حتی الامکان جلوی پیوستن اوکراین ضعیف شده به ناتو را هم بگیرد. مسکورسما خواسته‌های خود را به رسمیت شناخته شدن حاکمیت روسیه بر کریمه و استقلال لوهانسک و دونتسک، خلع سلاح اوکراین و نازی‌زدایی از آن و بی‌طرفی اوکراین میان روسیه و ناتو اعلام کرده است. تا امروز به نظر نمی‌رسد که هدف پوتین اشغال کل

کشور اوکراین باشد زیرا این امر متضمن تلفات سنگین انسانی است که در این صورت، انگیزه کافی برای پیوستن بخشی از مردم اوکراین به ملی‌گراهای غرب اوکراین برای جنگ چریکی علیه روسیه پدید خواهد آمد و اوکراین را به ویتنام یا افغانستانی دیگر بدل خواهد کرد.

اولویت اروپا این است که حمله نظامی روسیه به شکست بیانجامد یا تبدیل به جنگ فرسایشی و طولانی شود تا توان روسیه رو به فرسایش رفته و قدرت و اقتدار پوتین در هم شکسته شود.



با توجه به تحولات حادث شده، سناریوی مطلوب روسیه چه خواهد بود؟

سناریوی مطلوب روسیه، در صورتی که برگرداندن اوکراین به اردوگاه مسکومکن نباشد، بی طرف سازی اوکراین میان روسیه و غرب (ناتو) است. در این سناریو، روسیه تسلط خود بر حوزه شرقی اوکراین را با استقلال دو منطقه لوهانسک و دونتسک حفظ خواهد کرد و از آن به عنوان اهرم تعادل در مقابل دولت کی یف استفاده خواهد کرد. البته از منظر ژئوپلیتیک، سناریوی مطلوب تر برای روسیه، احیای نووروسیایا^۲ با اشغال نوار شرقی و جنوبی اوکراین است به شکلی که روسیه به ترانس نیستریا^۳ متصل شده و هم مرز مولداوی و رومانی گردد. بدین ترتیب یک منطقه حائل جدید میان سرزمین کنونی

روسیه با اوکراین غربگرا ایجاد خواهد شد. البته بعید است معادلات قدرت جهانی اجازه چنین سناریویی را بدهد. ساقط کردن زلنسکی و ملی گرایان افراطی از قدرت نیز یک سناریوی مطلوب برای روسیه است ولی تضمینی وجود نخواهد داشت که یک دولت روس گرا در کی یف، بتواند در میان مدت دوام بیاورد.

مشکل فعلی روسیه در اینجاست که این کشور جنگ نرم یعنی نبرد اخلاقی را در جنگ اوکراین باخته است و این ناشی از توان برتر نرم افزاری و روایتی

۲ Novorossiya
۳ Transnistria

غرب بوده که با استفاده از تمام ابزارهای رسانه‌ای و مدیریت افکار عمومی، چنین شرایطی را ایجاد کرده است. از سوی دیگر اگر روسیه نتواند در صحنه عملیات و در کوتاه مدت دستاوردهای اساسی داشته باشد، با خطر فرسایشی شدن جنگ و تبدیل اوکراین به افغانستان دوم مواجه خواهد بود.

هدف اولیه روسیه در این جنگ، این است که پس از چند سال جنگ نیابتی و حمایت از روس تباران شرق و جنوب اوکراین، با اشغال مناطق روس تبار یا همسوبا روسیه، هم قدرت و یکپارچگی اوکراین را از بین ببرد و هم منطقه حائل جدیدی میان اوکراین غربگرا و سرزمین روسیه ایجاد نماید و حتی الامکان جلوی پیوستن اوکراین ضعیف شده به ناتورا هم بگیرد.

چالش دیگر برای روسیه، احتمال تشدید تحریم‌های اقتصادی به شیوه ای فلج کننده است که فارغ از هر دستاورد سیاسی در این حمله، روسیه را زمین گیر کرده و به کشوری با اقتصاد ورشکسته تبدیل خواهد کرد. البته باید دید با توجه به درهم تنیدگی اقتصاد روسیه با نظام اقتصاد بین المللی به ویژه در حوزه انرژی، این تحریم‌ها چقدر قابلیت اجرا دارد.

هدف اولیه روسیه در این جنگ، این است که پس از چند سال جنگ نیابتی و حمایت از روس تباران شرق و جنوب اوکراین، با اشغال مناطق روس تبار یا همسوبا روسیه، هم قدرت و یکپارچگی اوکراین را از بین ببرد و هم منطقه حائل جدیدی میان اوکراین غربگرا و سرزمین روسیه ایجاد نماید و حتی الامکان جلوی پیوستن اوکراین ضعیف شده به ناتورا هم بگیرد.

تأثیرات این بحران بر رقابت آمریکا و چین چگونه ارزیابی می‌شود؟

شاید بتوان گفت بزرگ‌ترین برنده این بحران چین است. در سال‌های اخیر ایالات متحده تلاش داشت با سبک کردن بار خود در حوزه اروپا و خاورمیانه، در چارچوب استراتژی ایندو پاسیفیک بر تهدید چین به عنوان بزرگ‌ترین چالش برای هژمونی آمریکا تمرکز کند. بزرگ‌ترین تهدید برای چین، تمرکز آمریکا، اروپا و متحدین آنها بر مهار این کشور و جلوگیری از توسعه بیشتر نفوذ آن در سطح منطقه‌ای و جهانی

بود. گرفتاری آمریکا و اروپا در چالش‌هایی چون جنگ با تروریسم، بحران کرونا و اینک جنگ اوکراین و روسیه، فرصت ادامه رشد روزافزون و گسترش حضور و نفوذ چین را فراهم می‌کند و باعث می‌شود تمرکز صرف آمریکا بر چین کم‌رنگ گردد به ویژه که آمریکانگران خواهد بود که چین به طور کامل در کنار روسیه قرار گیرد.

در واقع روسیه با حمله به اوکراین، خدمت بزرگی به چین کرده است و هر چه این بحران به درازا بکشد، برای چینی‌ها مطلوب‌تر خواهد بود. باید توجه داشت که مبتنی بر همین تحلیل و با هدف جلوگیری از مقهور شدن روسیه در مقابل آمریکا، چین احتمالاً تلاش خواهد کرد از طریق برخی مجاری اقتصادی و سیاسی به روسیه کمک نماید تا بتواند دوام آورده و همچنان غرب را در آن نقطه به خود مشغول دارد. تحریم‌های اقتصادی روسیه، فرصتی برای چین جهت کسب منافع اقتصادی با امتیازات بیشتر خواهد بود. در عین حال، قیمت‌های بالای انرژی متأثر از این بحران، مطلوب چین نیست.

ایران چه نقشی می‌تواند ایفا کند و مطلوبیت‌های ایران در این بحران چیست؟

جمهوری اسلامی ایران بر اساس فلسفه سیاسی و اصول بنیادین خود در سیاست خارجی، مخالف توسل به زور، حمله به سرزمین و اقدام به جنگ است. در عین حال موضع اصولی ایران در این مسأله آن است که ریشه‌های بحران را باید دید که در سناریوسازی‌های غرب و ناتو و رفتار کوتاه‌فکرانه هیأت حاکمه اوکراین نهفته است. این موضع باید به خوبی در سطح جهانی تبیین گردد تا روایت غرب در این بحران به روایت غالب تبدیل نشود.

بحران اوکراین و درگیری غرب با روسیه می‌تواند

بحران اوکراین و درگیری غرب با روسیه می‌تواند تمرکز غرب بر کشورمان را کاهش داده و آنها را به صرفت دادن امتیازات بیشتر به ایران برای پیشگیری از همراهی کامل با مسکو بیندازد. در صورت رفع تحریم‌ها، این وضعیت می‌تواند منافع اقتصادی بیشتری را نصیب کشور کند و موجد امتیازات بیشتری از طرف‌های مقابل باشد.

تمرکز غرب بر کشورمان را کاهش داده و آنها را به صرفت دادن امتیازات بیشتر به ایران برای پیشگیری از همراهی کامل با مسکو بیندازد. در صورت رفع تحریم‌ها، این وضعیت می‌تواند منافع اقتصادی بیشتری را نصیب کشور کند و موجد امتیازات بیشتری از طرف‌های مقابل باشد

جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر سیاست خارجی متوازن و هوشمند، باید با اتخاذ سیاست بی‌طرفی فعال و پویا به گونه‌ای عمل کند که منافع ملی کشور به بهترین نحو در این بحران تأمین گردد. این

بحران می‌تواند موجد فرصت‌هایی برای کشورمان باشد. بحران اوکراین و درگیری غرب با روسیه می‌تواند تمرکز غرب بر کشورمان را کاهش داده و آنها را به صرفت دادن امتیازات بیشتر به ایران برای پیشگیری از همراهی کامل با مسکو بیندازد. در صورت رفع تحریم‌ها، این وضعیت می‌تواند منافع اقتصادی بیشتری را نصیب کشور کند و موجد امتیازات بیشتری از طرف‌های مقابل باشد.

افزایش قیمت انرژی متأثر از بحران جاری، از دیگر فرصت‌ها برای ایران است. این وضعیت می‌تواند حتی اقتصادهای بزرگ دنیا را به این نتیجه برساند که لازم است سرمایه‌گذاری جدی در حوزه انرژی ایران داشته باشند تا ایران بتواند بخشی از کمبود بازار و عدم توازن موجود را جبران نماید. به اعتقاد من با توجه به شرایط کنونی و ارتباط ایران با روسیه و نیز با کشورهای اروپایی و ملاحظات انسانی، کشورمان می‌تواند حتی یکی از میانجی‌های جدی در این بحران باشد و اعتبار سیاسی بیشتری را برای خود به ارمغان بیاورد.

خورشید در شعاع



دولت انقلابی و جغرافیای مقاومت در گام دوم انقلاب اسلامی



در این پژوهش تلاش شده است تا با بهره‌مندی از بیانات مقام معظم رهبری و دیگر منابع به راهکارهای عملی تقویت محور مقاومت در دولت کنونی و گام دوم انقلاب پرداخته شود.



رسول
صادقی
پژوهشگر
مسائل سیاسی

ظالم می‌تازیم. این یک وظیفه اسلامی است.»
مقام معظم رهبری نیز در سال‌های اخیر اشارات فراوانی در این خصوص داشته و در سخنرانی‌های مختلف به این موضوع پرداخته‌اند. ایشان در دومین سالگرد شهادت سردار سلیمانی می‌فرمایند: «جریان ضد استکباری در منطقه، جریان مقاومت در منطقه، امروز از دو سال پیش، پرونق‌تر و شاداب‌تر و امیدوارتر دارد حرکت می‌کند و کار می‌کند. در سوریه هم اینها زمین‌گیر شدند، در سوریه هم هیچ آمیدی برای آینده‌شان نیست؛ اینها برکات این خون عزیز و خون مظلومانه است.»

نظر به مباحث ذکر شده، تلاش این نوشتار، تبیین و تحلیل گستره جغرافیای مقاومت، بررسی نگرانی‌های دشمن، الزامات تقویت جبهه مقاومت در بیانات رهبری و بیانیه گام دوم انقلاب و همچنین راهکارهای عملی تقویت این جبهه توسط دولت وقت می‌باشد.

جغرافیای مقاومت به قلمرو نظام اسلامی در کره زمین اطلاق می‌گردد که نظام اسلامی با بسیج، سازماندهی و به‌کارگیری منابع در جغرافیای فوق اقدام به تحقق اهداف و دفع تهدیدات می‌نماید. حضرت امام (ره) معمار کبیر انقلاب اسلامی قلمرو رسالت نظام اسلامی در آن جغرافیا را چنین ترسیم می‌فرمایند: «ما باید در ارتباط با مردم جهان و رسیدگی به مشکلات و مسائل مسلمانان و حمایت از مبارزان و گرسنگان و محرومان با تمام وجود تلاش نماییم و این را باید از اصول سیاست خارجی خود بدانیم. ما اعلام می‌کنیم که جمهوری اسلامی ایران برای همیشه حامی و پناهگاه مسلمانان آزاده جهان است.» ایشان همچنین در این خصوص می‌فرمایند: «ما از تمام نهضت‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان که در راه خدا و خلق حقیقت و آزادی مبارزه می‌کنند، پشتیبانی می‌کنیم. ما مسلمانیم و شرق و غرب برای ما مطرح نیست و ما از مظلومان دفاع می‌کنیم و بر



ارزیابی گسترش جغرافیای محور مقاومت در دهه اخیر

مردم در خیزش‌های منطقه؛ برچیده شدن طومار داعش در عراق و سوریه، موفقیت نسبی انصارالله در یمن و مواردی از این دست که گویای عینی این مسئله است و تحولات منطقه، غرب و آمریکا را با چالش جدی مواجه کرده و منافع آمریکا در منطقه را در هم ریخته است.

بررسی افزایش نگرانی غرب از گسترش محور مقاومت

در سال‌های اخیر، رسانه‌های غربی از جبهه مقاومت به عنوان نیرویی قدرتمند در غرب آسیا یاد می‌کنند. این موضوع بعد از ترور سردار سلیمانی به مراتب بیشتر شده و تحلیل‌های متفاوتی در این خصوص تاکنون مطرح شده است. احتمالات در خصوص شکل‌گیری ناتوی عربی با حضور اسرائیل علیه محور مقاومت نیز تا حدودی نشان از ترس دشمنان از گسترش جغرافیای مقاومت دارد.

ویل اسمیت معتقد است: «ترور سلیمانی سوءاستفاده بی‌مورد از قدرت اجرایی بود که به ضربه بزرگی علیه ایالات متحده منجر شد.» نویسنده اذعان دارد این ترور نه تنها بازدارندگی آمریکا برابر محور مقاومت را افزایش نداد بلکه موجب شد حملات علیه نیروهای آمریکایی در عراق بیشتر شود.

تارنمای ریسپانسیبل استیت کرافت نیز در یادداشتی، سودمندی گروه‌های مقاومت برای ایران را مورد ارزیابی قرار داده است. در این یادداشت اذعان شده است که گروه‌های مقاومت در لبنان و فلسطین

در مقابل حمله احتمالی اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران، ایجاد بازدارندگی کرده‌اند. عربستان نیز به واسطه مقاومت انصارالله و جنبش حوثی در باتلاق نبرد یمن گرفتار شده است. با توجه به مبنای راهبردی سیاست‌های منطقه‌ای ایران، فقدان سردار سلیمانی خللی در تداوم این سیاست‌ها وارد نیاورده است. ولی دشمن سعی نموده تا از فقدان این چهره کاریز ماتیک و محبوب برای اختلاف‌افکنی میان ایران و محور

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، فصل جدیدی در سیاست خارجی ما آغاز شد که یکی از برکات آن ظهور جبهه مقاومت در غرب آسیا بود. در منظومه فکری رهبر انقلاب، این جبهه فقط به این موقعیت جغرافیایی منحصر نمی‌شود و در هر کجای عالم، هر جریان یا فردی که در مقابل زورگویی استکبار مقاومت کند در این جبهه قرار دارد. رهبر انقلاب معتقدند که جبهه مقاومت با توجه به همه کارشکنی‌های دشمن، قوی‌تر از گذشته به راه خود ادامه می‌دهد و همانطور که در مقدمه پژوهش به آن اشاره شد، این جبهه حتی از دو سال پیش پر رونق‌تر و امیدوارتر گشته است. در اینجا به اختصار به گسترش جغرافیای محور مقاومت در غرب آسیا پرداخته می‌شود. رصد حوادث دهه اخیر در غرب آسیا حاکی از نقش فعال ایران است. با تقویت محور مقاومت از سقوط نظام سوریه جلوگیری و با حفظ حاکمیت کشورهای محور مقاومت بازوی نیابتی جمهوری اسلامی در منطقه حفظ و سبب تقویت امنیت جمهوری اسلامی شد. با دفع داعش در سوریه و عراق که نزدیک مرزهای ایران بود، تهدیدات امنیتی رفع و این امر به تقویت شیعیان و تأثیرات ژئوپلیتیکی شیعیان در محور مقاومت منجر گردید. نکته مهم دیگر اینکه این فعالیت‌ها، به تضعیف نفوذ آمریکا در منطقه انجامید. از جمله این موارد عبارتند از: سقوط برخی از رژیم‌های مستبد و وابسته به غرب و

آمریکا؛ تداوم مطالبات مردمی؛ افزایش حمایت مردمی و منطقه‌ای از فلسطین و تحدید جایگاه رژیم صهیونیستی؛ قدرت‌گیری اسلامگرایان یا حداقل قدرت‌گیری گروه‌های غیر همسو با غرب و آمریکا؛ سقوط سران مرتجع همسو با غرب و مخالف انقلاب اسلامی؛ ادامه اعتراضات و به هم ریختن نظم موجود منطقه و تبعات منفی حاصل از آن برای غرب، آمریکا و رژیم صهیونیستی؛ حضور توده‌های مردم، نخبگان، زنان، جوانان و همه قشرهای

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، فصل جدیدی در سیاست خارجی ما آغاز شد که یکی از برکات آن ظهور جبهه مقاومت در غرب آسیا بود. در منظومه فکری رهبر انقلاب این جبهه فقط به این موقعیت جغرافیایی منحصر نمی‌شود و در هر کجای عالم، هر جریان یا فردی که در مقابل زورگویی استکبار مقاومت کند در این جبهه قرار دارد.

- ۱- تشکیل مجموعه‌ای از کشورهای اسلامی با دیدگاه‌های مشترک، جهت حل مشکلات منطقه و مبارزه با تروریسم.
- ۲- پایبندی بر اصول انقلاب اسلامی و دفاع از مردم مظلوم بدون توجه به مذهب طرف مقابل.
- ۳- حمایت از دولت‌هایی که با خوی تجاوزگری رژیم صهیونیستی مقابله می‌کنند.
- ۴- غلبه نرم‌افزاری بر هیمنه پوچ استکبار در منطقه
- ۵- تلاش در جهت اخراج آمریکا از منطقه.
- ۶- انتقام سخت در پی ترور شهید سلیمانی.
- ۷- گردآوری نخبگان منطقه غرب آسیا و فعالیت در راستای دیپلماسی عمومی.
- ۸- تلاش در جهت ترویج روحیه جهاد و مقاومت.

برخی از محورها و خطوط کلی مطرح شده مرتبط با سیاست خارجی و تقویت جبهه مقاومت در بیانیه گام دوم انقلاب را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

- * انقلاب اسلامی، جهان دو قطبی را به جهان سه قطبی تبدیل کرد و سپس با سقوط شوروی، تقابل دوگانه «اسلام و استکبار» بعنوان پدیده جدید و برجسته شکل گرفت.
- * ایستادگی در برابر قلدران و زورگویان و مستکبران جهان و تسلیم ناپذیری.
- * حضور مقتدر ایران در مرزهای رژیم صهیونیستی و برچیدن بساط نفوذ نامشروع آمریکا از منطقه غرب آسیا.

- * حمایت جمهوری اسلامی ایران از مبارزان مجاهدان فلسطینی در قلب سرزمین‌های اشغالی.
- * پدیده‌های نوظهور در جهان امروز: تحرک جدید نهضت‌های بیداری اسلامی بر اساس الگوی مقاومت در برابر سلطه آمریکا و صهیونیسم.
- * شکست سیاست‌های آمریکا در منطقه غرب آسیا.
- * زمین‌گیر شدن همکاران خائن آن‌ها در منطقه.

مقاومت و هم‌چنین ضربه به مقبولیت گروه‌ها در منطقه سوءاستفاده کند.

این نگرانی‌ها در کنار کارشکنی غربی‌ها در مسئله برجام و ترور دانشمندان و سرداران مادر سال‌های اخیر نشان از موفقیت محور مقاومت در طول این چند دهه دارد.

الزامات تقویت جبهه مقاومت در بیانات رهبری و بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی

رهبر معظم انقلاب در سخنرانی‌های متعدد، پیرامون این راهبرد مهم در سیاست خارجی، مسائلی را مطرح نموده‌اند. از دیدگاه ایشان مسئله مقاومت یک نظریه اصیل از جنبه نظری و عملی است که باید ترویج شود.

نگاه گسترده به جغرافیای مقاومت در منطقه یکی دیگر از تاکیدات ایشان در دیدار با مجمع عالی فرماندهان سپاه است. ایشان معتقدند که مجموعه مقاومت در منطقه، توانایی خودش را در مواجهه با دشمن به خوبی نشان داده و نقش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در این خصوص را برجسته می‌دانند.

نکته مهم دیگری که رهبر انقلاب به خوبی به آن اشاره می‌کنند، سیاست آمریکا و صهیونیست‌ها در انتقال درگیری‌ها به پشت جبهه‌ی مقاومت است. از

دیدگاه ایشان، راه‌اندازی جنگ‌های داخلی در سوریه و محاصره نظامی و کشتار شبانه‌روزی در یمن و ترور و تخریب، تولید داعش در عراق و قضایای مشابه در برخی دیگر از کشورهای منطقه، همگی ترندهایی برای سرگرم کردن جبهه‌ی مقاومت و فرصت دادن به رژیم صهیونیستی است.

با بررسی بیشتر بیانات رهبری در خصوص جبهه مقاومت، می‌توان موارد زیر را به عنوان الزامات تقویت این جبهه برشمرد:

آنچه در دهه‌های اخیر در جغرافیای مقاومت اتفاق افتاده، فرارز و نشیب‌هایی است که در کنش و واکنش سه محور: دشمن به سرکردگی آمریکا، مقاومت به رهبری ایران و جریان‌های مرجع و تکفیری به وجود آمده است. رهبر انقلاب مجموع این فرارز و نشیب‌ها را به نفع محور مقاومت دانسته و رزمی‌پروزی ما را در گسترش این جغرافیا می‌دانند.





دولت انقلابی و راهکارهای عملی تقویت محور مقاومت

دولت‌های بر سر کار آمده در طول چهار دهه گذشته، هرکدام بر اساس نوع نگرش تصمیم‌گیران آن به سیاست خارجی و شرایط کشور، به تناسب بر جغرافیای مقاومت در منطقه تاثیرگذار بوده‌اند که پرداختن به آن خارج از بحث ماست. آنچه در اینجا می‌خواهیم به آن پردازیم بررسی راهکارهایی در جهت تقویت جبهه مقاومت در دولت وقت است. راهکارهایی که حاصل مطالعه پژوهشگر در این حوزه محسوب می‌شود.

آنچه در دهه‌های اخیر در جغرافیای مقاومت اتفاق افتاده، فراز و نشیب‌هایی است که در کنش و واکنش سه محور: دشمن به سرکردگی آمریکا، مقاومت به رهبری ایران و جریان‌های مرتجع و تکفیری به وجود آمده است. رهبر انقلاب مجموع این فراز و نشیب‌ها را به نفع محور مقاومت دانسته و رمز پیروزی ما را در گسترش این جغرافیا می‌داند. اما وظیفه دولت وقت بر اساس رهنمودهای مقام معظم رهبری چیست؟ و چه اقداماتی می‌تواند دولت را در رسیدن به اهداف کمک کند؟ در ادامه به این موضوع می‌پردازیم.

اهداف فرهنگی

این بخش از اهداف، نقش گسترده‌ای در همبستگی مردم منطقه با مردم کشور ما دارد و نمود عینی آن در سال‌های اخیر، راهپیمایی اربعین بوده که در نوع خود منحصر به فرد است. باید گفت که تمرکز بر اهداف فرهنگی موجب انباشت قدرت نرم در جغرافیای مقاومت خواهد شد. در این خصوص رهبر معظم انقلاب در یکی از سخنرانی‌های اخیر خود به موضوع غلبه نرم‌افزاری ایران در منطقه اشاره و معتقدند با کاربست این راهبرد می‌توان شاهد خروج زود هنگام آمریکایی‌ها از منطقه بود. آنچه به نظر می‌رسد می‌تواند در سال‌های آینده در اولویت دولت باشد، عبارت است از: ۱- توجه بیشتر به مراسم اربعین و تسهیل آن؛ ۲- برگزاری سالگرد شهدای مقاومت؛ ۳- اهمیت بیش از پیش به رسانه‌هایی که در این حوزه فعالیت می‌کنند.

نقطه تمایز جنبش مقاومت مردم ایران با جنبش‌های مقاومت همچون فرانسه و الجزایر در این امر است که جنبش مقاومت ایران با وجود نقش آفرینی در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، بعد از آن نیز با قدرت و قوت بیشتری در قالب سازمان بسیج تداوم پیدا کرده است.

نتیجه‌گیری

گفتمان انقلاب اسلامی ایران، اثری انکارناپذیر بر دیگر مناطق دنیا و نیز جنبش‌های اسلامی داشته است. به نظر می‌رسد جغرافیای مقاومت پس از پیروزی انقلاب اسلامی با تعریف گفتمان جدید در مقابل اهداف و برنامه‌های غرب با نقش محوری و رهبری ایران تعریف شد.

یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که امامین انقلاب، هر دو بر تقویت این جبهه تاکید فراوان داشته و جغرافیای محور مقاومت بعد از وقوع انقلاب اسلامی رو به گسترش بوده و اکنون نقطه عطفی در سیاست خارجی ما محسوب می‌شود. به اذعان کارشناسان تقویت این جبهه در سال‌های اخیر موجب کاهش تهدیدات امنیتی علیه کشور ما شده است.

مطالعه بیانیه گام دوم نشان می‌دهد که تقویت و گسترش جغرافیای مقاومت از اهمیت زیادی برخوردار است. توجه به این امر توسط دولت فعلی ضروری و استفاده از تجربیات در چند دهه اخیر می‌تواند منافع ملی ما را در بلندمدت به نحو بهتری تامین و تهدیدات امنیتی را به شدت کاهش دهد. در این پژوهش به برخی از این تجربه‌ها اشاره شد.

مطالعه بیانیه گام دوم نشان می‌دهد که تقویت و گسترش جغرافیای مقاومت از اهمیت زیادی برخوردار است. توجه به این امر توسط دولت فعلی ضروری و استفاده از تجربیات در چند دهه اخیر می‌تواند منافع ملی ما را در بلندمدت به نحو بهتری تامین و تهدیدات امنیتی را به شدت کاهش دهد.

حمایت بیشتر دولت از این سازمان می‌تواند نقش موثری در تقویت محور مقاومت داشته باشد.

اهداف سیاسی

غرب در سال‌های اخیر تمام تلاش خود را می‌کند تا با ابزارهای سیاسی، اهداف خود را در جهت تضعیف محور مقاومت پیش ببرد. تحریم نهادهای نظامی و تحریم گروه‌های مقاومت اسلامی توسط گروه ویژه اقدام مالی (FATF)، از جمله این اقدامات

است. نقش دولت در این میان بسیار حساس است. عضویت یا عدم عضویت در این سازمان‌های نوظهور بسیار مهم و دولت در این زمینه باید با احتیاط گام بردارد. اقدام دیگری که دولت می‌تواند بر روی آن سرمایه‌گذاری کند و قطعاً نتیجه مثبتی خواهد داشت، ارتباط با رهبران و نخبگان گروه‌ها و جریان‌های مقاومت است. گرچه در این زمینه اقداماتی صورت گرفته است اما تمرکز بیش از پیش دولت بر این موضوع، کمک بسیار بزرگی در حل مشکلات و عقب‌نشینی دشمنان خواهد کرد.

اهداف نظامی

بحران ایجاد شده این روزها در اوکراین درس عبرتی است تا دولت در جهت تقویت نیروهای جبهه مقاومت گامی بیش از گذشته بردارد. گسترش این جبهه بی‌شک قدرت بازدارندگی ما را در مقابل دشمن افزایش خواهد داد. همکاری دولت با مسئولان نظامی در جهت ارتقای توان موشکی، دستیابی به سلاح‌های پیشرفته، ارائه تجربیات و مشاوره‌های نظامی به کشورهای محور مقاومت را می‌توان گامی موثر در این مسیر قلمداد کرد. نکته بسیار مهمی که حاصل تجربه این سال‌هاست، لزوم هماهنگی کامل بین تصمیم‌گیران عرصه میدان و دیپلماسی است. غفلت از این موضوع، خسارات جبران‌ناپذیر داخلی و خارجی بوجود خواهد آورد و دولت در این زمینه باید بسیار هوشمندانه عمل کند.



ترجمہ اختصاصی



پتانسیل هسته‌ای ایران را می‌توان کاهش داد، اما نمی‌توان از بین برد



تارنمای آمریکایی «بولتن دانشمندان هسته‌ای» در مقاله‌ای به قلم جان ولفستال، به اهمیت احیای توافق هسته‌ای در مقطع کنونی پرداخته است.



نویسنده:

جان ولفستال

JON

B.WOLFSTHAL

عضو هیئت تحریریه
بولتن دانشمندان هسته‌ای
و مشاور رئیس‌جمهور
ایالات متحده در حوزه
کنترل تسلیحات از ۲۰۱۴
تا ۲۰۱۷



مترجم:

احسان

کیانی

کارشناس

سیاست خارجی

امروزه ایران بسیار بیشتر از زمانی که ترامپ بر جام رانقض کرد یا زمانی که توافق در سال ۲۰۱۵ اجرا شد، به کسب مواد هسته‌ای مورد نیاز برای ساخت سلاح اتمی نزدیک شده و اگر اراده کند، طی چند هفته می‌تواند آن را به دست بیاورد. توافق هسته‌ای به این دلیل موضوع مذاکره قرار گرفت که بین تصمیم ایران برای دستیابی به مواد کافی برای تسلیحات با توانایی تولید این مواد، فاصله‌ای یک‌ساله ایجاد شود. ولی از زمانی که رییس‌جمهور ترامپ با اعمال مجدد تحریم‌ها، بدون دلیل توافق رانقض کرد، ایران اقداماتی انجام داده که در نتیجه آن‌ها به نظر می‌رسد بازآفرینی بازه زمانی یک‌ساله غیرممکن باشد. هر توافق جدیدی، احتمالاً زمان گریز کوتاه‌تری نسبت به برجام خواهد داشت. اما احتمالاً این زمان رانسبیت به آنچه اکنون وجود دارد، افزایش خواهد داد.

برجام بر اساس چند حقیقت غیرقابل انکار شکل گرفت. ایران حداقل از سال ۲۰۰۳ دانش ساخت

تسلیحات هسته‌ای را کسب کرد. این فناوری بیش از ۷۰ سال قدمت دارد. دانش ایران در این خصوص از طریق گزارش‌های متعدد آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اثبات شده است. ایران همچنین از بیش از ۱۵ سال پیش، فناوری غنی‌سازی اورانیوم به وسیله سانتریفیوژ را به دست آورده و در آستانه برجام، هزاران سانتریفیوژ را مورد استفاده قرار می‌داد. این دو مسأله حتی پیش از پیروزی رییس‌جمهور اوباما که بر سر برجام مذاکره کرد، وجود داشت. پس برجام حامل یک حقیقت کلیدی بود: تنها مانعی که می‌تواند مسیر ایران برای دستیابی به سلاح هسته‌ای را مسدود کند، جلوگیری از دسترسی دولت ایران به مواد هسته‌ای با غنای بالاست. به همین دلیل ایران حتی با در اختیار داشتن ۳۰۰ کیلوگرم مواد با غنای پایین، امکان ساخت یک بمب را نخواهد داشت. ایجاد بازه زمانی یک‌ساله در برجام، یک تصمیم سیاسی بود. این بازه به معنای مدت زمان لازم برای یک پاسخ بین‌المللی به هر اقدام ایران

توافق هسته‌ای به این دلیل موضوع مذاکره قرار گرفت که بین تصمیم ایران برای دستیابی به مواد کافی برای تسلیحات با توانایی تولید این مواد، فاصله‌ای یک‌ساله ایجاد شود.

برای ساخت تسلیحات است.

آنچه از طریق برجام به دست آمد، واقعا قابل توجه است. ایران داوطلبانه میزان مواد هسته‌ای خود را به حد نصاب ۳۰۰ کیلوگرم اورانیوم غنی شده محدود کرد که سقف غنای آن بیش از ۳/۶۷ درصد اورانیوم با ایزوتوپ ۲۳۵ نباشد. ایران همچنین شدیدترین نوع نظارت را که تا به حال توسط یک

توافق نامه همکاری مورد مذاکره قرار گرفته، پذیرفت. در قبال آن، قرار بود ایران به پول خود که تقریباً ۴۰ سال است مسدود شده، دسترسی یافته و توانایی تجارت رسمی در بازار جهانی را داشته باشد.

همه این مفاد ارزشمند با اقدام یک جانبه رئیس جمهور سابق آمریکا برای نقض برجام تضعیف شده است. امروز ایران شش برابر بیش از مقدار مجاز در برجام، یعنی بیش از ۲۰۰۰ کیلوگرم اورانیوم غنی شده دارد که برای تولید چندین سلاح کافی است. و به جای اینکه سقف غنی سازی ۳/۶۷ درصد باشد، بخشی از این حجم، تا سطح ۶۰ درصد غنی شده است. این دوسوم غنای لازم برای تولید یک سلاح است. علاوه بر این، ایران بسیار فراتر از استفاده از نسل اول سانتریفیوژهای غنی سازی اورانیوم یا همان IR۱، پیشرفت کرده و اکنون در حال به دست آوردن تجربیات ارزشمندی با استفاده از مدل های Ir۲، IR۴ و IR۶ است. ایران همچنین بر فرآیند پیچیده پیوند این مدل ها تسلط دارد تا بتواند اورانیوم با غنای پایین را در آبشارها تزریق کند، به این معنی که در آینده می تواند با سرعت بیشتری از سطوح غنی سازی پایین به سطوح بالا حرکت کند.

تصمیم رییس جمهور ترامپ که توسط مایک پمپئو وزیر امور خارجه و جان بولتون مشاور امنیت ملی دولت وقت امکان پذیر شد، یک شکست کامل سیاسی، فنی و امنیتی بوده است. ایران اکنون نسبت به زمانی که در برجام بود اگر نه بیشتر، دستکم به همان میزان در خاورمیانه فعال است، ولی در حال حاضر بسیار بیشتر از گذشته

اکنون نه ایران، بلکه ایالات متحده، به عنوان یک بازیگر غیر قابل اعتماد در مسئله هسته‌ای تلقی می‌شود. علاوه بر اینکه بازگشت به توافق رییس جمهور بایدن و تیم مذاکره کننده اش را به خود اختصاص داده است.

می تواند از قابلیت های هسته‌ای علیه کشورهای منطقه استفاده کند. اکنون نه ایران، بلکه ایالات متحده، به عنوان یک بازیگر غیر قابل اعتماد در مسئله هسته‌ای تلقی می شود. علاوه بر اینکه بازگشت به توافق بیش از یک سال تلاش رییس جمهور بایدن و تیم مذاکره کننده اش را به خود اختصاص داده است.

متأسفانه در نتیجه اقدامات رییس جمهور ترامپ، هیچ گزینه خوبی باقی نمانده است. اما گزینه مناسبی وجود دارد: مذاکره برای اینکه ایران مجدداً محدودیت هایی را درباره میزان مواد هسته‌ای و سطح غنی سازی بپذیرد. مذاکرات جاری در وین بین اعضای برجام به کلی در مورد همین محدودیت هاست. اما یک مسأله وجود دارد. حتی اگر بتوان مفاد اولیه برجام را مجدداً اعمال کرد، ایران بسیاری از موانع فنی را برطرف کرده است. این موانع، توافق اولیه را قادر می ساخت تا ایران را حداقل یک سال از توانایی ساخت تسلیحات دور کند. ناتوانی در ایجاد مجدد بازه زمانی یک ساله، بهایی است که جهان باید برای تصمیم رییس جمهور ترامپ در خروج از توافقی تأیید شده و با دقت مذاکره شده بپردازد. بنابراین، هر توافق جدیدی احتمالاً دارای یک زمان گریزی بسیار کمتر از یک سال است. همانطور که گفته شد، خبر خوب این است که بازه زمانی یک ساله یک تصمیم سیاسی بود، نه فنی. این بازه زمانی، یک سیستم هشدار است که به کشورها امکان می دهد تا در صورت لزوم، اقداماتی را انجام دهند تا از هرگونه تصمیم ایران برای دستیابی به بمب جلوگیری یا آن را معکوس کنند. این اقدامات می تواند یک گام اقتصادی، سیاسی یا حتی نظامی باشد و می تواند یک عامل بازدارنده قوی برای مقابله با هرگونه منفعت ایران در راستای حرکت به سمت بمب باشد.

اعضای برجام باید تصمیم بگیرند که به چه مدت برای «زمان گریز» نیاز دارند تا اطمینان یابند

در پایان هر توافقی، اگر ایالات متحده و شرکا و متحدانش به این باور برسند که ایران به یک برنامه صرفاً صلح آمیز متعهد نیست، می‌توان مذاکرات و تحریم‌های بیشتر را در آستانه پایان مفاد توافق اولیه، پیگیری کرد.

می‌دهد. گرچه راه حل‌های مبتنی بر مذاکره کامل نباشند، ولی در مقایسه با اقدام نظامی، بسیار خوب به نظر می‌رسند. ممکن است هیچ راهی برای بازآفرینی کامل مزایای برجام وجود نداشته باشد مگر اینکه ایران محدودیت‌های عمیق‌تری را در مورد

ایالات متحده، اروپا و متحدان آمریکا در خاورمیانه تا سال‌های آینده هزینه شکست ترامپ، پمپئو، بولتون را خواهند پرداخت. هر تصمیمی عواقبی دارد.

میزان ذخایر اورانیوم خود بپذیرد. چیزی که احتمالاً به مشوق‌های بیشتری از سوی ایالات متحده و دیگران نیاز دارد. در حال حاضر، چنین محدودیت‌هایی غیر واقعی به نظر می‌رسند، اما در صورت مذاکره ممکن است در یک توافق دیگر امکان‌پذیر باشند.

ایالات متحده، اروپا و متحدان آمریکا در خاورمیانه تا سال‌های آینده هزینه شکست ترامپ، پمپئو، بولتون را خواهند پرداخت. هر تصمیمی عواقبی دارد. اما اگر ایالات متحده آماده مذاکره با رویکردی واقع‌گرایانه باشد، هنوز برای جلوگیری از یک ایران کاملاً هسته‌ای دیر نیست. این ممکن است یک نتیجه ایده‌آل نباشد. توافقات مذاکره شده در دنیای واقعی به ندرت کامل هستند. اما با هر معیاری، توافقی که ایران را از ساخت تسلیحات هسته‌ای دور کند، بهتر از وضعیت موجود خواهد بود.

متأسفانه، هیچ نتیجه‌ای ناشی از مذاکره یا اجبار وجود ندارد که بتواند ایران را از تبدیل شدن به یک دولت نهان هسته‌ای باز بدارد. حتی تهاجم و اشغال نظامی نیز در شرایط کنونی نمی‌تواند چنین هدفی را حاصل کند. زمان انتخاب‌های سخت فرارسیده است. و گزینه‌ها به دلیل رویای پیشین «معامله بهتر» از طریق فشار حداکثری، محدودتر شده‌اند.

که می‌توانند به هر گونه اقدام ایران برای کسب تسلیحات هسته‌ای پاسخ دهند. این کشورها ابزارهایی دارند که می‌توانند از آنها برای جلوگیری از ساخت سلاح هسته‌ای ایران در صورت شکست توافق، استفاده کنند، اما همه این اقدامات، کارآمدی کمتری از

توافقی دارند که از طریق مذاکره حاصل شود. و در پایان هر توافقی، اگر ایالات متحده و شرکا و متحدانش به این باور برسند که ایران به یک برنامه صرفاً صلح‌آمیز متعهد نیست، می‌توان مذاکرات و تحریم‌های بیشتر را در آستانه پایان مفاد توافق اولیه، پیگیری کرد.

ایالات متحده در چند سال گذشته چه آموخته است؟ اول، تصمیم دولت گذشته برای نقض توافق ایران نتیجه معکوس داشت و امنیت جهانی و منطقه‌ای را تضعیف کرد. دوم، از طریق فشار سخت یا اقدام یک‌جانبه، نمی‌توان به هیچ توافقی بهتر از برجام ۲۰۱۵ دست یافت. در دوران رییس‌جمهور ترامپ، ایالات متحده این فرض را مورد آزمون قرار داد که می‌توان به توافق بهتری دست یافت، و ثابت شد که این یک رویای خطرناک است. سوم، کسانی که مخالف برجام بودند یا ادعا می‌کردند که توافق بهتری وجود دارد و همچنین کسانی که ایالات متحده را به نقض توافق ۲۰۱۵ سوق دادند، در تقویت یک تهدید هسته‌ای که اکنون ایران ایجاد می‌کند، نقش دارند. مسئولیت این خطر بر عهده آن‌هاست. و به این ترتیب توصیه‌های آنها - که در صورتی که توافق جدیدی حاصل شود آزادانه و با صدای بلند ارائه خواهد شد - اگر قاطعانه رد نشود، ولی باید به شدت مورد ارزیابی قرار گیرد. بسیاری از این منتقدان همان افرادی هستند که در اوایل دهه ۱۹۹۰ با توافق با کره شمالی مخالفت کردند. میراث آنها، یک کره شمالی کاملاً مسلح به تسلیحات هسته‌ای است. هیچ‌کس نمی‌خواهد شاهد تکرار این مسأله در باره ایران باشد.

درس آخر این است که توافقات دیپلماتیک در گذشته از گسترش سلاح‌های هسته‌ای جلوگیری کرده است. در حالی که اقدامات یک‌جانبه و مداخله نظامی تقریباً همیشه کمتر از مذاکره، مؤثر بوده است. مذاکرات و توافقات، با حمایت یکپارچه جهانی، اغلب جواب

مقاله فوق‌صراً جهت اطلاع مخاطبان ترجمه شده است و ادعاهای مطرح شده در آن، مورد تأیید اندیشکده تبیین نمی‌باشد.

«Iran's nuclear potential can be cut, but not eliminated», in: <https://thebulletin.org/02/2022/irans-nuclear-potential-can-be-cut-but-not-eliminated/>

راهبرد جدید اسرائیل؛

چرا خاورمیانه پس از آمریکا به معنی نقش پیشتر {اسرائیل} در امنیت منطقه‌ای است؟



نویسنده:

عاموس یادلین
AMOS YADLIN

موسسه فارن افرز



نویسنده:

عساف اوریون
ASSAF ORION

موسسه فارن افرز



تحولات جدید، اسرائیل را به شریکی جذاب برای بازیگران منطقه در مشارکت‌های دوجانبه، منطقه‌ای و تحت حمایت ایالات متحده تبدیل خواهد کرد.



مترجم:

مه‌دی
آشنا

کارشناس

مسائل فلسطین

مقدمه مترجم

عاموس یادلین، رئیس سابق «اطلاعات دفاعی اسرائیل» و عضو ارشد در «مرکز بلفر مدرسه هاروارد کندی» و عساف اوریون رئیس سابق «استراتژی ارتش اسرائیل» و عضو «موسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک» و پژوهشگر ارشد در «موسسه مطالعات امنیت ملی اسرائیل» با انتشار مقاله‌ای در «فارن افرز» به بررسی پیامدهای کاهش حضور نظامی آمریکا در منطقه برای رژیم صهیونیستی پرداخته‌اند و استدلال می‌کنند که این کاهش حضور با وجود عواقب منفی مانند یک ایران تهاجمی‌تر، اسرائیل را به شریکی جذاب برای بازیگران منطقه تبدیل خواهد کرد. متن ذیل خلاصه ترجمه‌ای از مقاله مذکور است.

مقدمه

در ۳ فوریه، رئیس‌جمهور ایالات متحده اعلام کرد

طی حمله نیروهای ویژه ایالات متحده در شمال سوریه «ابو ابراهیم الهاشمی القرشی» رهبر داعش کشته شد. این عملیات غافلگیرکننده نشان داد به رغم ادعاهای مکرر در مورد عقب‌نشینی از خاورمیانه، ایالات متحده همچنان توانمندترین نیروهای نظامی را در منطقه دارد. در حالی که واشنگتن به طور فزاینده‌ای توجه خود را به آسیا معطوف می‌کند، خاورمیانه در فهرست اولویت‌های آن پایین آمده است. بحران اوکراین با جلب توجه فوری به اروپا کاهش اهمیت خاورمیانه را تشدید کرده است. با این حال، دارایی‌های واقعی نظامی نسبت به میل استفاده از آن‌ها اهمیت کمتری دارد. همان‌طور که حمله اخیر در سوریه نشان داد، ایالات متحده هنوز هم می‌تواند هر موقع بخواهد به طور مؤثر «نیش بزند». پس موضوع مهم‌تر این است که با توجه به کاهش علاقه واشنگتن به درگیری مستقیم نظامی، قدرت‌های منطقه چگونه سیاست‌های امنیتی خود را تغییر می‌دهند؟

حاضر غایب

در حالی که برتری نظامی ایالات متحده در خاورمیانه بی‌چون و چرا پابرجاست، انتخاب‌های واشنگتن در سال‌های اخیر نشان داده که تمایل آمریکا برای استفاده از زور روبه کاهش و محدود است. دولت اوپاما با تهدید حمله در خلع سلاح بیشتر زرادخانه شیمیایی

سوریه موفق شد، اما پس از عبور بشار اسد از خط قرمز و استفاده از این سلاح‌ها علیه مخالفان سوری، آمریکا نتوانست حمله کند. در ژانویه ۲۰۲۰، دولت ترامپ یک حمله به قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس انجام داد اما نتوانست به حملات ایران به تأسیسات نفتی عربستان و هواپیمای بدون سرنشین گلوبال هاوک آمریکا در سال ۲۰۱۹ پاسخ دهد. دولت بایدن، با وجود حمله اخیر خود در شمال سوریه، اصرار دارد که با ایران و نیروهای نیابتی آن وارد ضربات متقابل نشود. پس از چندین حمله پهپادی و موشکی حوثی‌ها به امارات متحده عربی، از جمله به پایگاه هوایی الظفره ایالات متحده، ایالات متحده از پدافند هوایی امارات حمایت کرد و «یواس اس کول» و تعدادی جنگنده F-۲۲ را به امارات فرستاد. اما بنا به گزارش‌ها این تجهیزات در هیچ اقدام تهاجمی مورد استفاده قرار نگرفته است.

بر این اساس، دولت‌های منطقه نسبت به عزم ایالات متحده به عنوان یک ضامن امنیت دچار تردید شده‌اند. اگر چه مقامات ایالات متحده همچنان بر تعهد واشنگتن به امنیت متحدان تأکید می‌کنند، یک تصور روبه‌رشد وجود دارد که آمریکا بدون خروج از منطقه غایب است. ایالات متحده حتی با حضور و قدرت نیروهای نظامی خود، از نقص بازدارندگی رنج می‌برد و اعتبار آن در منطقه در حال کاهش است. اگر چه چین و روسیه به طور فزاینده‌ای در منطقه درگیر هستند، به نظر نمی‌رسد که هیچ کدام قادر به ایفای نقش جدید نظامی جدید در خاورمیانه یا تمایلی به این امر داشته باشند. در نتیجه، چند شغال در مواجهه بایک شیر ظاهر بی‌اشتیاق جسورتر شده‌اند.

ایران با تضعیف منافع آمریکا در خاور میانه جسور شده است

ایران، به‌ویژه با تصور تضعیف منافع آمریکا در خاورمیانه جسور شده است. ایران برای تعداد فزاینده‌ای از شبه‌نظامیان نیابتی در صحنه‌های لبنان، سوریه، عراق، یمن و فلسطین به ارائه انواع حمایت‌های نظامی ادامه می‌دهد. تهران همچنین حملات نیابتی خود

اگرچه مقامات ایالات متحده همچنان بر تعهد واشنگتن به امنیت متحدان تأکید می‌کنند، یک تصور روبه‌رشد وجود دارد که آمریکا بدون خروج از منطقه غایب است.

را به اهداف مختلف در منطقه افزایش داده است. رزمایش نظامی اخیر ایران به نام «پیامبر اعظم ۱۷» تلاشی بود برای نشان دادن یک واکنش بالقوه ویرانگر به نیروهای سراسر منطقه، از جمله اسرائیل، در صورتی که جرئت مقابله با ایران و برنامه هسته‌ای آن را داشته باشند.

در عین حال، ایران در مورد برنامه هسته‌ای خود موضع سخت‌تری اتخاذ کرده است. ایران در مذاکرات هسته‌ای بر لغو کامل تحریم‌ها پافشاری کرده است اما تمایل چندانی به دادن امتیاز نشان نداده است. حتی در حالی که مذاکرات در حال انجام است، ایران غنی‌سازی را به ۶۰ درصد رسانده است؛ به نقض محدودیت‌های مندرج در توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ ادامه می‌دهد و در برابر نظارت‌های آژانس مانع ایجاد می‌کند. قدرت‌نمایی فزاینده تهران در سراسر منطقه احساس شده است. برخی از کشورهای عربی در تلاش برای اجتناب از رویارویی، رویکرد خود را نرم کرده‌اند. امارات در سال ۲۰۱۹ اعلام کرد از جنگ با حوثی‌ها خارج می‌شود و یک تفاهم‌نامه امنیتی دریایی با ایران امضا کرد. این گرم شدن با تهران اما کمک چندانی به محافظت از ابوظبی در برابر حملات پهپادی یمنی‌ها انجام نداده است. عربستان نیز مذاکراتی را با ایران آغاز کرده است که به نظر می‌رسد انگیزه آن بیشتر ناشی از هراس باشد تا تمایل واقعی برای تجدید روابط.

اما هیچ کشوری به اندازه اسرائیل موضع نظامی تهاجمی ایران را احساس نکرده است. علاوه بر تهدید بالقوه وجودی ناشی از بمب ایران، حمایت چند دهه‌ای تهران از حزب الله یک تهدید نظامی مرگبار در مرزهای اسرائیل ایجاد کرده است، به طوری که شبه‌نظامیان شیعه اکنون به زرادخانه عظیمی از موشک‌های هدایت‌شونده دقیق، پهپادهای تهاجمی و سیستم‌های دفاع هوایی مجهز شده‌اند. تداوم تجهیز نظامی حزب الله و زرادخانه تسلیحات پیشرفته آن به طور قابل توجهی هم احتمال درگیری و هم هزینه آتی آن را افزایش داده است.

به‌طور خلاصه، عقب‌نشینی ایالات متحده از خاورمیانه و کاهش تمرکز آن بر منطقه، یک واکنش زنجیره‌ای را در پی داشته که از دیپلماسی تا اشاعه هسته‌ای و افزایش تهاجم نظامی ایران و گروه‌های نیابتی آن جریان یافته است.

دوستان جدید اسرائیل

در بحبوحه کاهش مشارکت ایالات متحده، اسرائیل

دولت اسرائیل به دنبال تماس‌های مجزای پشت‌پرده در عربستان سعودی است. پیگیری شراکت‌های بین‌المللی از سوی اسرائیل به هند و اقیانوس آرام نیز گسترش یافته است.

قابلیت‌های پیشرفته اسرائیل به ایجاد اتحادهای جدید کمک می‌کند

سؤال بزرگ‌تر این است که چگونه روابط جدید می‌تواند امنیت اسرائیل را تقویت کند و با تهدید فزاینده ایران برای منطقه مقابله کند؟ البته مهم‌تر از همه، اتحاد امنیتی طولانی مدت اسرائیل با ایالات متحده است که سال گذشته با گنجاندن اسرائیل در منطقه مسئولیت سنتکام ارتقا یافت. با کاهش حضور آمریکا اسرائیل می‌تواند به طور فزاینده‌ای بار بخشی از مأموریت‌های امنیتی ایالات متحده را به دوش بکشد.

قابلیت‌های امنیتی پیشرفته اسرائیل نیز می‌تواند نقش فزاینده‌ای در مشارکت‌های منطقه‌ای آن ایفا کند. اسرائیل برای سال‌ها با کشورهای حاشیه خلیج فارس همکاری اطلاعاتی و سایبری داشته است. با این حال، پیمان ابراهیم اجازه داده است که این روابط به طور قابل توجهی تقویت شده و به نمایش عمومی درآید. در هفته‌های اخیر، اسرائیل روابط خود را با بحرین و امارات افزایش داده است. سفرهای اخیر رئیس‌جمهور هرتزوغ، نخست‌وزیر نفتالی بنت، و ینیر لاپید وزیر امور خارجه به ابوظبی مطمئناً منادی روابط امنیتی روبه‌رشد اسرائیل و امارات است. به همین ترتیب، سفر بنت و وزیر دفاع بنی گانتز به بحرین و اعلام استقرار یک افسر نیروی دریایی اسرائیل در برنامه نشان‌دهنده مسیر مشابهی است. قبلاً، پتانسیل چنین مشارکت‌های امنیتی و دفاعی درزمایش دریایی مشترک دریای سرخ در نوامبر گذشته بین ناوگان پنجم ایالات متحده و نیروی دریایی بحرین، اسرائیل و امارات به نمایش درآمده بود.

از آنجایی که پهپادها و موشک‌های بالستیک و کروز ایران تعداد فزاینده‌ای از کشورهای منطقه را تهدید

می‌کند، تقاضا برای قابلیت‌های دفاع هوایی اسرائیل نیز افزایش یافته است. به نظر می‌رسد فناوری دفاعی اسرائیل، از جمله توسعه نسل بعدی سیستم‌های لیبری دفاع هوایی در تلاقی با اولویت‌های دفاعی آینده ایالات متحده، نقش مهمی در شکل‌گیری چتر امنیتی جدید در منطقه داشته باشد. حتی اگر ایجاد «ناتوی عربی» با توجه به

گام‌های مهمی برای ایجاد رویکرد جدیدی در منطقه برداشته است و برخلاف تصویر نظامی آن، امنیتش به طور فزاینده‌ای با دیپلماسی هدایت می‌شود. اگر چه توافقات ۲۰۲۰ ابراهیم با میانجیگری ایالات متحده انجام شد، این توافق به منزله یک پیشرفت مهم در موقعیت منطقه‌ای اسرائیل است که به آن اجازه می‌دهد هم مستقل و هم در هماهنگی با ایالات متحده عمل کند. این توافقات نه تنها روابط مستقیم دولت با دولت بین اسرائیل و این شرکای جدید برقرار کرد راه را برای روابط مردم با مردم نیز هموار کرد. همکاری بین شرکا در زمینه مسائل اقتصادی و فناوری و همچنین در مورد سیاست‌های مربوط به انرژی، آب و محیط‌زیست نیز در حال گسترش است.

اگر چه هیچ کشور جدیدی از آن زمان به این توافقنامه ملحق نشده است، امضاکنندگان اولیه به رغم تحولات مهم در منطقه، از جمله درگیری در غزه در ماه مه ۲۰۲۱، (بر موضوع خود) محکم ایستاده‌اند. دولت بایدن به تلاش خود برای وارد کردن سایر کشورهای مسلمان از جمله اندونزی به این پیمان ادامه می‌دهد. اگر چه بعید به نظر می‌رسد که مهم‌ترین گزینه یعنی عربستان به این زودی‌ها به آن بپیوندد. برای الحاق ریاض به پیمان ابراهیم ممکن است نیاز به جانشینی سلطنتی، تجدید روابط واشنگتن و ولیعهد محمد بن سلمان و احتمالاً پیشرفت قابل توجهی در روند صلح اسرائیل و فلسطین باشد. با این حال، عربستان سعودی اکنون به پروازها از مبداء یا با مقصد اسرائیل اجازه عبور از حریم هوایی خود می‌دهد.

همچنین تلاش‌های دیپلماتیک اسرائیل به امضاکنندگان پیمان ابراهیم محدود نشده است. اسرائیل اخیراً به توافقاتی برای فروش گاز به مصر و اردن دست یافته که بخشی از آن از طریق سوریه به لبنان منتقل می‌شود. اسرائیل همچنین به مجمع گازی مدیترانه شرقی ملحق شده است. علاوه بر ایجاد امکان تأثیرگذاری در حوزه انرژی، چنین طرح‌هایی به

گسترش فرصت‌های اقتصادی دیگر مانند شراکت «انرژی در برابر آب» بین اسرائیل، اردن و امارات که در نوامبر ۲۰۲۱ اعلام شد نیز کمک کرده است. هم‌زمان، رجب طیب اردوغان، رئیس‌جمهور ترکیه تمایل جدیدی برای بهبود روابط ترکیه و اسرائیل، که در دهه گذشته بدتر شده بود، نشان داده و احتمال تمهیدات گازی جدید با اسرائیل را مطرح کرده است. حتی

عقب نشینی ایالات متحده از خاورمیانه و کاهش تمرکز آن بر منطقه، یک واکنش زنجیره‌ای را در پی داشته که از دیپلماسی تا اشاعه هسته‌ای و افزایش تهاجم نظامی ایران و گروه‌های نیابتی آن جریان یافته است.

جدید اسرائیل، می‌تواند به تقویت موقعیت منطقه‌ای اسرائیل کمک کند.

نتیجه‌گیری

روابط اسرائیل با ایالات متحده بر بستری از ارزش‌ها و تعهدات مشترک بنا شده است. با این حال، تغییرات در هر دو جامعه آمریکایی و اسرائیلی، این مبانی را به چالش می‌کشد. هر دو کشور همچنان منافع و اهداف راهبردی مشترکی دارند؛ با این حال، گاهی اوقات، حتی به شدت، در مورد ابزار دستیابی به آن‌ها، مانند نحوه جلوگیری از یک ایران هسته‌ای، اختلاف نظر دارند. در کوتاه مدت و میان مدت، اسرائیل و آمریکا باید باید برای جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای در منطقه و پیامدهای فاجعه‌بار بالقوه آن از جمله از طریق ارتقای جایگزین‌های نظامی معتبر همکاری کنند. جلوتر که برویم حیاتی خواهد بود که آن‌ها روابط راهبردی خود را با عصر جدید رقابت راهبردی و چالش‌های آن تطبیق دهند. از آنجایی که ایالات متحده نقش کمتر فعالی در خاور میانه ایفا می‌کند، قدرت‌های منطقه‌ای و دیگر قدرت‌های جهانی نقش فعال‌تری ایفا خواهند کرد. از جنبه منفی، این به معنای یک ایران تهاجمی‌تر و تهدیدی فزاینده برای اسرائیل و نیروهای آمریکایی و شرکای منطقه‌ای ایالات متحده است. از جنبه مثبت، تحولات جدید، اسرائیل را به شریکی جذاب برای بازیگران منطقه در مشارکت‌های دوجانبه، منطقه‌ای و تحت حمایت ایالات متحده تبدیل خواهد کرد.

برای الحاق ریاض
به پیمان ابراهیم
ممکن است نیاز به
جانشینی سلطنتی تجدید
روابط واشنگتن و ولیعهد
محمد بن سلمان احتمالاً
پیشرفت قابل توجهی
در روند صلح اسرائیل و
فلسطین باشد.

واقعیت‌های ژئوپلیتیک کنونی دور از ذهن باشد، مشارکت دفاعی منطقه‌ای در برابر تهدیدات هوایی و موشکی ایران امکان‌پذیر است و می‌تواند به عنوان یک «اتحاد دفاع هوایی خاور میانه» توسعه یابد.

پشتیبانی از راه دور

از آنجایی که اتحاد ایالات متحده با

اسرائیل یکی از ستون‌های اصلی امنیت ملی اسرائیل است، می‌توان انتظار داشت که کاهش درگیری ایالات متحده در خاور میانه منجر به تضعیف اسرائیل شود؛ با این حال، این امر ماهیت روابط دوجانبه را به درستی بیان نمی‌کند. مهم‌ترین عناصر حمایت راهبردی آمریکا از اسرائیل وابسته به اندازه نیروهای نظامی آن در منطقه و حتی آمادگی کاخ سفید برای استفاده از آن‌ها نیست. دو ستون بسیار مهم از سیاست ایالات متحده هیچ ارتباطی با استقرار نظامی آن ندارد. اول، حق وتوی واشنگتن در شورای امنیت سازمان ملل است که بدون آن اسرائیل با سرزنش بین‌المللی از سوی مخالفانش اغلب با حمایت چین و روسیه، مواجه می‌شود. دوم، تعهد قانونی ایالات متحده برای حفظ به اصطلاح لبه کیفی نظامی اسرائیل است که به اسرائیل تضمین می‌دهد می‌تواند با دسترسی به صنایع و فناوری‌های پیشرفته ایالات متحده از خود دفاع کند.

با این وجود، جاه طلبی‌های هسته‌ای ایران چالش‌های مهمی را در چشم‌انداز راهبردی در حال ظهور در خاور میانه ایجاد می‌کند. در برابر تهدید هسته‌ای ایران، مقامات اسرائیلی همچنان به توافق «طولانی‌تر و قوی‌تر» امیدوارند اما معتقدند که بدون تهدید نظامی معتبر، شانس دستیابی به چنین توافقی ضعیف است. بنابراین، اسرائیل با دو هدف گزینه‌های نظامی خود را علیه ایران آماده می‌کند: ایجاد تهدیدی معتبر برای سوق دادن تهران به راه حل دیپلماتیک و همچنین به عنوان یک پشتوانه در صورت شکست همه تلاش‌های دیگر برای مهار برنامه هسته‌ای ایران. هم‌زمان، اسرائیل احتمالاً به مبارزات مخفیانه خود علیه برنامه‌های هسته‌ای و موشکی تهران ادامه می‌دهد.

کاهش نیروهای نظامی ایالات متحده در منطقه لزوماً تأثیر مستقیم بر توانایی اسرائیل برای مهار جاه طلبی‌های هسته‌ای ایران ندارد. با این حال، تعهد ایالات متحده برای مقابله با تهدید ایران حیاتی است. حمایت قوی واشنگتن از اسرائیل در شورای امنیت سازمان ملل ضروری است. ایالات متحده همچنین با حمایت از اتحاد‌های منطقه‌ای



لازم به ذکر است که این مقاله صرفاً جهت اطلاع کارشناسان و پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل ترجمه شده و الزاماً منعکس کننده‌ی مواضع و دیدگاه‌های اندیشکده راهبردی تبیین نیست.



«Israel's New Strategy
Why a Post-American Middle East Means
a Greater Role in Regional Security», in:
<https://www.foreignaffairs.com/articles/middle-east/18-02-2022/israels-new-strategy>

کتاب معرفی



مهندسی افکار

دیپلماسی عمومی آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی ایران



محمدرضا

ریاحی

دانشجوی دکتری

روابط بین الملل

نوشتار حاضر به معرفی اجمالی کتاب مهندسی افکار - دیپلماسی عمومی آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی ایران پرداخته و می تواند تصویر مناسبی از الگوی رفتاری آمریکا در قبال افکار عمومی ایران ارائه دهد.

مقدمه

تغییر شرایط بین‌المللی و مطرح شدن مولفه‌های جدیدی از قدرت باعث شده است تا کشورها برای پیشبرد بهتر منافع ملی‌شان، سیاست‌های جدیدی را تعریف و در حوزه روابط بین‌الملل به کار برند. از آن جا که دولت‌ها بیش از گذشته از جامعه جهانی تأثیر

می‌پذیرند، دیپلماسی عمومی به مثابه یکی از ارکان قدرت نرم و از جمله بخش‌های مهم سیاست خارجی هر کشور، عامل کلیدی برای تأثیرگذاری بازیگران بر یکدیگر به شمار می‌آید. با این ابزار می‌توان وارد محیط سیاسی جوامع شد و آن را به نفع خود تغییر داد؛ به گونه‌ای که صحنه تقابل با جوامع هدف در گستره ارتباطات مردم‌محور شکل می‌گیرد و مفهوم جدیدی از قدرت را بر پایه مشارکت، انعطاف‌پذیری و الگوی متقاعدسازی سازمان می‌دهد.

ادبیات پژوهش

موضوع تأثیرگذاری بر افکار عمومی از پیشینه طولانی برخوردار است، ولی در دوران کنونی، فناوری‌های ارتباطی نوین، دگرگونی بنیادینی را در ساختار مناسبات انسانی ایجاد کرده است. پیامد این امر، شکل‌گیری نوع جدیدی از تعاملات انسانی است که ضمن تمایز از الگوهای ارتباطی مرسوم در ابزارهای ارتباطی، در عمل، فرصت‌های تازه‌ای را به منظور ایجاد هویت‌های جدید به وجود آورده است. بر این اساس، هسته اصلی دیپلماسی عمومی، نیازمند ایجاد شبکه‌ای از ارتباطات حرفه‌ای و هدایت‌شده با افکار عمومی و گستره مخاطب عام خارجی در قالب‌های گفتمان پایه از طریق ابزارهای ارتباطی است. با این توصیف دیپلماسی عمومی، بخش عمده‌ای از اقدامات سازمان یافته ایالات متحده است که در زمانه توسعه اطلاعات و در مواجهه با بازیگرانی که روندهای قدرت، امنیت و قابلیت آن کشور را با انگاره‌های اثربخش خود در نظام بین‌الملل با چالش مواجه می‌کنند، کاربرد دارد.

توسعه این ادبیات در محافل فکری و مشورتی

دیپلماسی عمومی
به مثابه یکی از
ارکان قدرت نرم و از جمله
بخش‌های مهم سیاست
خارجی هر کشور، عامل
کلیدی برای تأثیرگذاری
بازیگران بر یکدیگر به
شمار می‌آید.

دستگاه حکومتی ایالات متحده، روزنه جدیدی را با تکیه بر رسانه‌ها فراهم آورده است که به واسطه آن، رفتار غیر خشونت‌آمیز و مبتنی بر ارتباطات دوسویه را جایگزین اقدامات سخت برای رویارویی با حکومت‌های متخاصم کرده است.

در این رویکرد، فازهای عملیاتی عبور از حاکمیت مسلط در جوامع هدف، گزاره‌های فروپاشی باورهای مستقر را در صدر قرار می‌دهد. هدف اصلی، انطباق نظام‌گزینشی با ایدئال‌های سازش‌کارانه و مسخ الگوهای مسلط و رایج است. تأثیرگذاری بر اذهان بدون آن که عناصر مورد هدف، متوجه فرآیند تهدید شوند و بتوانند آن را مشاهده و درک کنند، اندیشه، عواطف و اراده آن‌ها را در معرض آسیب قرار می‌دهد.

در این شرایط امنیت فرهنگی مسلط نزد شهروندان، فاقد ارزش شده و در ادامه تغییر در مراجع فکری، منجر به ایجاد حمایت از مراجع جدید پنداری، گفتاری و کرداری می‌شود. در سال‌های اخیر، ایالات متحده به بهانه وجود تردید در ماهیت اعتقادی و فرهنگ‌محور که برگرفته از آرمان‌های اصیل انقلاب اسلامی و آموزه‌های مکتب تشیع است، بیش از گذشته تلاش می‌کند تا افکار عمومی جهان را نسبت به ساختار نظام و جامعه ایرانی حساس کند. به همین سبب، به موازات رویکردهای مبتنی بر فشارهای اقتصادی، سیاسی و کاربست ابزار نرم، سست کردن بنیان‌های اعتقادی جامعه ایرانی را به عنوان یک راهبرد کلیدی، سازمان می‌دهد. به کارگیری وسیع دیپلماسی عمومی و مفهومی - که به این واژه در مختصات گفتمانی ایالات متحده در بر خورد با جمهوری اسلامی ایران باید توجه نمود - به اهمیت شناخت جنبه‌های آن در گستره تهدیدات رسانه‌ای و چگونگی ارتباط‌گیری با جامعه ایرانی می‌افزاید. علاوه بر این، راهبرد جدیدی که آمریکا از آن با عنوان «گستره اقدامات مخرب ایران» نام می‌برد، گویای ادبیات پیچیده‌ای است تا در آینده اقدامات موثرتری را در بر خورد با ایران به خدمت گیرد.

در قالب این رفتار پیچیده، ایالات متحده بر آن است تا با صحنه‌گردانی الگوی رفتاری گفتمان پایه،

آمریکا در بستر دیپلماسی عمومی با جمهوری اسلامی ایران است، در تبیین این واژه، تمرکز اصلی بر دیدگاه ابداع‌کنندگان آمریکایی این مفهوم قرار دارد. «جوزف نای» که از طراحان اقتدارگرایی در قالب‌های نرم‌افزارانه به‌شمار می‌رود، دیپلماسی عمومی را یکی از متغیرهای مهم قدرت نرم دانسته و بر مبنای اندیشه‌ی وی، گفتمان

آمریکا از طریق متروک‌سازی سیاست‌های دینی، نسبت‌دادن نارسایی‌ها به ماهیت حکومت دینی، ایجاد شکاف اجتماعی و اجرای گفتمان تهدیدمحور، طیف وسیعی از اقدامات پنهان و براندازانه را میان افکار عمومی جامعه ایرانی شکل می‌دهد.

ارتباط‌گیری و نفوذ در میان مردم ایران را به نفع خود مدیریت نماید. در این پژوهش، طرح این پرسش اصلی که اهداف مورد انتظار ایالات متحده از اجرای دیپلماسی عمومی در بستر افکار عمومی ایرانیان از چه شاخص‌هایی تبعیت می‌کند و چگونه به دنبال تحقق آن هستند، فرضیه این اثر را سازمان می‌دهد. بر این اساس، آمریکا از طریق متروک‌سازی سیاست‌های دینی،

مجدوب‌سازی، اعمال نفوذ و مدیریت تصاویر ذهنی جامعه هدف، صرف نظر از سامانه‌های تسلیحاتی نوین، بر محور اسطوره‌سازی و اقلان‌سازی سازمان می‌یابد. در ادامه ویژگی، کارکرد، الزامات بنیادی، ضرورت کاربرد و مزایای کاربرد دیپلماسی عمومی متناسب با ترکیب جدید شیوه‌های تهدید در ساختار شبکه‌ای با منشاء هم‌افزایی مورد بررسی قرار گرفته است.

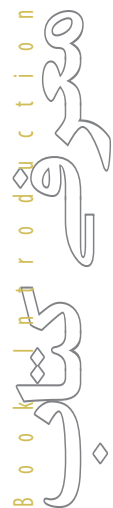
نسبت‌دادن نارسایی‌ها به ماهیت حکومت دینی، ایجاد شکاف اجتماعی و اجرای گفتمان تهدیدمحور، طیف وسیعی از اقدامات پنهان و براندازانه را میان افکار عمومی جامعه ایرانی شکل می‌دهد.

محتوای کتاب

در این راستا، روش‌های پنهان که زیرفصل دیپلماسی عمومی قرار می‌گیرند، نیازمند به‌کار بستن پیچیده‌ترین شیوه‌های عملیات روانی و تهاجمی است؛ چنان که شهروندان در جامعه هدف، نه به عنوان یک مخاطب، بلکه در قالب کنشگران ذی‌نفوذ و دارای نقش فعال در نظر گرفته می‌شوند و با هدف ایجاد روابط پایدار، از تعامل یک‌سویه فراتر رفته و ارتباط‌گیری بر محور دوسویه تحقق می‌یابد. با این فرض که ماهیت این رابطه، یک‌سویه و هدف‌محور است. هر چند این مفهوم در وجه ایجابی خود، با شناسایی و به‌کارگیری روندهای ارتباطی نوپدید در بستر ابزارهای سازنده قدرت نرم کارگزاران فرهنگی و رسانه‌ای، کشور را به سمت اصلاح تصویر خارجی جمهوری اسلامی ایران سوق می‌دهد. در این اثر، بر بنیاد پرسش اصلی، پرسش‌های فرعی در پنج بخش، ساختار این نوشتار را سازمان می‌دهد:

بخش دوم: «رابطه دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی» و شناخت مراحل تکاملی این ادبیات از اولین تلاش جدی برای تاثیرگذاری بر افکار عمومی در جریان جنگ جهانی اول با سازمان دهی «کمیته اطلاع‌رسانی عمومی» (کریل) در ۱۹۱۷ شرح داده شده است و در سیر مراحل تکوین، جنگ جهانی دوم، دوران جنگ سرد و مقطع گذار از آن تا آغاز هزاره سوم و بررسی‌های اسنادی، علمی و میدانی که از سوی ایالات متحده سازمان یافته، بیانگر مفاهیمی است که شکل دهی به محیط، تمرکز بر مردم و گروه‌های اثرگذار جامعه در صحنه نبرد ایده‌ها، روایت‌ها و به‌کارگیری حوزه‌های شناختی را یادآوری می‌کند. رسانه‌ها، نشریات، سخنگویان جهانی و بنیادها به مثابه مهم‌ترین ابزارهای جذب تصاویر ذهنی هستند که تشریح گردیده و این سخن «مک لوهان» را به ذهن متبادر می‌کند که جنگ‌های آینده نه در میادین نبرد، بلکه در پهنه‌تصویراتی پدید می‌آیند که رسانه به مخاطب القامی کند. دستاورد چنین رویکردی، ایجاد دگرگونی‌های دموکراتیک در لایه‌های اجتماعی جوامع هدف، شامل نخبگان، زنان و جوانان در قالب مشارکت‌دهی فعالانه کنش‌گران دولتی و غیردولتی

بخش اول: در بستر تمهیدات نظری، دیپلماسی عمومی چگونه معنا می‌شود؟ در این فراز، دیپلماسی عمومی به عنوان فرایندی معرفی شده است که به ارتباط‌گیری با مردم کشورهای هدف برای استقرار تصویر مثبت از ایده‌های حوزه مبداء اشاره دارد. از آن جا که موضوع محوری در این اثر، ناظر بر مواجهه گفتمان پایه



(مردم‌نهاد) است.

سازگار نیست و آمیختگی آن با رویکردهای زیرکانه، اظهارات دروغین و عهدشکنی آشکار است.

بخش سوم: با عنوان «نشانه‌شناسی مهندسی افکار»، مقایسه‌ای تطبیقی را در دو ساحت «نشانه‌شناسی گفتمان اسلام» و «نشانه‌شناسی گفتمان آمریکایی» ارائه می‌کند که برآیند آن حمله‌ای گسترده در برخورد با کانون‌های معنایی دوسوی منازعه و مواجهه‌ای بین فرهنگی است. با این تفاوت معنایی که بازشناسی کنش‌های منطبق با ارتباطات گفتمان محور و منطبق با حوزه دیپلماسی عمومی در اسلام، ضمن الهی بودن حاوی جنبه‌های مردمی است. وجه تمایز بروز دیپلماسی عمومی اسلام با اندیشه آمریکایی، ارائه یک الگوی کاربردی به معنای شکل دادن به ذهنیت، هویت و رفتار دیگران بدون تهدید و تطمیع است. عرصه دیپلماسی عمومی اسلام در زمینه رفتار و روابط خارجی، ایجاد تغییر در منظومه فکری، ارزشی و نظامات رفتاری طرف مقابل و البته با روش‌های مشروع و ایجابی برای تحقق آموزه‌های وحیانی است. بهره‌گیری از فنون تعامل با ملت‌ها، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، ارتباط نزدیک، سیاست دوستی و امت‌محوری، غایتی سعادت‌محور در گستره سیادت و قدرت را در بستر دیپلماسی عمومی از منظر اسلام رقم می‌زند که سیادت و قدرت رانه بر معیار حاکمیت فضای نفع‌گرایانه بلکه بر مبنای اطاعت، بندگی خدا و اصل اقناع افکار عمومی در وجه ایجابی و خیرخواهی استوار می‌داند.

در بافتار گفتمان آمریکایی با در نظر گرفتن مختصات سلبی آن، چرخش از روابط شفاف به سمت رویکردهای اطلاعاتی و مبتنی بر فرایند نفوذ، طیف وسیعی از عملیات اقناع، دست کاری در واقعیت‌ها تا طراحی چگونگی تغییر در ایستارها و باورهای راسخ جامعه مقصد دنبال می‌شود. در این فراز، پرکاربردترین روش‌های عملی دیپلماسی عمومی ایالات متحده در قالب تفکر استثناء‌گرایی، تاکتیک ارباب، فلج‌سازی راهبردی و

نبرد شناختی سازمان‌دهی می‌شود. در نتیجه این بخش آمده است، آنچه امروز از واقعیات روابط بین الملل مشهود است، این که ماهیت اصول و روش‌ها در این حوزه با موازین انسانی و اخلاقی

بخش چهارم: با عنوان «شبکه بررسی مسائل ایران»، روندهای مداخله‌گرایانه ایالات متحده را بر بنیاد رسانه‌های معاند فارسی زبان، فیلم‌های ضد اسلامی-ایرانی، یازگیری شبکه‌ای و نبرد ترکیبی دانسته و اشاره به این مهم دارد که ساختار دیپلماسی عمومی آمریکا با به کارگیری قابلیت‌های ابزارهای ارتباطی در اختیار بر مدار ایجاد سفارت‌خانه‌ای مجازی یا «سفارت‌خانه‌ای در سایه» در مقابله با جمهوری اسلامی ایران سازمان یافته است. همچنین ایالات متحده با بهره‌گیری از کارکرد مخازن فکری شامل برنامه مبادله، زدودن تفکر اهریمنی، مبارزه عاری از خشونت و جریان روشنفکران ارگانیک در مسیر تغییر ژئوپلیتیک رفتاری جامعه ایرانی و بر جسته نمودن مطالبات گروه‌های صنفی، جنسی و سنی گام برمی‌دارد.

بخش پنجم: در قالب «تمهیدات راهبردی»، محورهای ایجاد یک ساخت مستحکم با تکیه بر ظرفیت‌های درون ساختاری و همچنین کاربست فرصت‌های ملی و جهانی با هدف محدودسازی دامنه دیپلماسی عمومی ایالات متحده آمریکا را با آفرینی می‌کند. ترسیم روش‌های مواجهه با رویکردهای نامتعارف دیپلماسی عمومی ایالات متحده در سطوح عملیاتی و تاکتیکی در زمره نگرش کاربردی این پژوهش به شمار می‌رود. در این رابطه، آنچه به عنوان چالشی بزرگ در مسیر نهادینه‌سازی اقدامات پیشگیرانه متصور است، اولویت به نحوه پیاده‌سازی مطلوب راهبردها پیش از طراحی راهبردهای اثربخش است. در زمانه‌ای که الگوهای رفتار بین‌المللی در برخورد با ارزش‌های برآمده از انقلاب اسلامی ایران ماهیت پرتنهاب دارد، چنانچه جهت‌گیری دیپلماسی عمومی انعکاس نمادهای برآمده از انقلاب اسلامی باشد، زمینه گسترش موج انقلابی و اعتبار بخشی به تصویر جمهوری اسلامی ایران را در رهیافت ملی، منطقه‌ای و جهانی فراهم می‌آورد. آنچه در مقابل

**جنگ‌های آینده
نه در میدان نبرد،
بلکه در پهنه تصوراتی
پدید می‌آیند که رسانه
به مخاطب القامی کند.**

شبکه‌سازی جریان‌های معارض با
گفتمان انقلاب اسلامی نسبت به
افکار عمومی جامعه ایرانی استمرار
خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

نوشتار حاضر، معرفی اجمالی
کتاب مهندسی افکار؛ دیپلماسی
عمومی آمریکا در برخورد با جمهوری
اسلامی ایران نوشته محمدرضا
ریاحی، دانشجوی دکتری روابط

بین‌الملل بود که سال ۱۴۰۰ از سوی انتشارات سازمان
صداوسیماي جمهوری اسلامی ایران، اداره کل
پژوهش‌های اسلامی رسانه روانه بازار شده است.

ایالات متحده
با بهره‌گیری از
کارکرد مخازن فکری
شامل برنامه مبادله،
زدودن تفکر اهریمنی،
مبارزه عاری از خشونت
و جریبان روشنفکران
ارگانیک در مسیر تغییر
ژئوپلیتیک رفتاری جامعه
ایرانی و برجسته نمودن
مطالبات گروه‌های
صنفتی، جنسی و سنی گام
برمی‌دارد.

جمهوری اسلامی ایران قرار دارد، یک
دیپلماسی عمومی پدافند است که
در ابراز باورهای خود هیچ گونه ابایی
نداشته و به صراحت اظهار می‌دارد
تازمانی که ایران به ارزش‌های غالب
آمریکایی گردن نهد، نمی‌تواند به
مراوده معمول با سایر کشورها امیدوار
باشد.

در راهبرد کلان ایالات متحده،
آنچه نسبت به جمهوری اسلامی ایران
متفاوت است، تغییر در روش‌های
اعمالی است، در حالی که برآیند یکسانی را در نظر دارد.
به عبارت دیگر دیپلماسی عمومی ایالات متحده در
مواجهه با جمهوری اسلامی ایران، بیانگر تمرکز بر نبردی
ادراکی است و کاربرد گفتمان تلفیقی رسانه‌ای، فکری و

فراخوان دعوت به همکاری

اندیشکده راهبردی تبیین از دانشجویان و پژوهشگران حوزه های مطالعات منطقه‌ای (به ویژه منطقه غرب آسیا)، مطالعات بین‌المللی و سیاست خارجی ایران، جهت همکاری دعوت به عمل می‌آورد.

این همکاری به صورت پژوهشگر مقیم (صرفاً برای برادران) یا پژوهشگر همکار جهت نگارش مقاله برای وبگاه اندیشکده خواهد بود. پژوهشگران باید فارغ‌التحصیل و یا دانشجوی مقاطع تحصیلات تکمیلی در رشته‌های مرتبط با حوزه‌های همکاری و یا دارای سوابق ویژه در این حوزه‌ها باشند.

علاقه‌مندان می‌توانند با تکمیل رزومه و ارسال آن برای همکاری اعلام آمادگی نمایند.

اندیشکده راهبردی تبیین، اطلاعات اعلامی متقاضیان را برای آشنایی بیشتر و همکاری احتمالی، بررسی خواهد کرد.

دریافت و تکمیل برگه رزومه:

<http://tabyincenter.ir/goto/596>

رایانامه اندیشکده راهبردی تبیین جهت ارسال برگه‌ی تکمیل

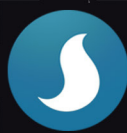
شده‌ی رزومه:

info@tabyincenter.ir



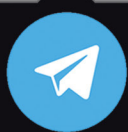


اندر شبکه های اجتماعی



نشانی ما در شبکه های اجتماعی:

@Tabyincenter



www.tabyincenter.ir